

سائر التَّحِيْمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

فَقُلْ

پایه هشتم دوره اول متوسطه



وزارت آموزش و پرورش سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی	
فارسی پایه هشتم دوره اول متوسطه - ۸۰۳	نام کتاب :
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی	پدیدآورنده :
دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری	مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف :
حسن ذوالفقاری، حاتم زندی، مهدی آذرچین، زهرا سلطانی مطلق، ابراهیم هدواند میرزایی، حجت کجانی حساری و علی رضا چنگیزی (اعضای شورای برنامه‌ریزی) فریدون اکبری بیلدره، معصومه نجفی یازکی، محمدرضا سنگری و شهناز عبادتی (اعضای گروه تألیف) - فاطمه اسد (ویراستار)	شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف :
اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی	مدیریت آماده‌سازی هنری :
احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) - جواد صفری (طراح گرافیک، طراح جلد و صفحه‌آرا) - سانیا پور حسینی گرکانی، سحر خراسانی، فاطمه رادپور، مریم طباطبایی، صبا صفا و حافظ میرآفتابی (تصویرگر) - کامران انصاری (طراح خط رایانه‌ای) - زهرا ایمانی نصر، سیده فاطمه محسنی، فاطمه گیتی جبین، زهرا رشیدی مقدم، سیده ملک ایزدی، حمید نابت کلاچاهی، فاطمه رئیس‌یان فیروزآباد (امور آماده‌سازی)	شناسه افزوده آماده‌سازی :
تهران : خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی) تلفن : ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار : ۸۸۳۰۹۲۶۶، کد پستی : ۱۵۸۴۷۳۵۹ وبگاه : www.irtextbook.ir و www.chap.sch.ir	نشانی سازمان :
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران : تهران - کیلومتر ۱۷ جاده مخصوص کرج - خیابان ۶۱ (داروبخش) تلفن : ۴۴۹۸۵۱۶۱-۵، دورنگار : ۴۴۹۸۵۱۶۰، صندوق پستی : ۳۷۵۱۵-۱۳۹	ناشر :
شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران «سهامی خاص»	چاپخانه :
چاپ هفتم ۱۳۹۹	سال انتشار و نوبت چاپ :
<p>کلیه حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع، بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.</p>	
شابک ۳-۲۳۴۸-۵-۹۶۴-۹۷۸-۹۷۸-۹۶۴-۵-۲۳۴۸-۳ ISBN 978-964-05-2348-3	



امام خمینی (قُدَسِ سِرُّهُ)

فرزندان عزیزم، امید است با نشاط و خرمی درس‌هایتان را خوب بخوانید و در همان حال، به وظایف اسلامی که انسان‌ها را می‌سازد، عمل کنید و اخلاق خود را نیکو کنید و اطاعت و خدمت پدران و مادرانتان را غنیمت شمارید.



زیبایی آفرینش

شکفتن

فصل آزاد: ادبیات بومی
(۱)

سبک زندگی

فهرست

- مقدمه | ۶
- ستایش: به نام خدایی که جان آفرید | ۹
- فصل اول: زیبایی آفرینش | ۱۱
- ۱۲ | درس اول - پیش از اینها
- ۱۶ | حکایت: به خدا چه بگویم؟
- ۱۷ | درس دوم - خوب جهان را ببین! صورتگر ماهر
- ۲۳ | روان خوانی: جوانه و سنگ
- فصل دوم: شکفتن | ۲۹
- ۳۰ | درس سوم - ارمغان ایران
- ۳۵ | حکایت: فوت کوزه‌گری
- ۳۶ | درس چهارم - سفر شکفتن
- ۴۲ | شعرخوانی: شوق مهدی (عج)
- فصل آزاد: ادبیات بومی (۱) | ۴۳
- ۴۴ | درس پنجم - درس آزاد
- ۴۶ | حکایت / شعر خوانی
- فصل سوم: سبک زندگی | ۴۷
- ۴۸ | درس ششم - راه نیک بختی
- ۵۱ | درس هفتم - آداب نیکان
- ۵۸ | حکایت: خودشناسی
- ۵۹ | درس هشتم - آزادگی
- ۶۳ | روان خوانی: آقا مهدی

فصل چهارم: نام‌ها و یادها | ۶۷

- ۶۸ | درس نهم - نوجوان باهوش، آشپز زاده وزیر، گریه امیر
- ۷۵ | درس دهم - قلم سحرآمیز، دو نامه
- ۸۰ | حکایت: نام خوش‌بو
- ۸۱ | درس یازدهم - پرچم‌داران
- ۸۶ | شعر خوانی: ای وطن من

فصل پنجم: اسلام و انقلاب اسلامی | ۸۹

- ۹۰ | درس دوازدهم - شیرِ حق
- ۹۳ | حکایت: ان شاء الله
- ۹۴ | درس سیزدهم - ادبیات انقلاب
- ۹۹ | درس چهاردهم - یاد حسین (ع)
- ۱۰۲ | روان‌خوانی: شوق آموختن

فصل آزاد: ادبیات بومی (۲) | ۱۰۷

- ۱۰۸ | درس پانزدهم - درس آزاد
- ۱۱۰ | حکایت / شعر خوانی

فصل ششم: ادبیات جهان | ۱۱۱

- ۱۱۲ | درس شانزدهم - پرندۀ آزادی، کودکان سنگ
- ۱۱۸ | درس هفدهم - راه خوشبختی
- ۱۲۳ | روان‌خوانی: آن سوی پنجره

نیایش | ۱۲۵

واژه نامه | ۱۲۷

اعلام: اشخاص، آثار، مکان‌ها | ۱۳۶

فهرست منابع | ۱۴۹

نام‌ها و یادها

اسلام و
انقلاب اسلامی

فصل آزاد: ادبیات بومی
(۲)

ادبیات جهان



مقدمه



سخنی با دبیران ارجمند

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین پروردگار حکیم را سپاس می‌گوییم که بخت بلند خدمت به آموزش عمومی کشور را روزی ما قرار داده است. پس از حمد و ستایش پروردگار مهربان، به آگاهی همکاران ارجمند می‌رسانیم که کتاب فارسی پایه هشتم، بر بنیاد رویکرد عام «برنامه درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه علم، تفکر، ایمان، اخلاق، عمل و جلوه‌های آن در چهار پهنه خود، خلق، خلقت و خالق، بر پایه «برنامه حوزه تربیت و یادگیری زبان و ادبیات فارسی»، سازماندهی و تألیف شده است.

امیدواریم آموزش این کتاب، به رشد و شکوفایی زبان و ادب فارسی و پرورش بایسته‌تر نوجوانان یاری رساند و به گشایش کرانه‌های امید و روشنایی فراروی آینده‌سازان ایران عزیز بینجامد. برای اجرای نیکوتر این برنامه و اثربخش ساختن فرایند یادگیری، توجه شما همکاران ارجمند را به نکات زیر، جلب می‌کنیم:

■ رویکرد خاص برنامه فارسی‌آموزی، رویکرد مهارتی است؛ یعنی بر آموزش و تقویت مهارت‌های زبانی و فرازبانی، تأکید

دارد و ادامهٔ منطقی کتاب‌های فارسی دورهٔ ابتدایی است؛ به همین روی، لازم است همکاران ارجمند از ساختار و محتوای کتاب‌های دورهٔ پیش، آگاهی داشته باشند.

■ رویکرد آموزشی کتاب، رویکرد فعالیت‌بنیاد و مشارکتی است؛ بنابراین، توصیه می‌شود در فرایند تدریس از طراح‌ی و به کارگیری شیوه‌های یادگیری متنوع و روش‌های همیاری و گفت‌وگو استفاده شود. حضور فعال دانش‌آموزان در فرایند یاددهی - یادگیری، کلاس را سرزنده و بانشاط و آموزش را پویاتر می‌سازد و به یادگیری، ژرفای بیشتری می‌بخشد.

■ در بخش مهارت‌های خوانداری، ویژگی‌های گفتاری و آوایی زبان فارسی همچون لحن، تکیه، آهنگ و خُرده مهارت‌های دیگر، به‌طور مناسب، مورد توجه قرار گیرد.

■ در آموزش، از بیان مطالب اضافی که به انباشت دانش و فرسایش ذهنی دانش‌آموزان، منجر می‌شود، پرهیز گردد. این موضوع به ویژه در دانش‌زبانی و ادبی، به‌طور جدی رعایت شود. مباحث دستوری، ادبی و زبانی در سال‌های آینده، با گستردگی بیشتری، بیان خواهد شد؛ بنابراین، به همین اندازه و محدودهٔ کتاب، باید بسنده کرد.

■ دانش‌زبانی و ادبی، برگرفته از متن درس است و پیوستگی زیادی با ساختار زبانی درس دارد. آموزش این نکات به درک و فهم بهتر متن، کمک می‌کند؛ بنابراین «متن محوری» در این بخش، از اصول مورد تأکید است.

■ روان‌خوانی‌ها، شعرخوانی‌ها و حکایات با هدف پرورش مهارت‌های خوانداری، ایجاد نشاط و طراوت ذهنی، آشنایی با متون مختلف و مهم‌تر از همه، پرورش فرهنگ مطالعه و کتاب‌خوانی، در ساختار این کتاب گنجانده شده‌اند. در پایان هر «روان‌خوانی» بخش «فرصتی برای اندیشیدن» با دو پرسش، تدوین شده است. این پرسش‌ها برای تقویت سواد خواندن، توانایی درک و فهم، پرورش روحیهٔ نقد و تحلیل متون، تنظیم‌گردیده است.

■ فعالیت‌های بخش «گفت و گو» مربوط به قلمرو مهارت‌های گفتاری زبان است؛ از نوشتن پاسخ در این بخش، خودداری گردد تا فرصت پرورش سخن‌گویی و تقویت

فن بیان، فراهم آید و فرهنگ هم‌اندیشی و گفتمان سازنده و روحیه نقدپذیری، نهادینه شود.

■ فصل «ادبیات بومی» با درس‌های آزاد، فرصت بسیار مناسب برای توجّه به گنجینه‌های فرهنگ سرزمینی و مشارکت دانش‌آموزان عزیز و دبیران گرامی در تألیف بخشی از کتاب است. پیشنهاد می‌شود برای تولید محتوای این درس‌ها به موضوع‌های متناسب با عنوان فصل در قلمرو فرهنگ، ادبیات بومی، آداب و سُنن محلی، نیازهای ویژه نوجوانان و دیگر ناگفته‌های کتاب توجّه شود.

■ فرصت‌ها و فعالیت‌های نوشتاری به گونه‌ای طراحی و سازماندهی شده‌اند تا یادگیری و تثبیت آموخته‌ها و کاربرد صحیح آنها به درستی محقق شود. فعالیت‌های نوشتاری، تمرینی برای درست‌نویسی و تقویت سواد ادراکی محتوای کتاب فارسی است.

■ فعالیت‌های نوشتاری باید در دفترچه پاسخ داده شوند. نوشتن پاسخ برخی از فعالیت‌های نوشتاری در کلاس به صورت گروهی، به پرورش تفکر دانش‌آموزان کمک می‌کند و روحیه مشورت‌پذیری را شکوفا می‌سازد.

■ درس نگارش و انشا که در پرورش ذهن، خلاقیت و تقویت توان نویسندگی بسیار مؤثر است، از مهر سال ۱۳۹۳، در قالب کتابی جداگانه، طراحی شده است؛ به همین سبب، فعالیت‌هایی که در این کتاب ماهیت نگارشی داشتند، به آن کتاب راه یافتند.

■ همه عناصر ساختاری و محتوایی کتاب فارسی، بر بنیان اصول علم برنامه‌ریزی درسی، به صورت یکپارچه و درهم تنیده، سازماندهی شده‌اند؛ از این رو، آموزش این کتاب، می‌باید به یک دبیر واگذار گردد و برنامه‌ریزان محترم آموزشی مدارس نیز لازم است به این اصل، پایبند باشند و از تفکیک ساعات آموزشی و موادّ درسی (فارسی، املا) و تقسیم آن میان چند دبیر، به ویژه دبیران غیرمتخصص، جداً خودداری کنند.

■ زمان آموزش کتاب «فارسی» با املا، دو ساعت؛ و کتاب «آموزش مهارت‌های نوشتاری (نگارش و انشا)» هم دو ساعت در هفته است.

■ گروه زبان و ادب فارسی

■ دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

■ نشانی رایانه‌ای: Literature_dept.talif.sch.roshd.ir

ستایش



ای نام کنومی تو، سرد فتر دیوان ما

وی طلعت روی تو، زینت ده عنوان ما



مستوره کردستانی



به نام خدایی که جان آفرید

حکیم سخن در زبان آفرین
 کریم خطا بخش پوزش پذیر
 بنی آدم و مرغ و مور و کس
 یکی را به خاک اندر آرد ز تخت
 گروهی بر آتش برود ز آب نیل
 بزرگان نهاده بزرگی ز سر
 فرومانده از کینه ماهیش
 بصر، منتهای جلاش نیافت
 صفایی به تدریج، حاصل کنی
 توان رفت جز بر پی مصطفی

به نام خداوند جان آفرین
 خداوند بخشنده و شکیر
 پرستار امرش همه چیز و کس
 یکی را به سر، بر بند تاج بخت
 گلستان کند آتشی بر خلیل
 به درگاه لطف و بزرگیش بر
 جهان، متقی بر الهیش
 بشر، ماورای جلاش نیافت
 تامل در آیین دل کنی
 محال است سعدی که راه صفا

بوستان، سعدی

زیبایی آفرینش

فصل اول

چشم دل بازن که جان بینی

آنچه نادیدنی است، آن بینی



هاتف اصفهانی



پیش از اینها



خانهای دارد میان ابرها
 تختی از الماس و تختی از طلا
 بر سر تختی نشسته با غرور
 هر ستاره، پولکی از تاج او
 یل و طوفان، نعره توفنده اش
 هیچ کس را در حضورش راه نیست
 خانزاش در آسمان، دور از زمین
 مهربان و ساده و زیبا نبود

پیش از اینها، فکر می کردم خدا
 مثل قصر پادشاه قصه ها
 پایهای برنجش از عاج و بلور
 ماه، برق کوچکی از تاج او
 رعد و برق شب، طنین خنده اش
 هیچ کس از جای او آگاه نیست
 آن خدا بی رحم بود و خشکین
 بود، اما در میان ما نبود

۱

۵

در دل او، دوستی جایی نداشت
هر چه می‌پرسیدم از خود از خدا
زود می‌گفتند: «این، کار خداست
نیت من در نماز و در دعا
پیش از اینها، خاطر من دلگیر بود
تا که یک شب، دست در دست پدر
در میان راه، در یک روتا
زود پرسیدم: «پدر، اینجا کجاست؟»
گفت: «اینجا می‌شود یک لحظه ماند
با وضویی دست و رویی تازه کرد
گفتش: «پس آن خدای خنک‌کن
گفت: «آری خانه او بی‌ریاست
مهربان و ساده و بی‌کینه است
عادت او نیست خشم و دشمنی
تازه فهمیدم: خدایم این خداست
دوستی از من به من نزدیک‌تر
می‌توانم بعد از این، با این خدا

۱۰

۱۵

۲۰

۲۵

مهربانی هیچ معنایی نداشت
از زمین از آسمان از ابرها
پرس و جو از کار او کاری خطاست»
ترس بود و وحشت از خشم خدا
از خدا در ذهنم این تصویر بود
راه افتادم به قصد یک سفر
خانه‌ای دیدیم، خوب و آشنا
گفت: «اینجا خانه خوب خداست»
کوشای خلوت، نمازی ساده خواند
با دل خود گفت و گویی تازه کرد
خانه‌اش اینجا است؟ اینجا در زمین؟
فروش‌هایش از گلیم و بوریاست
مثل نوری در دل آینه است
نام او نور و نشانش روشنی»
این خدای مهربان و آشناست
از رگ کردن به من نزدیک‌تر
دوست باشم، دوست، پاک و بی‌ریا

به قول پرستو، قیصر امین پور

خود ارزیابی

- ۱ شاعر در مصراع «اینجا خانه خوب خداست» به چه نکته‌ای اشاره دارد؟
- ۲ درک و دریافت خود را از مصراع «نام او نور و نشانش روشنی» بیان کنید.
- ۳ چه راه‌هایی برای شناخت خداوند هستی وجود دارد؟
- ۴

دانش ادبی

در سال پیش با مفهوم زبان و ادبیات و تفاوت آن دو آشنا شدیم. می‌دانیم که ساختمان زبان از عناصری تشکیل می‌شود. واژه‌ها و جمله‌های زبان، مانند ظرف‌هایی هستند که فکر ما را در خود جای می‌دهند. ما باید هنگام خواندن هر اثر و شنیدن گفتار هر شخص، با درنگ و تأمل، نحوه‌ی گزینش واژه‌ها و زمینه‌ی فکری آن را جست‌وجو کنیم؛ پس برای درک بهتر هر اثر باید به «ساختار» و «محتوا»ی آن توجه کرد.

برای بررسی ساختار (شکل بیرونی) هر اثر، می‌توانیم از این پرسش‌ها بهره بگیریم.

- متن اثر، به «نثر» است یا به «نظم»؟
- شیوه‌ی بیان نوشته، «زبانی» است یا «ادبی»؟
- واژه‌های متن، ساده و قابل فهم هستند یا دشوار و دیرپاب؟

اکنون با توجه به این پرسش‌ها، شعر «ستایش» و «درس اول» را از نظر ساختار با هم مقایسه کنید.

گفت و گو

- ۱ دربارهٔ زمینهٔ فکری شعر «ستایش» در گروه‌ها گفت و گو کنید.
- ۲ دربارهٔ ارتباط مفهوم آیهٔ زیر با متن درس پس از تأمل و تفکر، گفت و گو کنید.
«ما از رگِ گردن به شما نزدیک‌تریم.» (سوره «ق»، آیه ۱۶)

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ از متن «ستایش» و «درس اول» واژه‌هایی بیابید که در آنها یکی از حروف «ذ، ز، ض، ظ» به کار رفته باشد.
- ۲ جدول زیر را کامل کنید.

فعل	بن مضارع	مصدر	زمان
رفت			
دارد			

- ۳ ردیف و قافیه را در بیت هشتم و هجدهم شعر «پیش از اینها» مشخص کنید.
- ۴ سعدی در بیت زیر، به کدام داستان‌های دینی اشاره دارد؟
«گلستان کُند آتشی بر خلیل گروهی بر آتش بَرَد ز آب نیل»

در زبان فارسی، بعضی حروف، مانند «ذ، ز، ض، ظ» تلفظ (آواهای) یکسان دارند اما شکل نوشتاری آنها متفاوت است؛ با دقت در معنا، به املاي این گونه واژه‌ها توجه کنید.

حکایت | به خدا چه بگویم؟

روزی غلامی کوسفندان اربابش را به صحرا برد. کوسفندان در دشت سرگرم چرا بودند که مسافری از راه رسید و با دیدن انبوه کوسفندان، به سراغ آن غلام (چوپان) رفت و گفت: «از این همه کوسفدانت، یکی را به من بده.»

چوپان گفت: «نه، نمی توانم این کار را بکنم؛ هرگز!»

مسافر گفت: «یکی را به من بفروش.»

چوپان گفت: «کوسفندان از آن من نیست.»

مرد گفت: «خداوندش را بگوی که گرگ ببرد.»

غلام گفت: «به خدای چه بگویم؟!»



خوب، جهان را ببین!

۲
درس دوم

اگر اندیشه‌ات را به کارگیری تا
بتوانی به راز آفرینش پی ببری، دلایلی
روشن به تو خواهند گفت که آفریننده
مورچه کوچک، همان آفریدگار درخت
بزرگ خرماست.

از شگفتی‌های آفرینش خالق
بی همتا، اسرار پیچیده حکیمانه در آفریدن
حفاشان است. روشنی روز که همه

چیز را می‌کشاید، چشمانشان را می‌بندد؛ زیرا حفاش از حرکت در نور درخشان
ناتوان است و تاریکی شب که هر چیز را به خواب فرومی‌برد، چشمان آنها را باز
می‌کند؛ پس او در روز، پلک‌ها را بر سیاهی دیده‌ها می‌اندازد و شب را چونان
چراغی برمی‌گزیند تا در پرتو تاریکی آن، روزی خود را جست‌وجو کند.

پروردگار، بال‌هایی برای پرواز آنها آفرید، این بال‌ها همانند لاله‌های
کوش‌اند؛ بی‌پر و بدون رگ‌های اصلی، اما تو جای رگ‌ها و نشانه‌های آن را



به خوبی، می‌بینی. بال‌هایی که نه آن قدر نازک هستند که در هم بشکنند و نه چندان محکم که سنگینی کنند. در حالی که فرزندانشان به آنها چسبیده‌اند، پرواز می‌کنند. فرزندان از مادرانشان جدا نمی‌شوند تا آن هنگام که اندامشان نیرومند شود و بال‌ها، قدرت پرواز کردن پیدا کند و بدانند که راه زندگی کردن کدام است.

الکون اگر می‌خواهی، در مورد شگفتی آفرینش بلخ، سخن بگو که خدا برای او دو چشم سرخ و دو حدقه، چونان ماه تابان آفرید، و به او گوش پنهان، و دهانی متناسب اندامش بخشید. بلخ، حواسی نیرومند و دو دندان پیشین دارد که گیاهان را می‌چیند و دو پای داس‌مانند که اشیا را برمی‌دارد. کشاورزان از بلخ‌ها می‌ترسند و قدرت دفع آنها را ندارند؛ حتی اگر همه متحد شوند، بلخ‌ها، نیرومندان وارد کشتزار می‌شوند و آنچه میل دارند، می‌خورند؛ در حالی که تمام اندامشان، به اندازه یک انگشت باریک نیست.

به مورچه و کوچکی جثه آن بنگر که چکونه عظمت خلقت او با چشم و اندیشه انسان درک نمی‌شود. نگاه کن چکونه روی زمین راه می‌رود و برای به دست آوردن روزی خود تلاش می‌کند. او دانه‌ها را به لایه خود می‌برد و در جایگاه ویژه، نگه می‌دارد و در فصل گرما برای خوراک زمستان می‌کوشد. اگر اندیشه کنی، از آفرینش مورچه دچار شگفتی خواهی شد!

از شگفت‌انگیزترین پرندگان در آفرینش، طاووس است که خداوند آن را در استوارترین شکل بیافرید؛ با بال‌های زیبا که پره‌های آن به روی یکدیگر انباشته شده و دم

کشیده‌اش که آن را چونان چتری گشوده است که طاووس آن را بر سر خود سایبان می‌سازد؛ کوپنی بادبان کشتی است که ناخدا آن را برافراشته است. اگر رنگ‌های پرهای طاووس را به رویدنی‌های زمین تشبیه کنی، خواهی گفت: «دسته گلی است که از شکوفه‌های رنگارنگ گل‌های بهاری فراهم آمده است»، و اگر آن را با پارچه‌های پوشیدنی همانندسازی، چون پارچه‌های زیبای پر نقش و نگار است. پرهای طاووس، چونان برگ خزان دیده،



می‌ریزد و دوباره می‌روید تا دیگر بار شکل و رنگ زیبای گذشته خود را بازیابد. اگر در تماشای یکی از پرهای طاووس دقت کنی، لحظه‌ای به سرخی گل، و لحظه‌ای دیگر به سبزی و گاه به زردی زرناب، جلوه می‌کند.

بر فراز کردن طاووس، به جای یال، کاکلی سبزرنگ و پر نقش و نگار رویده است. در اطراف گردنش، گویا چادری سیاه افکنده، پنداری بارنگ سبز تندی در هم آمیخته که در کنار شکاف کوشش، جلوه خاصی دارد. کمتر رنگی می‌توان یافت که طاووس از آن در اندامش نداشته باشد.

نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها

صورتگر ماهر

از کجا گردد پیدار، این همه نقش و نگار؟
چون برآید این همه گل های نغمه کار؟
چون نجویی کاین تصاویر از کجا شد آشکار؟
ابر از هجر که می‌گرید بدین سان زار زار؟
این همه صورت بزد بر صفحه همتی به کار؟

راستی را، کس نمی‌داند که در فصل بهار
عقل ما، حیران شود کز خاک تاریک نژد
چون نپرسی کاین تاثیل از کجا آمد پدید؟
برق از شوق که می‌خندد بدین سان قاه قاه؟
کیست آن صورتگر ماهر که بی‌تقلید غیر

قآنی شیرازی

خودارزیابی

- ۱ در بیت آخر شعر «صورتگر ماهر» به کدام یک از نام‌های خداوند اشاره شده است؟
- ۲ چه شگفتی‌های دیگری از زندگی مورچه می‌دانید؟
- ۳ چرا خداوند، در قرآن کریم، انسان را به اندیشیدن در شگفتی‌های خلقت دعوت می‌کند؟
- ۴



در متن درس، بخشی از شگفتی‌های آفرینش، مانند خفاش، ملخ، مورچه و طاووس، به دقت توصیف شده است.

بهره‌گیری از حواس پنج‌گانه، ما را در درک بهتر زیبایی‌های آفرینش کمک می‌کند. به نظر شما، در توصیف رنگ‌های پرتاووس، کدام حس، بیش از بقیه به کار آمده است؟ با خوب نگریستن به پدیده‌ها و محیط اطراف خود و تأمل در ویژگی‌های آنها به دانش و آگاهی زیادی دست می‌یابیم. دقت در نگاه کردن و خوب دیدن، یکی از راه‌های تقویت ذهن و توانایی‌های زبان است. برای اینکه توصیف‌ها آسان و دقیق‌تر صورت گیرد، می‌توان از آرایهٔ «تشبیه» استفاده کرد.

در این درس، امام علی علیه السلام برای بهتر شناساندن زیبایی‌های خلقت طاووس، آن را به چیزهای مختلفی تشبیه کرده است: «دُم کشیدهٔ طاووس» را به «چتر گشوده» و «بادبان کشتی» و پرهایش را به «برگ خزان دیده» مانند نموده است.

اکنون دقیق‌تر و گسترده‌تر، موضوع تشبیه را بررسی می‌کنیم:

«پره‌های طاووس، مانند دسته گلِ پر نقش و نگار، رنگارنگ است.»

با اندکی دقت درمی‌یابیم که این تشبیه، چهار رکن یا قسمت دارد:

- رکن اول (مشبّه)، «پره‌های طاووس» است که به چیزی تشبیه شده است.
 - رکن دوم (مشبّه به)، «دسته گلِ پر نقش و نگار» است که «پره‌های طاووس» به آن مانند شده است.
 - رکن سوم (وجه شبه)، شباهتی است که بین این دو وجود دارد. آیا می‌دانید شباهت آنها در چیست؟
 - رکن چهارم (ادات تشبیه)، واژه‌ای است که شباهت «پره‌های طاووس» را به «دسته گل» برقرار می‌سازد. در مثال بالا، واژهٔ «مانند» این نقش را دارد.
- گاهی اوقات، رکن سوم و چهارم حذف می‌شود.

گفت و گو

۱ درباره «شگفتی‌های آسمان»، از منابع مناسب، مطالبی را فراهم آورید و آن را در کلاس بخوانید و درباره آن گفت و گو کنید.

۲ در ابیات زیر، «خفاش» و «طاووس» به عنوان نشانه به کار رفته‌اند؛ درباره مفهوم نمادین هر یک از آنها تحقیق و گفت و گو کنید.

نور خورشید در جهان، فاش است آفت از ضعف چشم خفاش است

(سنایی)

طاووس را به نقش و نگاری که هست، خلق تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

(سعدی)

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، کلمه‌هایی بیابید که یکی از حروف زیر، در آنها به کار رفته باشد؛ سپس آنها را بنویسید. «ت، ط»، «ث، س، ص»، «ق، غ»

۲ ارکان تشبیه را در هر یک از موارد زیر مشخص کنید.

■ ملخ، دو پای داس مانند دارد که با آنها اشیا را برمی‌دارد.

■ مهربان و ساده و بی‌کینه است مثل توری در دل آینه است

۳ به کمک واژه زیر، یک تشبیه بنویسید، به طوری که همه ارکان تشبیه را دارا باشد.

خورشید:

۴ شاعر در سروده «صورتگر ماهر» به کدام پدیده‌های خلقت اشاره کرده است؟

بین واژه‌ها، فاصله معینی وجود دارد که به آن «فاصله میان واژه‌ای» می‌گویند؛ رعایت

نکردن فاصله مناسب بین حرف‌های یک واژه یا واژه‌های یک جمله، در خواندن آنها ابهام

ایجاد می‌کند؛ مانند: ■ او هر روز نامه‌ای می‌خواند. ■ او هر روز نامه‌ای می‌خواند.

روان خوانی

جوانه و سنگ

خاک تشنه تکانی خورد و ذرات ریز آن جابه جا شدند. جنب و جوشی ناآشنا، زمین تیره را در خود گرفت. موجود تازه، سر از خاک بیرون آورد. جوانه‌ای در حال به دنیا آمدن بود. جوانه تلاش می‌کرد سرش را از دل خاک تیره بیرون بیاورد. ذرات سنگین خاک را کنار می‌زد. دستش را به دانه‌های شن می‌گرفت و خودش را بالا می‌کشید. سرانجام، پس از چند ساعت تلاش، آرام آرام سینه‌ی خاک را شکافت و سرش را بیرون آورد. پیش پایش سنگ بزرگی بر زمین نشسته بود.

جوانه نگاهی به سنگ کرد؛ نفس راحتی کشید و گفت: «آه، نمی‌دانی زیر زمین چقدر تاریک بود!»

بعد سرش را بالا آورد و به آسمان نگاه کرد. خورشید نور گرمش را به صورت او پاشید. جوانه اخم‌هایش را در هم کشید. سنگ لبخندی زد و با مهربانی گفت: «جوانه عزیز، به سرزمین ما خوش آمدی! سال‌هاست که در اینجا جوانه‌ای سر از خاک بیرون نیاورده است!» جوانه با نگرانی به اطراف نگاه کرد. سنگ پرسید: «به دنبال چیزی می‌گردی؟» جوانه گفت: «بله، تشنه‌ام، آب می‌خواهم.»

سنگ گفت: «اینجا سرزمین خشک و بی‌آبی است. تو تنها جوانه‌ای هستی که در این سرزمین بی‌حاصل سر از خاک بیرون آورده‌ای.»

جوانه دوباره نگاه نگرانش را به اطراف دوخت و لب‌های خشکش را چند بار باز و بسته کرد. تشنگی او را بی‌تاب کرده بود. با ناراحتی گفت: «من جوانه کوچکی هستم. به آب نیاز دارم. اگر آب به من نرسد، از تشنگی می‌میرم!»

سنگ گفت: «تو جوانه زیبایی هستی! تو به این سرزمین بی‌حاصل شادی و طراوت بخشیده‌ای. من برای نجات تو، آب را از هر جا که باشد، به این سرزمین خشک دعوت می‌کنم.» جوانه دهان خشکش را باز کرد تا چیزی بگوید اما اندوه تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده بود. سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و بی‌حال و خسته به خواب رفت.

سنجاقک زیبایی بال زنان از راه رسید. بال‌های ظریف سنجاقک در روشنایی روز

می درخشید. بالای سرسنگ که رسید، سنگ از زیر بال‌های او آسمان را نگاه کرد. آسمان از زیر بال‌های سنجاقک، آبی‌تر دیده می‌شد. سنجاقک کمی دور و بر جوانه چرخید و بعد کنار سنگ روی زمین نشست.

سنجاقک رو به سنگ کرد و گفت: «دیروز، وقتی از اینجا می‌گذشتم، جوانه‌ای در کنار تو نبود.»

سنگ گفت: «این جوانه زیبا، همین چند لحظه پیش سر از خاک بیرون آورد اما تشنگی و خستگی راه، او را از پای درآورده است. اگر آب به او نرسد، در این سرزمین گرم و خشک از تشنگی می‌میرد. من در جست‌وجوی راهی هستم تا جوانه را از مرگ نجات بدهم.»

سنجاقک گفت: «تو سنگ مهربانی هستی ولی سنگ چطور می‌تواند به یک گیاه تشنه کمک کند؟!»

سنگ گفت: «اگر تو کمک کنی، ریشه خشک این جوانه سیراب می‌شود. من مرداب پیری را می‌شناسم که سال‌هاست در چند قدمی اینجا به خواب رفته است. سنجاقک مهربان! پیش مرداب برو و او را از خواب بیدار کن. به او بگو در نزدیکی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. بگو، اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند.»

سنجاقک به هوا پرید. بال‌های توری‌اش را تکان داد و فریاد زد: «من برای جوانه آب می‌آورم.»

جوانه با شنیدن اسم آب، چشم‌هایش را باز کرد و سرش را بالا آورد و سنجاقک را، تا زمانی که در افق از نظر ناپدید می‌شد، نگاه کرد. بعد جوانه لبخند غمگینی زد. نور کم‌رنگ شادی، در قلبش جان گرفت. با خوش‌حالی و امید دوباره سرش را روی زانوی سنگ گذاشت و چشم‌هایش را بست.

سنگ با بی‌صبری در انتظار بازگشت سنجاقک بود. گاهی چشم‌هایش را می‌بست و به فکر فرو می‌رفت. به سبزه‌ها و جوانه‌های بی‌شماری فکر می‌کرد که پس از جاری شدن مرداب، به دنیا می‌آیند.

هوا گرم‌تر شده بود. خورشید هر لحظه نور گرم و سوزانش را بیشتر بر سینۀ زمین پهن می‌کرد. در اطراف سنگ، همه‌چیز آرام بود. تنها گاهی بوته‌های خار، تکانی می‌خوردند و یا صدای خزیدن



حشره‌ای بر زمین گرم، به گوش می‌رسید. سنگ خسته بود. پشتش از تابش نور خورشید گرم شده بود. چشم‌هایش را برهم گذاشت و آرام آرام به خواب رفت اما ناگهان از دنیای خواب و خیال بیرون آمد و دوباره به افق خیره شد. اندیشه‌ی تشنگی جوانه، لحظه‌ای او را آرام نمی‌گذاشت. سنگ در انتظار بازگشت سنجاکک، لحظه‌ها را می‌شمرد.

سنجاکک بال‌زنان خود را به مرداب رساند. مرداب آسوده و بی‌خیال زیر نور داغ خورشید دراز کشیده و به خواب رفته بود. کمی آن طرف‌تر، گیاه کوچکی از تشنگی مرده بود. دست‌های گیاه به طرف مرداب دراز شده بود؛ مثل این بود که در آخرین لحظه‌های زندگی خود می‌خواست چیزی به مرداب بگوید.

سنجاکک به مرداب که از زندگی آرام و یک نواختش راضی بود، نگاه کرد. قلبش از درد فشرده شد. بال‌هایش را به هم زد و روی یکی از نی‌های درون مرداب نشست و آن را تکان داد. مرداب حرکتی کرد و با ناراحتی گفت: «چه کسی می‌خواهد خواب راحت را از من بگیرد؟»

سنجاکک گفت: «دوست من! در چند قدمی تو جوانه‌ای در حال مرگ است. جوانه تشنه است و آب می‌خواهد. اگر خودت را به او برسانی، سبز می‌شود و همه‌جا را از زیبایی و عطر خود پر می‌کند.»

مرداب اخم‌هایش را درهم کشید و گفت: «من سرسبزی و طراوت را دوست ندارم! زودتر از پیش من برو تا بقیه‌ی خواب‌های



خوشم را ببینم!»

سنجاکک با غم و اندوه به مرداب نگاه کرد. مرداب دوباره به خواب فرورفته بود. همه‌جا ساکت و آرام بود. تنها گاهی صدای بال‌زدن پرنده‌ای سکوت تلخ مرداب را می‌شکست. سنجاکک به هوا پرید و بال‌زنان خودش را به جوانه و سنگ رساند. لب‌های خشک جوانه با دیدن سنجاکک به خنده باز شد و با خوش حالی گفت: «سنجاکک مهربان! برایم از مرداب بگو. از سرسبزی و آب بگو. آیا مرداب قبول کرد خودش را به من برساند؟»

سنجاکک گفت: «اگر مرداب راه می‌افتاد و بر زمین جاری می‌شد، دیگر مرداب نبود، جویبار بود، یا رودخانه‌ی قشنگی بود که طراوت و سرسبزی را به این دشت بی‌حاصل به

ارمغان می آورد اما مرداب گفت که طراوت و سرسبزی را دوست ندارد.»
سنگ آهی کشید و به آسمان نگاه کرد. بر زمینۀ آبی آسمان، پرندۀ ای در پرواز بود. پرندۀ آن قدر بالا بود که مثل نقطۀ سیاه کوچکی به نظر می رسید. سنگ با نگاهی غمگین او را دنبال کرد. بعد آهی کشید و با ناامیدی گفت: «بله، مرداب طراوت و سرسبزی را دوست ندارد. مرداب از جنس جویبار و رود و دریاست ولی قلبش از سنگ است. دل مرداب حتی از بدن من هم سخت تر است. او خشک شدن جوانه ها و گل ها را می بیند اما دستش را برای نجات آنها دراز نمی کند.»



جوانه با ناامیدی سرش را پایین انداخت. اندوه زیادی در قلب کوچکش لانه کرده بود. تشنگی داشت کم کم او را از پای درمی آورد. اندوه بزرگ جوانه، سنگ را هم آزار می داد.
حشرۀ کوچک با شتاب از کنار سنگ گذشت و خودش را درمیان شاخه های یک بوته خار پنهان کرد. به نقطه ای که حشره در آنجا پنهان شده بود، خیره شد. بعد سرش را بالا آورد و به بوته خار نگاه کرد. بوته خار با تعجب گفت: «چرا این طور به من خیره شده ای؟»
سنگ به خود آمد و گفت: «ای بوته خار! تو همیشه سرسبزی. بگو که برای ادامۀ زندگی آب را از کجا به دست می آوری؟»

بوته خار گفت: «آب را برای چه می خواهی؟»
سنگ، جوانه را که بی حال و ناتوان بر زمین افتاده بود، به بوته خار نشان داد و گفت: «این جوانه تشنه است و آب می خواهد. چگونه می توانم ریشۀ خشک او را سیراب کنم؟»
بوته خار گفت: «سال هاست که خاک شور این دشت، طعم گوارای آب را نچشیده است. در این زمین خشک نه جویباری هست، نه رودی و نه چشمه ای. ما بوته های خار، با ریشه های بلندمان آب را از دل زمین بیرون می کشیم. در این زمین خشک، گاهی جوانه ای سر از خاک بیرون می آورد ولی از تشنگی می میرد. تشنگی، جوانه تو را هم از پای درمی آورد.»

چیزی در قلب سنگ فشرده شد. اندیشۀ مرگ جوانه، دلش را به درد آورد. جوانه که از

تشنگی بی‌تاب شده بود، با ناامیدی خودش را به این طرف و آن طرف می‌کشید. ریشهٔ کوچکش را برای پیدا کردن آب در دل زمین به هرسویی می‌فرستاد. خورشید سرش را به سینهٔ آسمان تکیه داده بود و گرم‌تر از همیشه می‌تابید. جوانه به سختی نفس می‌کشید و سنگ با اندوه بسیار به او نگاه می‌کرد.

جوانه آرام آرام بر زمین افتاد. انگار چیزی در دل سنگ شکست. قلبش فشرده شد. چشم‌هایش را بست تا مرگ جوانه را نبیند. چشم‌های جوانه نیمه باز بود و آخرین نگاه‌های خود را در جست‌وجوی آب به روی خاک می‌فرستاد. دیگر جوانه همه‌جا را تیره و تار می‌دید. تاریکی هر لحظه بیشتر می‌شد اما در لحظه‌ای که تیرگی می‌خواست جوانه را برای همیشه در خود بگیرد، ناگهان رطوبت دلپذیر و گوارایی را در ریشه‌اش احساس کرد. سرش را بالا آورد و فریاد زد: «آب! بوی آب می‌شنوم!».

جوانه تکانی خورد و به جلو نگاه کرد. تیرگی از برابر چشم‌هایش گریخته بود و او همه چیز را به روشنی می‌دید. جوانه به زمین خیره شد. آب پاک و درخشانی زیر پایش بر زمین دشت جاری بود. آب به روشنی آفتاب بود و به زیبایی زندگی. جوانه، با بهت و حیرت به این آب دلپذیر و خنک نگاه کرد. ریشه‌اش را به دست جریان آب خنک سپرد و برگ‌های کوچکش را در آب شست. خاک تشنه، آب را با دل و جان می‌مکید.

جوانه با تعجب به اطراف نگاه کرد تا سرچشمهٔ این آب دلپذیر را پیدا کند اما ناگهان بر جای خود خشکش زد: سنگ شکافته شده بود و از قلب او، چشمهٔ پاک و زلالی می‌جوشید.



۱ دربارهٔ ارتباط محتوایی این داستان با مصراع «از محبت خارها گل می‌شود»، توضیح دهید.

۲ به نظر شما چه عواملی سبب گردید، از دل سنگ، چشمهٔ پاک و زلال جاری شود؟

شکفتن

فصل دوم

سر بر هم آورده دیدم بر کمان می نهند را

اجتماع دوستان کی دلم آمد به یاد

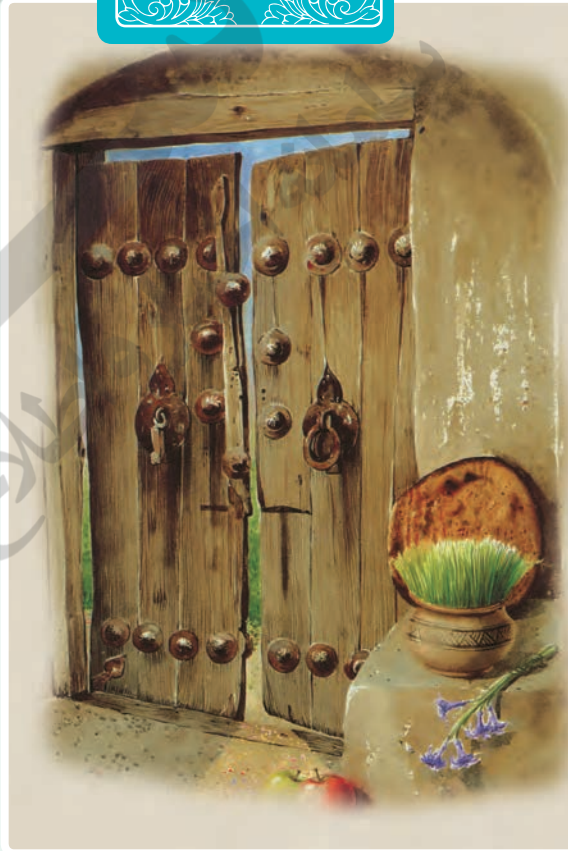


صائب تبریزی

ارمغانِ ایران



فرزدم! هوشمندِ دلبندم! ایران، سرزمین
ما، سرزمینی است بس کهن که دیری در
درازنای تاریخ خویش، بزرگ‌ترین و آبادترین
کشور جهان بوده است. لیک آنچه ایران ما را
از دیگر کشورهای نیرومند جهان، جدا می‌دارد و
برمی‌کشد، آن است که کشور ما همواره سرزمین
سپندِ فروغ و فرزادگی و فره‌بخنگی بوده است.
ایرانیان با دیگر مردمان، پیوسته به مردی و
داد و دانایی رفتار می‌کرده‌اند. بی‌سود نیست که
سرزمین ما را «ایران» می‌نامند که به معنی سرزمین
آزادگان است و آزادزادگان.



دشمنان تیره‌رای و خیره‌روی ما نیز به ناچار، این سرزمین را بدین نام سپند و ارجمند
می‌نامند و ایرانیان را به پاس آزادگی‌شان، می‌ستایند. بدین سان برترین و گرامی‌ترین
ارمغان ایران به دیگر سرزمین‌ها، اندیشه و خرد و فرهنگ بوده است.

گرامیم! می‌دانی که برترین و استوارترین ستایش آن است که بر زبان و خامه دشمن، روان می‌شود؛ زیرا ستایشی است پیراسته از هر آلائش، دشمنی که جز زشتی و پلشتی و کاستی و ناراستی و بدی نمی‌تواند و نمی‌خواهد دید؛ هنگامی که ایران و ایرانی را می‌ستاید، ناچار گردیده است که در برابر بزرگی و والایی این دو، سرفرود آورد و زبان به ستایش بکشد.

آری، میهن شکوهمند ما، این خاستگاه بخردان و دانایان و روشن رایان، این کانون روشنی و راستی، این کشور مردان‌گرد، یلان‌پر دل، دلیران و شیران، پهلوانانی نادر، سرزمینی است که مابدان می‌نازیم و سر از همگنان برمی‌افزایم.

فرزدم! من می‌دانم و بی‌گمانم که تو ایران را از بن جان، دوست می‌داری؛ زیرا تو از تبار ایرانیان نژاده و آزاده هستی؛ از آن پاکان که جانشان از مهر ایران، تابناک است و دلشان به نام و یاد ایران می‌تپد؛ از آن دانادلان خویشتن‌شناس که اکنون ایران را به گذشته پرفروغ آن می‌پیوندند. تو از آن آزاداندیشانی هستی که پایدار و نستوه، استوار چون کوه، می‌کوشند که آن گروه از ایرانیان را که از خویش بیگانه شده‌اند، به خویشتن بازآورند و به خود بشناسانند.

ای فرزدم! مرا کمترین گمانی در آن نیست که تو ایران را دوست می‌داری؛ لیک دوست داشتن، بسنده نیست؛ ایران را می‌باید شناخت تا بتوان آن را بدان سان که شایسته است و سزاوار، به دیگران شناساند. این، باری است که بردوش تو نهاده شده است؛

باری به گرانی دماوند که هر پشت را خرد می‌کند و در هم می‌شکند، مگر پشت ستبر و ستوار
و نیرومند فرزند ایران که تویی!

هر آینه، می‌دانم که هر کس ایران را به درستی بشناسد، دل بدان خواهد باخت
و جوشان و پرتوان، خواهد کوشید که در آبادی و آزادی، شکوفایی و توانایی، پیروزی و
بهروزی آن از هیچ تلاش و تکاپوی، بازماند و دریغ نورد.

بدان و آگاه باش که آنچه من با تو می‌گویم؛ از سر آگاهی است و برآمده از باوری
استوار، بدانچه تو می‌دانی و می‌باید بکنی. تویی که بر فر و فروغ ایران خواهی افزود و چشم
جهانیان را به خیرگی خواهی کشاند و تیرگی ناخویشتن شناسی و از خود بیگانگی را خواهی زدود.
هان و هان! خویشتن را خوار مدار! زبدر این روزگار، چشم و چراغ ایرانی؛ و در جهان،
کرامی‌ترینی؛ پس دل از هر گونه آلائش و گمان درباره خویش پاک ساز و برهان و بدین سخن،
باور آور که فرزند ایران و پیشه فرهنگ و ادب و اندیشه را شیر شیران هستی.
بخوان و بجوی و بپوی و ایران و خود را بشناس و پروردگار پاک را سپاس بگزار؛
به پاس آنکه تو را فرزند ایران برگزید.

آری، تویی که آینده میهن را در خشان خواهی ساخت.
خدای بزرگ، پشت و پناه تو و میهن. تن و جانت بی‌گردد و میمنت آبادان باد!

فرزند ایران، میر جلال‌الدین کزازی؛ با کاهش و اندکی تغییر

خود ارزیابی

- ۱ برترین و گرمی‌ترین ارمغان «ایران» به دیگر سرزمین‌ها چیست؟
- ۲ دو تن از دلیران و پهلوانان نامدار ایرانی را نام ببرید که برای سربلندی ایران کوشیده‌اند.
- ۳ به نظر شما چگونه می‌توان از فرهنگ و ادب فارسی پاسداری کرد؟
- ۴

دانش ادبی

واج آرایی (نغمه حروف)

همان‌طور که در سال گذشته خواندید، یکی از عناصر زیباسازی سخن، کاربرد «تکرار» در کلام است. آهنگ حاصل از این تکرار، گوش را می‌نوازد و بر موسیقی متن و تأثیر آن می‌افزاید. نمونه‌های زیر را با هم می‌خوانیم:

- کشور ما، همواره سرزمین سپند فرّ و فروغ و فرزاندگی و فرهیختگی بوده است.
- لبخند تو خلاصه خوبی‌هاست
- لختی بخند، خنده گل زیباست

در عبارت و بیت بالا، کدام حروف، بیش از بقیه تکرار شده است؟ بهره‌گیری از تکرار حروف، کلام را دل‌نشین‌تر می‌سازد و سبب روشنی و رسایی سخن می‌شود. به تکرار یک حرف یا صدا (صامت، مصوّت) در عبارت یا بیت، «واج آرایی» یا «نغمه حروف» گفته می‌شود.

گفت و گو

- ۱ شعری از فردوسی، درباره عظمت و بزرگی ایران بیاید و در کلاس بخوانید.
 - ۲ درباره تکرار حرف و نقش آن در بیت زیر، گفت و گو کنید.
- «خیزید و خز آید که هنگام خزان است باد خنک از جانب خوارزم، وزان است»
«منوچهری دامغانی»

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ غلط‌های املایی را در عبارت‌های زیر بیابید و اصلاح کنید.
 الف) ایران، این خواستگاه بخردان، حتی دشمنان به کین و دل چرکین را در برابر شکوه خود به زانو در می‌آورد.
 ب) فرزندم، تویی که فرّ و فروق ایران را بدان بازخواهی گرداند و چشم جهانیان را به خیره‌گی خواهی کشاند.
 پ) دل از هرگونه آرایش و گمان درباره‌ی خویش بیبرای و یزدان پاک را سپاس بگذار.
- ۲ واژه‌های جمع را به مفرد و واژه‌های مفرد را به جمع تبدیل کنید.
 همگان: ارمغان:
 رادان: ادب:
- ۳ در متن درس، دو جمله بیابید که در آنها «تکرار حروف» بر موسیقی کلام افزوده است.
- ۴ مفهوم کلی عبارت زیر را بنویسید.
 «تویی که در این روزگار، چشم و چراغ ایرانی و بهارآفرین باغ ایران.»

هرگاه پسوند «ان/ی» به پایان واژه‌هایی نظیر «زنده، راننده، دونده، پرنده» افزوده شود، این‌گونه نوشته می‌شوند: «زندگی، راندگی، دوندگان، پرندگان»

فوت کوزه‌گری

حکایت

کوزه‌گری ماهر و ورزیده، شاگردی داشت که چندین سال نزد او کار کرده و فنون کوزه‌گری را از او فرا گرفته بود. روزی شاگرد دستمزد بیشتری از استاد درخواست کرد. کوزه‌گر برد دستمزد او افزود. پس از مدتی، باز شاگرد، سرناسازگاری گذاشت و گفت: «دیگر فن کوزه‌گری را به تمامی آموخته‌ام و قصد دارم در کارگاه خود، استادکار شوم.» کوزه‌گر از او خواست به پاس حقی که بر کردن او دارد، چند ماهی بماند و یاری اش کند. شاگرد، بی‌اعتنا به درخواست استاد، او را رها کرد و کوشید در کارگاه خود برای رقابت با استاد مرغوب‌ترین کوزه‌ها را بسازد. او با دقت شروع به ساختن کوزه کرد اما لعاب هیچ‌یک از کوزه‌ها زیبا و شفاف از کار درنیامد. شاگرد، ناگزیر نزد استاد بازگشت. استاد او را واداشت مدتی دیگر نزد او بماند تا اشکال کار را دریابد. سرانجام یک روز استاد گفت: «رمز مرغوب بودن کوزه‌ها در این است که هر کوزه را پیش از آنکه در کوره بگذارم، فوت می‌کنم تا کرد و خاک از روی آن پاک شود. تو همین یک نکته را در نظرنداشتی و اشکال کار تو تنها یک فوت بود؛ فوت کوزه‌گری!»

فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست؛ با تصرف و تلخیص

سَفَرِ شَكْفَتِن



حکیمی گفته است: «افسوس که جوان نمی داند و پیر نمی تواند.»

در میان سخنان و پندهای بزرگ ترها، این عبارت زیاد به کار می رود:

«ای کاش وقتی جوان بودیم، کسی به ما می گفت، چه کار کنیم تا در آینده وضع بهتری

داشته باشیم؛ یا اینکه «اگر کسی به من می گفت چه کار کنم، الآن حتماً وضع بهتری داشتم.»

اگر در پاسخ به حرف آنها بگوییم: «ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است»،

آه بلندی می کشند و می گویند: «هی! دیگر آن نیرو و انرژی جوانی در ما نیست.» راست

هم می گویند. آنها فرصت های زیادی را از دست داده اند. هر حرکت ثانیه شمار ساعت،

ما را از فرصت هایی که در اختیارمان هست، دور می کند.

مبادا گذر شتابان عمر را مسخره بگیرید یا به حرف بزرگ ترهایتان گوش نکنید و از

تجربه های آنان، بهره نگیرید. اگر چنین کنید، پانزده یا بیست سال دیگر، به خود یا به دیگری

خواهید گفت: «ای کاش کسی را داشتیم که...»

به پانزده یا بیست یا حتی سی سال دیگر فکر کنید. با قدرت خیال خود به آینده بروید. چه تصویری از آینده خود دارید؟ حتماً در آن تصویر رؤیایی، به زندگی شیرین و موفق می‌اندیشید. به شغل خوبی فکر می‌کنید که در آمدی عالی نصیب شما می‌کند. به احترام و اعتباری که برای خود کسب کرده‌اید، می‌اندیشید.

در نوجوانی، هرگز در خیال کسی نمی‌گنجد که در آینده به انسانی بی‌عاطفه و بد اخلاق تبدیل شود. تصور همه از آینده یک زندگی آرمانی، منطقی و سرشار از عشق و عاطفه و انسانیت است. زندگی کردن به یادگیری اصول و روش‌هایی نیاز دارد. زندگی، یک سفر است. مدت این سفر برای عده‌ای کم و برای عده‌ای دیگر طولانی و پرفراز و نشیب است. اگر همیشه خود را یک مسافر به حساب بیاوریم، باید ویژگی‌های یک مسافر دائمی را در خود ایجاد کنیم و مهارت‌های لازم را برای کم کردن دشواری‌های سفر و لذت بخش کردن آن بیاموزیم.

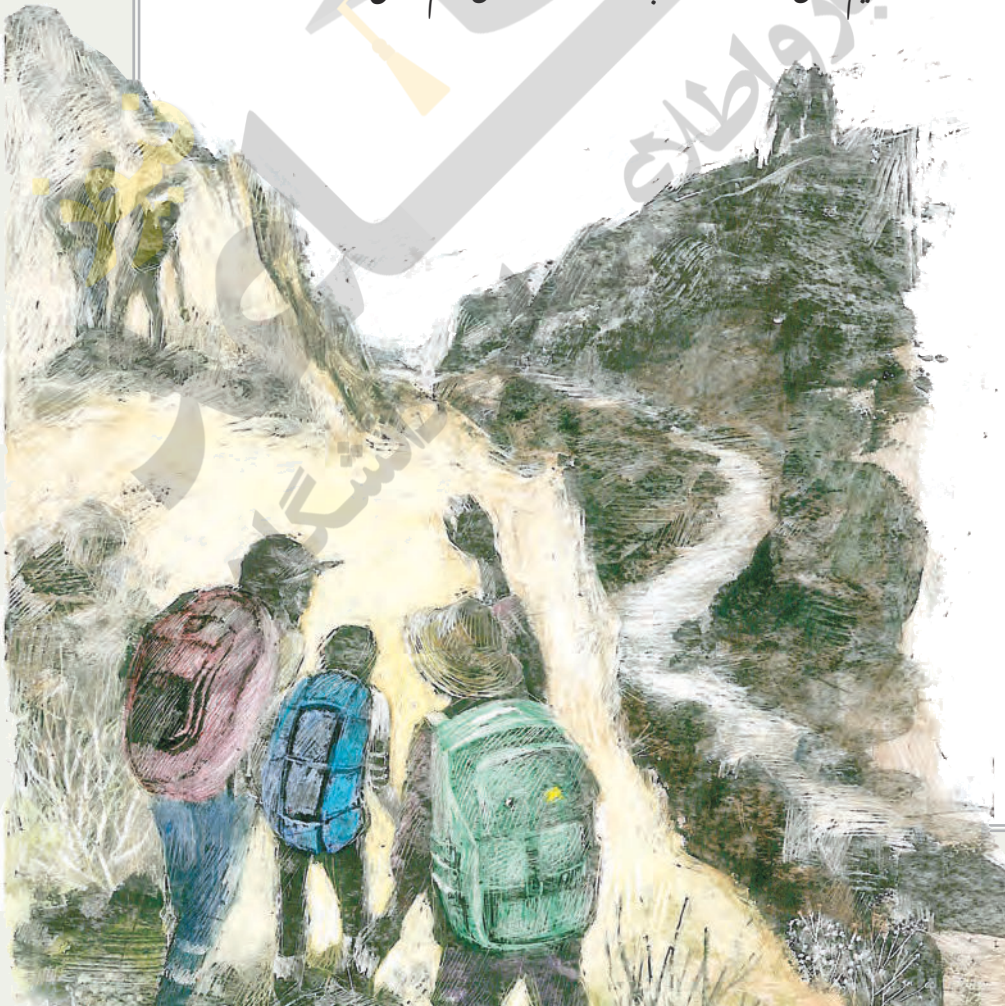
وقتی شما می‌خواهید به کوهستان بروید، ابزار لازم برای کوه‌نوردی را همراه خود می‌برید. هرگاه بخواهید در مراسم مذهبی، مثل «دعای کمیل» یا «نماز جماعت» شرکت کنید، خود را با آداب خاص و لباس مناسب که حس و حال مذهبی شما را بالا برد، آراسته می‌سازید.

سفر زندگی هم به مهارت‌هایی نیاز دارد که بدون آنها، زندگی آینده، پر مشقت خواهد بود، مهارت‌هایی نظیر:

■ خودآگاهی: شناخت توانایی‌ها، نیازها، استعدادها و ضعف‌های خود

■ ارتباط مؤثر: ارتباط درست و سنجیده با دیگران

■ تصمیم‌گیری: تدبیر مناسب در موقعیت‌های مهم زندگی



■ چیرگی بر احساسات و هیجانات: مهار احساسات گوناگون، مانند: عشق،

خشم و نفرت، ترس و حتی شادی

■ تفکر خلاق: مهارت در کشف و نوآوری، جست و جوی راه حل های جدید

برای رویارویی با مشکلات.

ما می توانیم با توکل به پروردگار و تلاش بیشتر به این مهارت ها دست یابیم و زندگی خود را سرشار از طراوت و شادابی و شکوفایی کنیم.

خود ارزیابی

۱ چرا زندگی به یک سفر تشبیه شده است؟

۲ علت اصلی بحران های زندگی چیست؟

۳ برای حل مشکل کم رویی یا گستاخی، چه باید کرد؟

۴



سال گذشته آموختید که برای انتقال پیام به شنونده یا خواننده از «جمله» استفاده می‌کنیم. آن بخش از جمله که دربارهٔ انجام عمل، رویداد یا ایجاد حالت، اطلاعاتی به ما می‌دهد، «**فعل**» جمله است. فعل، اصلی‌ترین بخش جمله و محور معنایی آن است. معنی هر فعل، تعیین می‌کند که چند بخش دیگر باید در جمله ظاهر شوند. برخی از فعل‌ها مانند «رفت» تنها با گرفتن نهاد کامل می‌شوند؛ بعضی دیگر مانند فعل «خواند»، علاوه بر نهاد، به مفعول هم نیاز دارند تا جملهٔ کاملی را تشکیل دهند؛ گروهی دیگر از فعل‌ها مانند «خرید» علاوه بر نهاد و مفعول، متمم هم می‌گیرند تا معنی کامل تری را به شنونده، انتقال دهند.

فعل	اسم			
	متمم	مفعول	نهاد	
رفت.	—	—	—	فرهاد
خواند.	—	—	را	داستان
خرید.	فروشنده	از	را	کتاب

در جدول بالا به واژه‌هایی که در ستون نهاد، مفعول و متمم آمده‌اند، توجه کنید. واژه‌هایی مانند «فرهاد، نرگس، مینا، داستان، کتاب و فروشنده» برای نامیدن کسی یا چیزی به کار می‌روند و «**اسم**» هستند. اسم می‌تواند در جایگاه نهاد، مفعول و یا متمم قرار گیرد و به ترتیب نقش نهادی، مفعولی و متممی پیدا کند. با نگاه دقیق‌تر به اجزای جمله، می‌توان نتیجه گرفت که اجزای اصلی تشکیل‌دهندهٔ جمله، فعل و اسم هستند. فعل، فقط در جایگاه فعلی قرار می‌گیرد؛ اما اسم در دیگر بخش‌های جمله می‌آید و نقش‌های مختلفی را می‌پذیرد.

گفت و گو

- ۱ روایت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» هر کس خود را بشناسد، خدای خویش را شناخته است»، با کدام مهارت زندگی ارتباط دارد؟
- ۲ برای دوست‌یابی و حفظ دوستان خوب، به چه مهارت‌هایی نیاز داریم؟

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ شکل درست واژه‌های زیر را بنویسید.
«استداده‌ها و ضعف‌ها، محارت‌های لازم، بهره و نسیب، احساسات و حیجانات، نضیر و مانند»
- ۲ بخش‌های هریک از جمله‌های زیر را در جدول قرار دهید؛ سپس اسم‌ها را جداگانه در یک سطر بنویسید.
- ندا آمد.
 - حسین سیب خورد.
 - علی روزنامه را به دوستش داد.

نهاد	مفعول	متمم	فعل

اعداد، در متن املا همیشه با حروف نوشته می‌شوند؛ نظیر «هفت آسمان»، «چهارده معصوم»، «بیست» و ...



شوق مهدی (عج) شعرخوانی

کفتا: تو خود جابی، ورنه زخم عیان است!
 کفتا: نشان چه پرسی؟ آن کوی، بی نشان است!
 کفتا که در ره ما، غم نیز شادمان است!
 کفت: آن که سوخت، اورا کی ناله، یا فغان است؟!
 کفتا: نگاه دارش، غم خائے تو جان است!

کفتم که روی خوبت، از من چرا نمان است؟
 کفتم که از که پرسم، جانا نشان کویت؟
 کفتم: مرا غم تو، خوش تر ز شادمانی
 کفتم که سوخت جانم، از آتشِ نمانم
 کفتم: ز «فیض» بنذیر، این نیم جان که دارد

فیض کاشانی

ادبیات بومی (۱)



فصل آزاد

په ایران نباشد تن من سجاد

ببین بوم و بر زنده تن سجاد



فردوسی

درس آزاد



Blank writing area with horizontal lines for text entry.

خودارزیابی

۱

.....

۲

.....

۳

.....

۴

.....



دانش زبانی

.....

.....

.....

.....

.....



فعالیت‌های نوشتاری

.....

.....

.....

.....

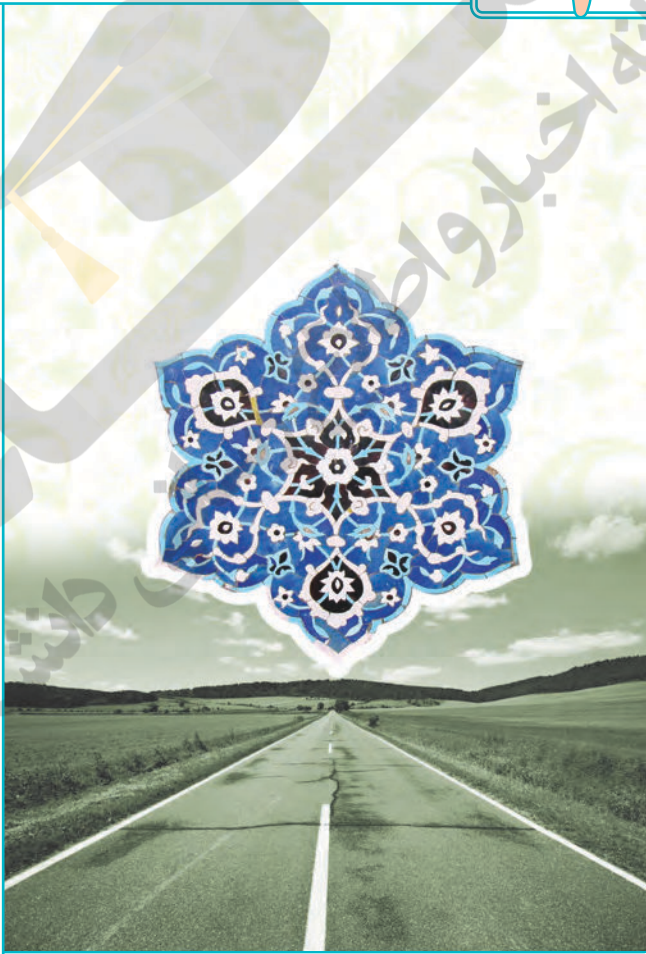
.....

سبک زندگی

فصل سوم

ده روزه مهرکردون، افشاد است و اخون

نیمی به جای یاران فرصت شمار یارا



حافظ

۶

درس ششم

یکی از مهارت‌های اصلی زبان، «خواندن» است.
خواندن چند گام دارد:

- شناخت نشانه‌ها و کلمات
 - بازخوانی یا تلفظ واژه
 - مطابقت دادن شکل کلمه با تلفظ آن
 - خوانش درست متن
 - توجه به حس و حال متن و رعایت آن
 - تشخیص معنا و درک پیام متن
- بنابراین، خواندن مؤثر، آن است که پس از طی این مراحل، ما را به درک و دریافت درستی از نوشته برساند.

هر متن به تناسب درون‌مایه خود، ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از متن‌های دیگر، جدا می‌سازد.

متن حماسی با حالت پهلوانی و پیکارگرانه خوانده می‌شود و متنی که ستایش و نیایش پروردگار را بازگو می‌کند، با حالت فروتنی و خاکساری خوانده می‌شود.

شعر «راه نیک‌بختی» را که محتوای اندرزی دارد، با آهنگ و لحن نصیحت و حالت پندگویانه می‌خوانیم؛ به گونه‌ای که شنونده حس کند خود، مخاطب آن اندرز است.

این شعر را بخوانید و به لحن و آهنگ خواندن، توجه کنید.



راه نیک بختی

پس یاد بگیر هر چه گویم
وز خواب سحرگمان پرهیز
آماده خدش به جان باش
از گفته او هیچ سر را
خرند شود ز تو خداوند
پیش همه کس، عزیز باشی
گیری همه را به چاکلی یاد
هر چند تو را در آن، ضرر است
کن نیک تامل اندر این باب
وز کرده خود چه برده ای سود
آن روز ز عمر خویش شمار

زین گفته، سعادت تو جویم
می باش به عمر خود سحر خیز
با مادر خویش، مهربان باش
با چشم ادب نگر پدر را
چون این دو شوند از تو خرنند
چون با ادب و تمیز باشی
می کوش که هر چه گوید استاد
زهار مگو سخن به جز راست
هر شب که روی به جامه خواب
کان روز به علم تو چه افزود
روزی که در آن نکرده ای کار

ایرج میرزا

خود ارزیابی

- ۱ شاعر برای سعادت و خوشبختی چه کارهایی را پیشنهاد می کند؟
- ۲ عبارت «جز راست نباید گفت؛ هر راست نشاید گفت»، با کدام قسمت شعر تناسب دارد؟
- ۳ برای پُربار کردن روزهای زندگی چه باید کرد؟
- ۴

دانش ادبی | ادبیات اندرزی یا تعلیمی

شعری که خواندیم، سرشار از موعظه و پند و اندرز است. شاعران و نویسندگان همه ملت‌ها، سروده‌ها و نوشته‌هایی دارند که در آنها، راه بهتر زیستن و خوشبختی و سعادت را نشان می‌دهند. به این نوع سروده‌ها و نوشته‌ها **ادبیات اندرزی یا تعلیمی** می‌گویند. «بوستان» و «گلستان» سعدی، «مثنوی معنوی» مولوی و «کلیله و دمنه» از بهترین نمونه‌های ادبیات تعلیمی ایران به شمار می‌آیند.

گفت و گو

۱ پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«قولوا الحقَّ وَ لَوْ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ: حق را بگویید؛ هرچند به زیانتان باشد.»

درباره ارتباط این سخن گهربار با متن درس، در گروه گفت‌وگو کنید.

۲ شعر «شوق مهدی (عج)» را با لحن مناسب در گروه بخوانید و شیوه خواندن آن را با خوانش متن این درس مقایسه کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ در متن درس، شکل نوشتاری کدام واژه‌ها با شکل گفتاری آنها متفاوت است؟ آنها را بنویسید.

۲ بیت‌های درس را که ردیف دارند، بنویسید و زیر قافیه آنها خط بکشید.

۳ در مصراع زیر، متمم و مفعول را مشخص کنید.

«زین گفته، سعادت تو جویم»

۴ بیت زیر که سروده نظامی است، با کدام قسمت درس ارتباط معنایی دارد؟

غافل منشین نه وقت بازی است وقت هنر است و سرفرازی است

در املاي واژه‌های «جزء» و «جز» باید دقت کنیم؛ «جزء» به معنای «بخشی

از کل چیزی» است و «جز» به معنای «مگر، غیر، الا و ...»

آداب نیکان

۷

درس هفتم

آورده‌اند که شیخ جنید بغدادی، از عارفان قرن سوم هجری، از شهر بیرون رفت و میدان از پی او می‌رفتند. شیخ از احوال بهلول پرسید. میدان گفتند: «او مرد دیوانه‌ای است و تو را با او چه کار؟» گفت: «او را طلب کنید که مرا با او کار است.» او را در صحرائی یافتند و شیخ را پیش او بردند. شیخ سلام کرد، بهلول جواب سلام او را داد. فرمود: «تویی شیخ بغداد که مردم را ارشاد می‌کنی؟» عرض کرد: «آری.» بهلول فرمود: «باری، طعام خوردن خود را می‌دانی؟» عرض کرد «اول» بسم‌الله می‌گویم، از پیش خود می‌خورم. لقمه کوچک برمی‌دارم.» بهلول برخاست و فرمود: «تو می‌خواهی مرشد خلق باشی، در صورتی که هنوز طعام خوردن خود را نمی‌دانی؟» و به راه خود رفت. پس میدان شیخ را گفتند: «یا شیخ، این مرد دیوانه است.» شیخ در پی او روان شد و گفت: «مرا با او کار است.» چون بهلول به ویرانه‌ای رسید، باز نشست. جنید به او رسید. بهلول پرسید: «آیا سخن گفتن خود را می‌دانی؟» عرض کرد: «آری، به قدر می‌گویم و بی‌موقع و بی‌حساب نمی‌گویم. به قدر فهم مستمعان می‌گویم و...» بهلول گفت: «چه جای طعام خوردن که سخن گفتن هم نمی‌دانی!» پس برخاست و برفت.





جنید باز بہ ذنبال او رفت تا بہ او رسید. بہلول گفت: «تو از من چہ می خواهی؟ تو کہ آداب طعام خوردن و سخن گفتن خود را نمی دانی! باری، آداب خوابیدن خود را می دانی؟» عرض کرد: «آری می دانم»، پس آنچه آداب خوابیدن بود کہ از حضرت رسول ﷺ رسیده بود، بیان کرد. بہلول گفت: «فہمیدم کہ آداب خوابیدن ہم نمی دانی.» خواست برخیزد. جنید داشت بگرفت و گفت: «من نمی دانم، تو از بہر خدا، مرا بیاموز.» بہلول گفت: «تو دعوی دانایی می کردی، اکنون کہ بہ نادانی خود معترف شدی، تو را بیاموزم. بدان کہ اینہا کہ تو گفتی ہمہ فرع است و اصل در خوردن، آن است کہ لقمہ حلال باید و اگر حرام را صد از این گونه آداب بہ جایاوری فایده ندارد و سبب تاریکی دل شود. در سخن گفتن نیز باید اول، دل، پاک باشد و نیت درست باشد و آن گفتن برای رضای خدا باشد و گرنہ سکوت و خاموشی بہتر و نیکوتر باشد و در آداب خواب، اصل این است کہ در دل تو بغض و کینہ و حسد مسلمانان نباشد و در ذکر حق باشی تا بہ خواب روی.» جنید دست بہلول را بوسید و او را دعا کرد.

جامع التمثیل، محمد حبیبہ رودی



علم و دانش و دستاوردهای جدید علمی، پیوسته چهرهٔ جهان و چگونگی زیست انسان را دگرگون می‌سازد. بشر به کمک عقل و استعداد خدادادی خویش، تلاش می‌کند تا ابزاری پدید آورد که رنج زندگی را کم کند و بر آسایش آن بیفزاید.

روزگاری چرتکه، چاپار، پیک، پرندهٔ نامه‌رسان و اسطراب در جامعه و محیط زندگی اجتماعی نقش داشته‌اند. امروزه این ابزارها، کارایی ندارند. اکنون عصر چیرگی ماشین و رایانه و به طور کل، روزگار تسلط دستاوردهای علمی و فناوریانه بر تار و پود زندگی بشر است. انسان، موجودی اجتماعی است و هر جامعه‌ای در سرزمین ویژه‌ای، دین، زبان، اخلاق، آداب و هنجارهای فرهنگی و سنت‌های اعتقادی، باورها و ارزش‌های خاصی دارد. افراد جامعه در برخوردها و داد و ستدها پایبند به آن اعتقادات و هنجارهای اخلاقی و آداب اجتماعی هستند.

خانواده، کوچک‌ترین بخش اجتماع است و برای خود، هنجار و حریم و قانون و آدابی دارد. اهل هر خانواده، متناسب با آن آداب و معیارهای اخلاقی، تربیت می‌شوند و حریم و حرمت یکدیگر و اجتماع را پاس می‌دارند. هر کس به آسانی نمی‌تواند حصار خانواده را فروبریزد و وارد فضای پاک و امن آن بشود.

یکی از آسیب‌های جدی جامعه ماشینی و آراسته به علم و فن، استفاده نابجا و نسخیده از امکاناتی است که فراهم آمده است. گویی هر یک، ابزاری شده‌اند تا ما را از هویت اصلی خویش، دور سازند. شکستن شکوه و حرمت انسانی و کم رنگ شدن آداب و اخلاق، رهاورد تمدن ماشینی و علم زده غرب است.

رایانه، اینترنت، تلفن همراه و دیگر تولیدات علمی، از مظاهر آفرینش‌گری انسان، این بنده ضعیف خداوند است. اینترنت، پیجره‌ای است رو به جهان بیرون، پیجره‌ای باز به هر سمت و سو، که ممکن است منظره‌ای سرسبز و روح‌انگیز از جلوه جمال پروردگار را نشان دهد یا فضایی طوفان خیز و پرگل و لای را پیش چشم آورد و بوی ناخوش آن، فضای ذهن شما را فراگیرد.

علم و فن و همه آنچه از رهاورد دانش بشری، پدید می‌آیند، زمانی مفیدند که در راه خدمت به پیشرفت خلق خدا به کار گرفته شوند و انسان را در مسیر کمال و رسیدن به

اخلاق متعالی، ملک کنند، وگرنه ابزار برای به پوچی و نابودی کشاندن بشر به شمار می آیند و سبب غفلت و اسارت انسان می شوند.

امروزه که دشمنان این ملت، از راه این ابزارها، جنگ نرم را بی‌هوا آغاز کرده اند تا غوغایی بیافرینند، اگر کاربران اینترنت و فناوری جدید به اخلاق علمی و فضایل انسانی، آراسته نشوند و حریم قانون و دین و هنجارهای اخلاقی، فرهنگلی و آداب جوانمردی را رعایت نکنند، این ابزارها همچون بمب ویرانگری خواهند شد در هر خانواده؛ بنابراین، اخلاق رایانه‌ای یا فتاورانه، بی‌انگه پایبندی ما به اخلاق فردی و ارزش‌های اجتماعی و رعایت حقوق دیگران است.



- ۱ سه درس که بهلول به جنید آموخت، چه بود؟
- ۲ در زندگی امروزی، چه آسیب‌هایی انسان را تهدید می‌کند؟
- ۳ به نظر شما بهترین زمان سخن گفتن و بهترین زمان سکوت و خاموشی، چه هنگامی است؟
- ۴



به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ مرد توانگر، ثروتش را به نیازمندان بخشید.

■ محمّد، خانه جدیدش را ساخت.

■ پسرک، شیرینی را به خواهر کوچکش داد.

اجزای جمله‌های بالا در جدول زیر آمده است.

نهاد	مفعول	نشانه مفعول	نشانه متمم	متمم	فعل
مرد توانگر	ثروتش	را	به	نیازمندان	بخشید.
محمّد	خانه جدیدش	را	—	—	ساخت.
پسرک	شیرینی	را	به	خواهر کوچکش	داد.

آموختیم که یکی از ارکان جمله، گروه اسمی است. گروه اسمی می‌تواند یک واژه یا بیشتر باشد. در جملات بالا برخی از اسم‌ها که در جایگاه نهاد، مفعول و متمم، به کار رفته‌اند، گسترش یافته‌اند. در جمله اول اسم «مرد» با واژه «توانگر» همراه شده است. مهم‌ترین جزء گروه اسمی، «هسته» آن است. هسته گروه، همان اسمی است که واژه‌ها یا بخش‌های دیگر به آن افزوده می‌شوند. در نمونه زیر، هسته، به خوبی نشان داده شده است.

این گل ← این گل ← این گل ← این گل
 خوشبوی زیبا ← خوشبو ← این گل ← این گل



۱ درباره به کارگیری درست تلفن همراه و رایانه، گفت و گو کنید.

۲ دو متن درس «هفتم» را با هم مقایسه و تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها را بیان کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ در متن درس، واژه‌هایی را بیابید که در آنها یکی از حروف «ع، غ، ض، ذ» به کار رفته باشد؛ سپس معنای هر یک را بنویسید.
- ۲ در متن زیر، گروه‌های اسمی را بیابید و هسته هر یک را مشخص کنید.
انسان، موجودی اجتماعی است و جامعه، هنجارهای فرهنگی، سنت‌های اعتقادی و ارزش‌های خاصی دارد.
- ۳ برای خواندن درست و مناسب متن «آداب نیکان» چه لحنی را باید برگزید؟

در برخی از واژه‌ها، نشانه «مد» (~) به کار می‌رود؛ مانند «درآمد، آداب، الآن، قرآن، خوش‌آواز». این واژه‌ها و مشابه آنها را باید شناخت و به کاربرد نشانه «~» در آنها توجه داشت. به کار نبردن نشانه «مد» در این گونه واژه‌ها، ابهام و اشکال ایجاد می‌کند؛ مانند:

مال اندیش (عاقبت اندیش) ← مال اندیش (ثروت دوست)
در دسته‌ای دیگر از واژه‌ها نیز از گذاشتن نشانه «مد» بر روی آنها باید پرهیز کرد؛ مانند:

فرایند (فرآیند) — پیشامد (پیش‌آمد)
دلارام (دل‌آرام) — همایش (هم‌ایش)

خودشناسی

حکایت

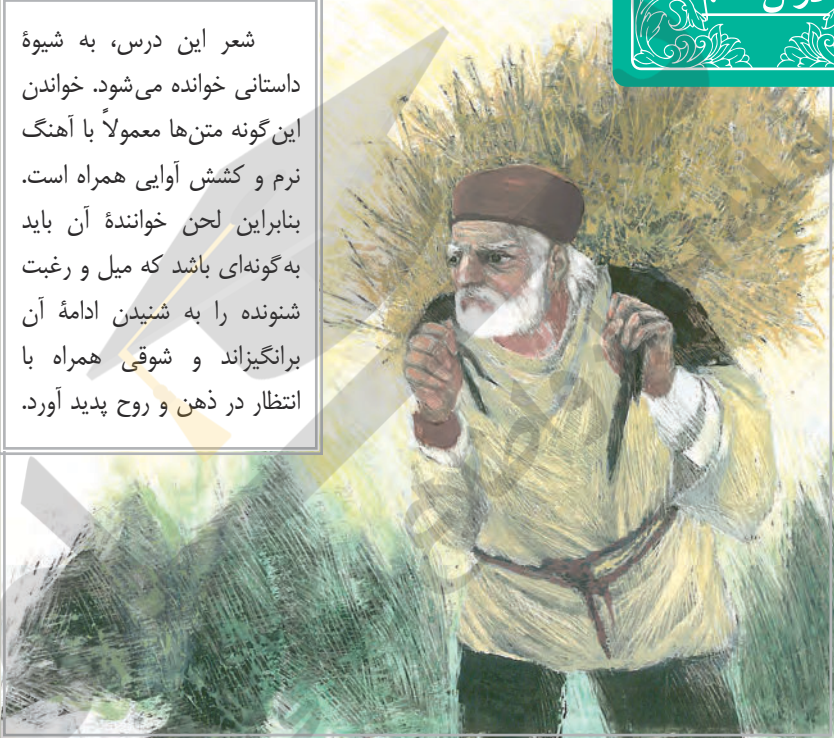
وقتی جولاهه‌ای به وزارت رسیده بود. هر روز باداد
برخاستی و کلید برداشتی و در خانه باز کردی و تنها در آنجا
شدی و ساعتی در آنجا بودی. پس برون آمدی و به نزدیک
امیر رفتی. امیر را خبر دادند که او چه می‌کند. امیر را خاطر
به آن شد تا در آن خانه چیست؟ روزی ناگاه از پس وزیر
بدان خانه در شد. گودالی دید در آن خانه چنان که جولاهگان
را باشد. وزیر را دید پای بدان گودال فرو کرده. امیر او را
گفت که این چیست؟ وزیر گفت یا امیر، این همه دولت که
مرا هست، همه از امیر است. ما ابتدای خویش فراموش
نکرده ایم که ما این بودیم. هر روز زندگی گذشته خود را به یاد
می‌آورم، تا خود به غلط نیفتم. امیر انگشتی از انگشت
بیرون کرد و گفت بگیر و در انگشت کن. تا کنون وزیر
بودی، اکنون امیری!

اسرار التوحید، محمد بن منور

آزادگی

درس هشتم

شعر این درس، به شیوه داستانی خوانده می‌شود. خواندن این گونه متن‌ها معمولاً با آهنگ نرم و کشش آوایی همراه است. بنابراین لحن خواننده آن باید به گونه‌ای باشد که میل و رغبت شنونده را به شنیدن ادامه آن برانگیزاند و شوقی همراه با انتظار در ذهن و روح پدید آورد.



۱
خارکش پیری با دلق درشت
لنگ لنگان قدمی برمی‌داشت
کای فزانده این چرخ بلند
کنم از جیب نظر تا دامن

پشای خار همی برد به پشت
هر قدم دانه شگری می‌کاشت
و ای نوازنده دل‌های نژند
چه عزیزی که نگرودی با من

۵ در دولت به رخم بکشادی

حدّ من نیست ثنایت گفتن

نوجوانی به جوانی مغرور

آمد آن شکرگزاریش به کوش

خار بر پشت، زنی زین سان کام

عزت از خواری شناختی

پیر گفتا که چه عزت زین به؟

کای فلان چاشت بده یا شامم

شکر گویم که مرا خوار ساخت

داد با این همه افتادگی ام

تاج عزت به سرم بهنادی

کوهر شکر عطایت سُنُفن

رخش پندار همی راند ز دور

گفت کای پیر خرف گشته، خموش

دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟

عمر در خار کشتی باشتای

که نی ام بر در تو بالین نه

نان و آبی که خورم و آشامم

به خسی چون تو گرفتار ساخت

عزّت آزادی و آزادی ام

جامی

خودارزیابی

- ۱ از نظر پیر خارکش، عزت و آزادگی چیست؟
- ۲ با توجه به شعر، شخصیت پیر و جوان را با هم مقایسه کنید.
- ۳ چگونه می‌توان به عزت و آزادگی رسید؟
- ۴

دانش ادبی

مثنوی

اکنون با یکی از قالب‌های شعر فارسی آشنا می‌شویم. به قافیه‌های شعر درس آزادگی توجه کنید. با اندکی دقت متوجه می‌شویم که قافیه‌های هر بیت با بیت دیگر متفاوت است؛ شکل قافیه در این نوع شعر بدین صورت است.

- | | |
|---------|---------|
| ■ | ■ |
| ● | ● |
| ▲ | ▲ |
| ■ | ■ |

به این قالب شعری، «مثنوی» یا «دو تایی» می‌گویند، چون در هر بیت، هر دو مصراع، هم قافیه هستند. مثنوی، معمولاً بلند و طولانی است و بیشتر برای بیان داستان‌ها از آن بهره می‌گیرند.

از مهم‌ترین مثنوی‌های فارسی می‌توان «شاهنامه فردوسی»، «بوستان سعدی»، «مثنوی مولوی» و «لیلی و مجنون نظامی» را نام برد.

گفت و گو

- ۱ چه پیوندی میان محتوای درس آداب نیکان، با شعر این درس، می توان یافت؟
در این باره گفت و گو کنید.
- ۲ دربارهٔ راه‌های حفظ «عزت و آزادی» کشور عزیزمان، ایران، گفت و گو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ واژه‌های تازهٔ شعر را انتخاب کنید و معنی آنها را بنویسید.
- ۲ تفاوت معنایی واژهٔ مشخص شده را در گذشته و امروز بنویسید.
«خار بر پشت، زنی زین سان گام دولت چیست؟ عزیزیت کدام؟»
- ۳ در سه بیت پایانی شعر، «قافیه»ها را مشخص کنید.
- ۴ با توجه به درس، دلیل آزادی پیرمرد را بنویسید.

برخی واژه‌ها به دو شکل به کار می‌روند؛ نظیر «خرف، خرفت» یا «خورش، خورشت». هنگام نوشتن املا، لازم است به نحوهٔ تلفظ گویندهٔ این گونه واژه‌ها توجه کافی داشته باشیم.

روان خوانی

آقامهدی

باران بند آمده بود اما هنوز از ساقهٔ علف‌ها آب می‌چکید و دشت پر از گودال‌های آب شده بود. عکس آسمان بر سطح لرزان گودال‌های آب، تماشایی بود. انگار صدها آئینهٔ شکسته را کنار هم چیده بودند. ابرهایی که هر لحظه به شکلی درمی‌آمدند، در مقابل آن آئینه‌ها خودشان را برای سال نو آماده می‌کردند. خورشید از پشت کوه‌ها سرک می‌کشید و سلاح‌ها و کلاه‌های آهنی را برق می‌انداخت. دهانهٔ توپ‌ها و خمپاره‌اندازها را با کیسه‌های نایلونی پوشانده بودند تا آب به داخلشان نرود. در پشت خاکریز، جعبه‌های خالی مهمات و پوکه‌های مسی بزاق همه‌جا پراکنده بودند. چندتا از سنگرها را آب گرفته بود و عده‌ای با لباس‌های خیس و گل‌آلود مشغول خالی کردن آنها بودند. صدای خنده‌شان با صدای شلپ شلپ آب آمیخته بود. از سنگر بغل دستی صدایی می‌گفت: «آب را گل نکنیم!»

دیگری جواب می‌داد: «تو ماهی‌ات را بگیر...!»

خنده‌ها از ته دل بود. انگار نه انگار که در جبههٔ جنگ بودند. بیشتر چادرها را روی سنگرها زده بودند و سفره‌های هفت‌سین عید پهن بود؛ سفره‌هایی که در آنها، جای سماق و سمنو را سرنیزه و سیمینوف (نوعی مسلسل) و حتی سنگ پر کرده بود.

گاهی گردباد کوچکی لنگ‌لنگان از راه می‌رسید و چادرهای باران خورده را مشت و مال می‌داد. عده‌ای قرآن می‌خواندند و بعضی تندتند به ساعتشان نگاه می‌کردند و رادیوهای جیبی را به گوششان چسبانده بودند. ناگهان، صدای شلیک چند تیرهوایی بلند شد و زمزمهٔ «یا مُقَلَّبَ القُلُوبِ» در سنگرها پیچید. عید آمده بود. به همین سادگی...!

به هر طرف که نگاه می‌کردی، عده‌ای همدیگر را در آغوش می‌کشیدند و صدای بوسه‌هایشان بلند بود. وقتی عید همه مبارک شد، نوبت به سفره‌ها رسید. «سین»‌های سفرهٔ هفت‌سین، یکی‌یکی غییشان زد. سیب‌ها به سرعت خورده شدند. سرنیزه‌ها به غلاف خود برگشتند. سیمینوف به سنگر تیربار رفت و طولی نکشید که... عید شروع نشده، تمام شد. کم‌کم ابرها هم پراکنده و خورشید، آشکار شد.

فرماندهان گروهان‌ها و گردان‌ها جمع شدند تا با هم به دیدن آقا مهدی، فرمانده لشکر بروند و سال نو را به او تبریک بگویند. همه جا آب راه افتاده بود و پوتین‌ها تا نصفه در گل چسبیده فرو می‌رفتند. روی سنگر فرمانده لشکر چادر بزرگی زده بودند. جلوی سنگر که رسیدند، چند جوان بسیجی عید را به آنها تبریک گفتند. آنها با عجله دور تا دور چادر را نخ می‌کشیدند. فرماندهان به همدیگر نگاه کردند و چند نفر از تعجب شانه‌هایشان را بالا انداختند. یکی از آنها که قدی کوتاه و ریشی بلند داشت، رو کرد به یکی از جوان‌های بسیجی و با لهجه ترکی پرسید: «اینها چیست؟»

بسیجی با لبخند جواب داد: «آقا مهدی خودش گفته است!»

مرد قدکوتاه همین‌طور که گل پوتین‌ها را روی زمین می‌مالید، زیر لب گفت: «آخر برای چی؟»

و بعد بدون اینکه منتظر جواب کسی شود، «یا الله» بلندی گفت و از در کوتاه سنگر داخل شد. پشت سر او، بقیه هم یکی‌یکی سرها را خم و بند پوتین‌ها را شل کردند. از سفره هفت «سین» و هفت «شین» (انواع شیرینی) خبری نبود. در عوض، سفره‌ای پر از نامه در وسط سنگر پهن شده بود.

آقا مهدی و دو نفر بسیجی دیگر که تندتند نامه‌ها را باز می‌کردند، بلند شدند و همزمان را در آغوش گرفتند و عید را تبریک گفتند. آقا مهدی وقتی تعجب آنها را دید، با لبخندی که همیشه بر لب داشت، گفت: «اینها عیدی ماست، بچه‌های دانش‌آموز فرستاده‌اند!»

همه یک‌صدا پرسیدند: «از کجا؟»

آقا مهدی دو دستش را در میان نامه‌ها برد و درحالی که آنها را بو می‌کرد، جواب داد: «از همه جای همه جا! همه جای ایران سرای من است.»

بعد یکی از نقاشی‌ها را که با سنجاق به دیوار چادر زده بود، نشان داد و گفت:

«ببینید چه بلایی سر دشمن آورده است!»

هوایمایی شبیه یک هندوانه بزرگ با دو بال کوتاه درحالی که هنوز



چرخ‌هایش را جمع نکرده بود، تعدادی بمب را مثل یک شانه تخم‌مرغ روی تانک‌های دشمن خالی کرده بود. معلوم نبود هر تانک چند لوله دارد! سربازان دشمن مثل مهره‌های شطرنج، لابه‌لای تانک‌ها ریخته بودند و مداد رنگی سرخ، حسابی خونشان را ریخته بود. سمت راست نقّاشی، پسرکی بسبجی پرچم سبزرنگی در یک دست و اسلحه‌ای در دست دیگر داشت. بلندی پرچم از هواپیما بالاتر زده بود و اطراف میله آن پر از گل و سبزه بود.

یکی از فرماندهان با خنده گفت: «جنگ یعنی این!»

آقا مهدی گفت: «داریم خوب‌هایش را جدا می‌کنیم تا نمایشگاهی از آثار دانش‌آموزان درست کنیم. برای همین رویشان را با نایلون جلد می‌کنیم تا باران خرابشان نکند. به برادرهای تبلیغات گفته‌ام، نقّاشی‌ها را دور تا دور چادرها آویزان کنند.»

چند ساعت بعد، نقّاشی‌های بچه‌ها دور تا دور چادر فرماندهی و گوشه و کنار سنگرها، آویخته شده بودند. آن روز تا غروب، آقا مهدی اطراف چادرها قدم می‌زد و گاهی چندین دقیقه در مقابل آن نامه‌های رنگارنگ می‌ایستاد و به آنها خیره می‌شد. او نامه‌های بچه‌های مدارس را می‌بوسید و می‌گفت: «آنها هم در جبهه هستند؛ چون با این نامه‌ها به ما روحیه می‌دهند. این نقّاشی‌ها و نوشته‌ها نشان می‌دهند که بچه‌ها هم به فکر ما هستند و برای پیروزی ما دعا می‌کنند. بچه‌ها دلشان پاک است. دعای آنها پشتیبان ماست.»

سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسف‌زاده

فرصتی برای اندیشیدن

- ۱ به نظر شما فرماندهانی چون شهید باکری چه ویژگی‌های اخلاقی داشتند که می‌توانستند با تمام توان خدمت کنند؟
- ۲ آیا بین دوستانتان افرادی را می‌شناسید که ویژگی‌های اخلاقی شهید باکری را داشته باشند؟

نام‌ها و یادها

فصل چهارم

نام نیکو که ماند ز آدمی

به کزو ماند سمرای زرنگار



سعدی

نوجوان باهوش



میرزا ابوالقاسم فراهانی توانایی عجیبی در حفظ اشعار و مطالب داشت. اگر شعری را تنها یک بار برای او می خواندند، آن را به طور کامل حفظ می کرد. همین باعث شده بود که پدر بزرگش میرزا محمدخان که خود شاعری سرشناس در شیراز بود، نوه اش را به همراه خود به مجالس شعرا ببرد. یک بار که قائم مقام به همراه پدر بزرگش به یکی از این مجالس رفته بود، مردی خارجی را دید. پدر بزرگش او را به آن مرد معرفی کرد و به میرزا ابوالقاسم گفت: «برای ایشان شعری بخوان. وی فارسی را خوب می فهمد.»

قائم مقام فراهانی پرسید: «قصیده بخوانم یا غزل؟» آن شخص گفت: «غزلی از سعدی برایم بخوان.»

میرزا ابوالقاسم لحظه ای مکث کرد، چشمانش را بست و شروع به خواندن کرد:

«به جهان خرم از آتم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمان هم از اوست»

آن مرد از شادی چشمانش درخشید و با لجه خاصی گفت: «فوق العاده است!»
 پدر بزرگ قائم مقام گفت: «شعر سعدی فوق العاده است یا شعر خوانی میرزا ابوالقاسم؟»
 آن خارجی گفت: «هر دو، هم شعر سعدی و هم شعر خوانی نوه شما ...»
 وقتی آن شخص پی برد که میرزا ابوالقاسم در ریاضی، فلسفه، حکمت و علوم قرآنی نیز
 استعداد بی نظیری دارد، گفت: «قدر این نوجوان را بدانید. من آینده درخشانی برای او
 می بینم.» آری قائم مقام به ملک هوش و استعداد سرشار خود بعدها یکی از مردان نامی
 کشورداری و سیاست شد.



هیاهوی کلاغ‌ها سکوت باغ را می شکست.

برف به آرامی می بارید. صدای کلاغ‌ها گوش محمد تقی را آزار می داد؛ صدای استاد را از
 پشت درهای بسته به سختی می شنید.

روزهای زیادی بود که محمد تقی سینی غذا بر سر می گذاشت و فاصله آشپزخانه تا
 مکتب‌خانه را یک نفس طی می کرد. غذا را به اتاق می برد؛ پشت در می نشست و به بهانه
 بردن ظرف‌ها، به گفته‌های استاد گوش می سپرد. چون قلم و کاغذی برای نوشتن نداشت،
 شنیده‌ها را بر کاغذ ذهن می نوشت و در دل تکرار می کرد.

حاصل ماه‌ها پشت در نشستن و از سرما لرزیدن و دزدکی به درس گوش دادن، دانش دست و پا شکسته‌ای بود که اندک اندک در قلک ذهنش جمع شده بود. باغ، دوباره طراوت و سرسبزی پیدا کرده بود. برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند. شب تولد حضرت محمد ﷺ بود و قائم مقام فراهانی، مهمان‌های زیادی را دعوت کرده بود. محمد تقی به جای پدر، سینی شربت را برای مهمان‌ها برد. شربت‌ها را که داد، گوشه‌ای ایستاد تا ظرف‌ها را جمع کند. قائم مقام متوجه او نبود. داشت از استاد، وضع درس بچه‌ها را می‌پرسید که استاد گفت: «بچه‌ها با استعداد هستند.» محمد تقی می‌دانست که استاد تعارف می‌کند. وقتی که قائم مقام گفت: «خب بد نیست امتحانی بکنیم.» محمد تقی خوشحال شد. قائم مقام رو به پرسش کرد و گفت: «بلو بیستم محمد، کاشف الکلی که بود؟»

محمد سکوت کرد و از گوشه چشم به علی خیره شد. علی گفت: «من بلویم؟»

— بلو، تو بلو!

— معلوم است، ابن سینا.



نگاه تأسف بار قائم مقام چرخید روی برادر زاده اش و همان سؤال را با نگاه از او پرسید. اسحاق گفت: «خیر، ابن سینا که شاعر است، کاشف الکحل...» و سکوت کرد و به سرش کوبید. اتفاقاً محمد تقی جواب آن سؤال را می دانست اما می ترسید بگوید. لب گزید و منتظر ایستاد، ولی با خود فکر کرد: «بگذار لیاقت یک بچه آشپز را ثابت کنم.» این بود که سینی را کنار نهاد و جلورفت و گفت: «اجازه هست من بگویم؟» قائم مقام نگاهش کرد. همه سرها به طرف او برگشت.

— بگو، اگر می دانی بگو!

محمد تقی سرش را بالا گرفت و گفت: «محمد بن زکریای رازی.»

چشم های قائم مقام از تعجب باز ماند. گفت: «آفرین بر پسر کربلایی محمد قربان!»

قائم مقام روبه بچه ها کرد و گفت: «این شعر از کیست؟»

ستاره ای بدرخشید و ماه مجلس شد
دل ریمده ما را اینس و مونس شد

و این بار هم چون هر کدام از بچه ها جواب غلط دادند، از محمد تقی پرسید. همه چشم ها به

دهان او خیره شده بود.

محمد تقی گفت: «این بیت از خواجه حافظ شیرازی است.»

جمعیت که از این جواب به وجد آمده بودند، بی اختیار دست زدند و هلهله و شادی کردند.

محمد تقی سرانجام توانست با تلاش و پشتکار فراوان به مقام صدر اعظمی برسد و لقب امیر کبیر

یابد و مشأ خدمات فراوانی برای کشور عزیزش ایران باشد.



گریه امیر

میرزاتقی خان امیرکبیر از مردان نامدار تاریخ ایران است. وی حدود سال ۱۲۲۲ هـ.ق. در هراوه

فراهان متولد شد. در مورد هوش و ذکاوت امیر، داستان‌های بسیار بر سر زبان‌هاست. در ماه صفر سال ۱۲۶۷ قمری به امیرکبیر اطلاع دادند که در شهر تهران بیماری آبله شیوع پیدا کرده است. امیر فوراً دستور داد که در تمام شهر و روستاهای نزدیک، برنامه آبله‌کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند.

چند روز پس از آغاز آبله‌کوبی به امیر خبر دادند که مردم از روی جهل و نادانی و خرافات حاضر نیستند واکسینه شوند و در تمام شهر تهران فقط سیصد و سی نفر آبله‌کوبیده‌اند. امیر سخت نگران شد. از قضا در همان روز مردی را که طفلش در اثر آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر به پدرش گفت: «ما که برای نجات بچه‌هایمان آبله‌کوب فرستادیم.» مرد با اندوه فراوان گفت: «جناب امیر، گفته بودند اگر آبله بکوبیم، بچه جن زده می‌شود!»

امیر فریاد کشید: «وای از جهل و نادانی!». چند دقیقه بعد بقالی را آوردند که او نیز بچه‌اش مرده بود. این بار امیر دیگر نتوانست تحمل کند و شروع به گریه کرد.

بعد از این ماجرا امیرکبیر با صدای رسا خطاب به اطرافیان گفت: «مسئول جهل مردم، ما هستیم. اگر مادر هر روستا و کوچه و خیابانی مدرسه بسازیم و کتابخانه ایجاد کنیم، این وضع پیش نمی‌آید. تمام بچه‌های ایران، فرزندان حقیقی من هستند.»

داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی

خودارزیابی

- ۱ پرسش‌های قائم مقام فراهانی برای آزمایش فرزندانش چه بود؟
- ۲ ویژگی‌های مشترک امیرکبیر و قائم‌مقام فراهانی چیست؟
- ۳ خدمات قائم مقام فراهانی و امیرکبیر به ایران چه بوده است؟
- ۴



وابسته‌های اسم (۱) صفت بیانی

دانش زبانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

- دانشجوی کوشا، مقاله خوبی نوشت.
 - باغبان مهربان، گل‌های صورتی را کاشت.
- گروه‌های اسمی جمله‌های بالا را در جدول زیر، می‌بینیم.

گروه اسمی	گروه اسمی	جمله
مقاله خوب	دانشجوی کوشا	۱
گل‌های صورتی	باغبان مهربان	۲

در هر چهار گروه اسمی، واژه‌ای که بعد از اسم آمده است، «صفت بیانی» است که دربارهٔ چگونگی و ویژگی‌های اسم، توضیحاتی را بیان می‌کند. صفت بیانی معمولاً پس از اسم می‌آید و «وابستهٔ پسین» اسم به شمار می‌آید.

در نمونه‌های بالا واژه‌های کوشا، خوب، مهربان و صورتی، صفت بیانی هستند.

گفت‌وگو

- ۱ دربارهٔ یکی از شخصیت‌های معروف استان، شهر، روستا یا منطقه خود تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس گزارش دهید.
- ۲ متن «آشپز زادهٔ وزیر» یا «نوجوان باهوش» را در کلاس نمایش دهید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ واژه‌های مهمّ املائی را از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در هر یک از جمله‌های زیر، صفت‌های بیانی را بیابید.
 - زنان اندیشمند، در سربلندی ایران عزیز، نقش مؤثر داشته‌اند.
 - من آینده‌ای درخشان برای این نوجوان می‌بینم.
 - برگ‌های سبز، زیر نور گرم خورشید می‌درخشیدند.
- ۳ واژه‌های زیر را با صفت‌های بیانی مناسب، گسترش دهید.

نمونه: حرم ← حرم مطهر

مطالب: کاشف:

لهجه: دریا:

همزه (ء) یکی از حرف‌های الفبای زبان فارسی است. این حرف، مانند سایر حرف‌ها در خط فارسی، حرکت‌گذاری نمی‌شود؛ بنابراین بهتر است بنویسیم «قائم» و نه «قائم»؛ «مؤدب» و نه «مؤدب».

در املائی واژه‌هایی مانند «جزء اول» و «شیء نورانی»، نشانه «ـِ»، کسره نیست؛ به این نشانه، «نقش نمای اضافه» می‌گویند.

در نوشتن واژه‌های عربی همزه‌دار نیز باید توجه و دقت کافی داشت؛ مانند: «شأن، رؤیا، مؤسس، لؤلؤ، رئیس، توطئه، ان شاءالله.»

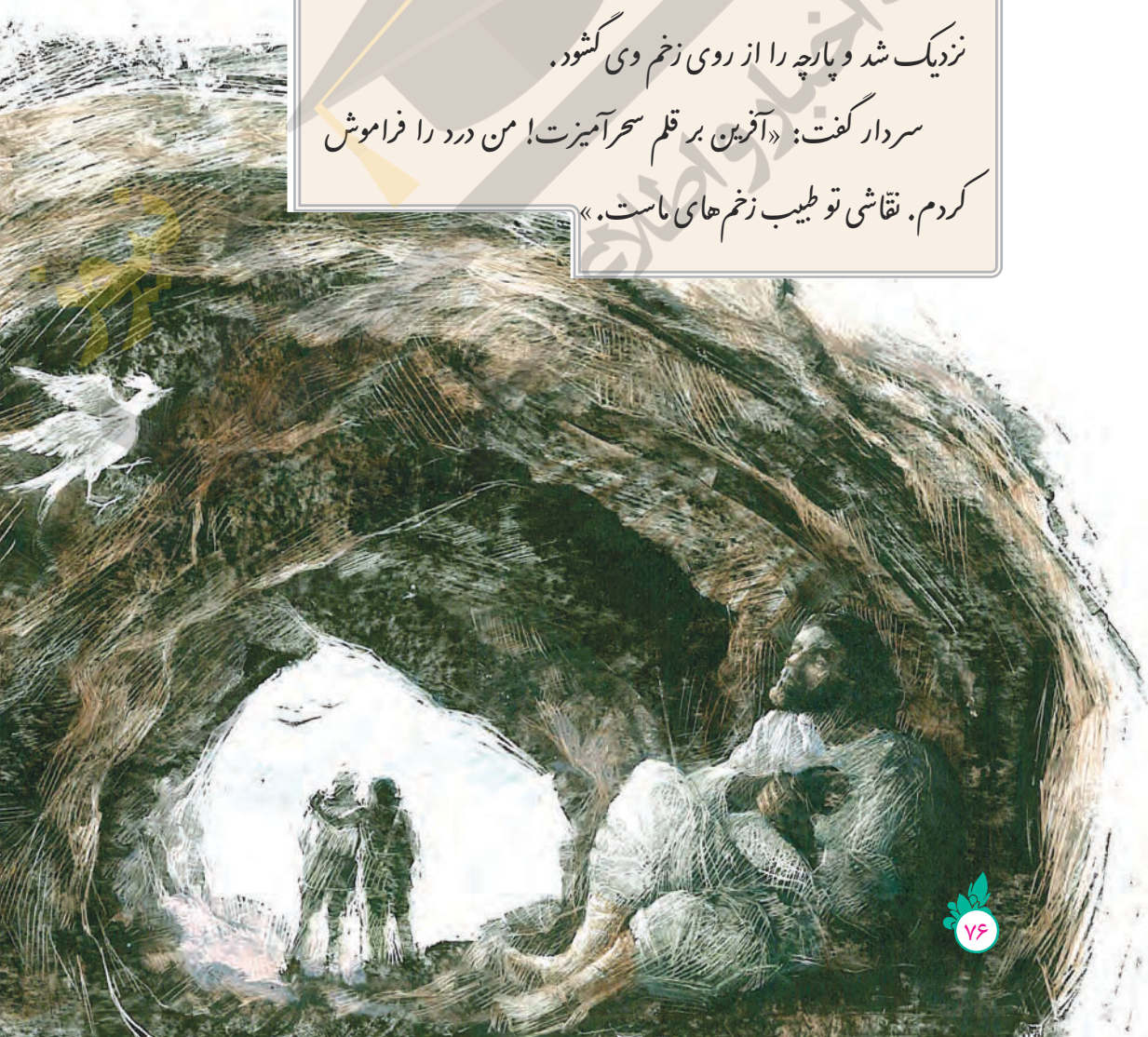
قلم سحرآمیز



جنگ چالدران با همه مقاومت دلیرانه شاه اسماعیل و سربازانش به شکست انجامید. کمال الدین بهزاد همراه شاه اسماعیل بود. یکی از سرداران، زخمی شده بود. کمال الدین بهزاد همراه با شاه محمود نیشابوری او را به غاری در آن نزدیکی رساندند. غار، تاریک و نمناک بود. قطره‌های آب از شکاف سقف می‌لغزید و از روی توده‌ای آهکی که از سقف آویزان بود، پایین می‌آمد و از نوک آن به کف سنگی غار می‌چکید. باریکه‌ای از نور خورشید به داخل غار می‌تابید و فضا را روشن می‌کرد. کمال الدین تکه چوب نیم سوخته‌ای برداشت و روی دیوار غار، تصویر مرغی را کشید که رو به سقف غار اوج گرفته بود. شاه محمود و سردار زخمی، مرغ را نگاه کردند. کمال الدین زیر تصویر با خط خوش نوشت:

ای هدهد صبا به سبامی فرستمت	بنگر که از کجا به کجا می فرستمت
حیف است طایری چوتو، در خالدان غم	زین جا به آشیان وفا می فرستمت

سردار لجنندی زد، آرام شد و زیر لب شعر حافظ را زمزمه کرد.
شعر و نقاشی، کار خود را کرده بود. کمال الدین بهزاد به سردار
نزدیک شد و پارچه را از روی زخم وی گشود.
سردار گفت: «آفرین بر قلم سحرآمیزت! من درد را فراموش
کردم. نقاشی تو طیب زخم‌های ماست.»





دو نامه

سید جمال آرام و قرار نداشت. گاه در مصر بود، گاه در استانبول، گاه در افغانستان و گاه در هند. همه جا مردم را به آگاهی و مبارزه با استعمار و بیدادگری دعوت می‌کرد. این روحانی پرشور به انگلیس که رسید، زبان انگلیسی را در مدتی کوتاه آموخت تا به این زبان سخنرانی کند و با اندیشمندان آنها به گفت‌وگو بنشیند. در فرانسه به فرانسوی می‌نوشت و در مصر به عربی سخنرانی می‌کرد. این ایرانی پرشور وقتی نیرنگ استعمار را در کشورش دریافت، نامه‌ای به مرجع تقلید شیعیان، میرزای شیرازی، نوشت تا تنباکو را تحریم کند. میرزای بزرگ این مرجع شجاع و بزرگوار، سرانجام، فتوای تاریخی را صادر کرد:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الیوم... استعمال توتون و تنباکو، در حکم محاربه با امام زمان صلوات الله و سلامه علیه است.»

دو نامه سید جمال الدین اسدآبادی و میرزای بزرگ، کار خود را کرده بود؛ قلیان‌ها شکسته شد؛ تنباکو تحریم شد؛ شاه به تنگنا افتاد و توطئه انگلیس شکست خورد.

خود ارزیابی

- ۱ سیدجمال‌الدین اسدآبادی در چه زمینه‌هایی استعداد داشت؟
- ۲ چه رابطه‌ای بین شعر حافظ و نقاشی کمال‌الدین بهزاد بود؟
- ۳ چرا روحانیت و چهره‌های علمی - فرهنگی تأثیر بیشتری در جامعه دارند؟
- ۴

دانش ادبی جناس

به این واژه‌ها توجه کنید:

«صبا و سبا»، «آرام، رام»

در این واژه‌ها نوعی نزدیکی آوایی وجود دارد. به این گونه نزدیکی آوایی واژه‌ها که شعر و نثر را زیباتر و خوش‌آهنگ‌تر می‌کند، «جناس» می‌گویند.

به نمونه‌های زیر توجه کنید و جناس‌ها را بیابید.

ای نام تو بهترین سرآغاز
شرف مرد به جود است و کرامت به سجود

بی‌نام تو نامه کی کنم باز؟
هر که این هر دو ندارد عدمش به ز جود

گفت و گو

- ۱ درباره تأثیر دو نامه میرزای شیرازی و سیدجمال، گفت‌وگو کنید.
- ۲ از دیوان حافظ، متن شعر «ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت...» را بیابید. در گروه بخوانید و قافیه‌های آن را مشخص کنید.



- ۱ در متن درس، دو واژه بیابید که شکل نوشتاری و گفتاری آنها مانند «شنبه» متفاوت باشد.
- ۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروه اسمی و وابسته‌های آن را مشخص کنید.
 - شعر زیبا، هم در گزینش لفظ و هم در بیان معنا توجه مخاطب را برمی‌انگیزد.
 - میرزای بزرگ، مرجع شجاع، فتوای تاریخی را نوشت.
- ۳ در نمونه‌های زیر، جناس‌ها را بیابید.

الهی، چون تو حاضری، چه جویم و چون تو ناظری، چه گویم؟ (علامه حسن زاده آملی)

سرو چمان من چرا میل چمن نمی‌کند همدم گل نمی‌شود، یاد سمن نمی‌کند (حافظ)

نه هر چه به قامت مهتر، به قیمت بهتر. (گلستان سعدی)

برخی واژه‌ها، به گونه‌ای تلفظ و شنیده می‌شوند که با شکل نوشتاری آنها مطابقت کامل ندارد؛ مانند «پنبه، منبر، سنبل و...»

به هنگام نوشتن املاهای فارسی، به این گونه از واژه‌ها، لازم است، توجه کنیم:

نوشتار	گفتار
پنبه	پمبه
منبر	ممبر
سنبل	سمبل

نام خوش بو

حکایت

یکی از عارفان روزی در راه، کاغذی دید که نام مبارک پروردگار (بسم الله) بر آن نوشته شده بود و مردم پا بر آن می‌نهادند و می‌گذشتند. ایستاد و کاغذ را برگرفت و آن کاغذ را معطر گرداند و اندر شکاف دیوار نهاد تا از آسیب پای رهگذران در امان باشد.

مدت‌ها گذشت. شبی به خواب دید که ندایی به او می‌گوید: «ای دوست! نام من خوش بو کردی و مرا بزرگ داشتی و حرمت نهادی. ما نیز نام تو معطر گردانیم، در دنیا و آخرت تو را بزرگ و گرامی خواهیم داشت.»

رسالة قشیریة، ابوالقاسم قشیری

پرچم داران



شعرهای میهنی، برای بیان حسّ غرور، عظمت و افتخار ملی سروده می‌شوند. به‌هنگام خواندن این گونه متن‌ها باید با حفظ استواری کلام و تأکید بر واژگان کلیدی متن، همچون «وطن...» لحن مناسب و آهنگ حماسی را به کار گرفت.

ایران، سرزمینی بزرگ و عزیز و شکوهمند است. سرزمینی که دین و زبان و فرهنگ و جسم و جان من و تو در آن پرورش یافته و اکنون پاره‌ای از پیکره‌ماست. اگرچه در طول تاریخ، ستم‌ها و گزندهای فراوانی دیده، اما هرگز ایمان، عزت و اراده‌ استوار خود را از دست نداده است.

میهنی که در دوران دفاع مقدّس، لحظه‌های تلخ و شیرین بسیاری را به چشم دیده و گرمی خون دل‌اوران را برپیکر خود احساس کرده است و شهدای بسیاری را در دل خود جای داده و از گستاخی‌ها و بی‌رحمی‌های دشمن، خون دل‌ها خورده است.

در دوران جنگ تمحیلی، خیل عظیم نوجوانان و جوانان بسیجی و جان‌برکفان ارتشی و سپاهی، این پهنه‌ خدایی را به بنیانی استوار و سدی نفوذناپذیر و پایدار در برابر هجوم و حشیانه‌ صدام و حامیان امریکایی او، تبدیل کرد.

در آن ایام که دشمن، از آسمان و زمین، آتش بمب و موشک بر سر مردم بی‌گناه این سرزمین فرو می‌ریخت، ایران سرافراز هرگز رنگ نباخت و برخود نلرزید و جنب و جوش خود را رها نکرد؛ پابرجا ماند و درس پاکی، پایداری و پاسداری را به انسان‌های آزاده و دل‌زنده جهان آموخت.

آری، در دوران دفاع مقدس، جوانان مؤمن و سربازان شجاع این ملت در برابر تازش دشمن، به لطف پروردگار مهربان، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند و پس از پایان جنگ تحمیلی، همت و تلاش همین سربازان سربلند و دل‌اوران رشید، با علم و دانش و تخصص و تعهد در آسبخت، تا حافظ آبروی این سرزمین آسمانی و بی‌انگرفکر ایرانی باشد.

امروز نوجوانان شاداب و باایمان و جوانان سرزنده و پاک‌آیین میهن اسلامی، همانند قتل، استوار و پایداریند که مایه عزت و افتخار نسل‌های امروز و فردا و سیمای وطن را به زیور و شکوه خلافت و نوآوری می‌آرایند و به لطف خداوند بزرگ در همه عرصه‌ها و میدان‌ها پرچم ایران اسلامی را با سرود سرفرازی و آزادمنشی بر خواهند افراشت.



ای وطن، ای تن مرا مسکن
 ای وطن، ای توجان و ماهمه تن ...
 شاد، مانی به جان و زنده به تن
 نبود کم شمار از اهریمن:
 عزت و خاندان و مال و وطن
 مرده زان خوبتر به باور من

ای وطن، ای دل مرا ماوا
 ای وطن، ای تو نور و ماهمه چشم
 نکته‌ای گویمت که گر شوی
 آدمی را چو هفت مهر به دل
 مهر ناموس و زندگانی و دین
 و آن که حب وطن نداشت به دل

ادیب الممالک فراهانی

خود ارزیابی

- ۱ در متن درس، سرزمین ایران با چه ویژگی‌هایی توصیف شده است؟
- ۲ دربارهٔ ارتباط حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» با محتوای درس، توضیح دهید.
- ۳ به نظر شما برای عزت و سربلندی ایران اسلامی در عرصه‌های جهانی چه باید کرد؟
- ۴



وابسته‌های اسم (۲) صفت اشاره، صفت شمارشی

دانش‌زبانی

به جمله‌های زیر، توجه کنید.

۱. آن قهرمان، پیروز شد.

۲. من این میز را ساختم.

در هر دو گروه اسمی مشخص شده، کلمه (آن، این) پیش از اسم، «صفت اشاره» است که درباره‌ی دوری و نزدیکی آن اسم توضیح می‌دهد. چون صفت اشاره قبل از اسم می‌آید، «وابسته پیشین» اسم، خوانده می‌شود. اکنون جمله‌های زیر را بخوانید:

۳. چهار دانش‌آموز به همان کلاس آمدند.

۴. اولین گروه در همین مسابقه پیروز شدند.

به گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های ۳ و ۴ توجه کنید. در هر دو گروه اسمی، کلمه‌ای که قبل از اسم آمده است، صفت شمارشی است و درباره‌ی شمار اسم توضیح می‌دهد. اعداد اصلی (یک، دو، سه و ...) و ترتیبی (اولین، دومین، سومین و ...) صفت شمارشی هستند. صفت‌های شمارشی که پیش از اسم می‌آید، وابسته پیشین اسم نامیده می‌شود. اکنون گروه‌های اسمی جمله‌های ۱ تا ۴ را به هسته و وابسته، تقسیم می‌کنیم.

گروه اسمی		
هسته	وابسته پیشین	
	صفت شمارشی	صفت اشاره
قهرمان	-	آن
میز	-	این
دانش‌آموز	چهار	-
کلاس	-	همان
گروه	اولین	-
مسابقه	-	همین

گفت و گو

- ۱ نمونه‌هایی از زیبایی‌ها و جاذبه‌های شهر و استان خود را بیان کنید.
- ۲ دربارهٔ راه‌های حفظ منابع طبیعی کشور عزیزمان، ایران، گفت‌وگو کنید.

فَعَالِیَّت‌هَای نِوِشْتَارِی

- ۱ چهار واژهٔ مهمّ املائی از متن درس بیابید و برای هر کدام، یک متضاد و یک مترادف بنویسید.
- ۲ جمله‌های زیر را به اجزای آن تجزیه کنید؛ سپس هسته و نوع وابستهٔ گروه‌های اسمی را مشخص کنید.
 - دشمن بی‌رحم، بمب بر مردم بی‌گناه، فرو می‌ریخت.
 - این ملت شجاع، در هشت سال، حماسه‌های شگفت‌انگیز آفریدند.

نهاد	مفعول	متمم	فعل

- ۳ در متن درس، یک تشبیه بیابید و رکن‌های اوّل و دوم آن را مشخص کنید.

الفبای خطّ فارسی در مقایسه با الفبای خط‌های مشهور دنیا، پر نقطه‌ترین است؛ بنابراین، در نوشتن املا لازم است حرف‌های یک نقطه‌ای، دو نقطه‌ای و سه نقطه‌ای را بشناسیم و نقطهٔ هر حرف را در جای خاصّ آن قرار دهیم. مثال: نزد - ترد، بنی - نبی

شعرخوانی ای وطن من

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم

وطن من!

ای تواناترین مظلوم

تو را دوست دارم!

ای آفتاب شمایل دریا دل

که نام خیابان هایت را شهیدان برگزیده اند

ای فروتن نیرومند!

ایستاده ایم در کنار تو، سبز و سربلند

و تو آن درخت گردوی کهنسالی

و بیش از آنکه من خوف تبر را نگرانم،

تو ایستاده ای

و پسران تو

مردان نیایش و شمشیرند



و مادران صبوری داری
و پدرانی به غایت، جرئت مند.

دوست دارم تو را

آن گونه که عشق را

دیرا را

آفتاب را ...

ای مجمع الجزایر گل ها، خوبی ها!

ای بهار استوار!

ای اقیانوس مواج عاطفه و خشونت ...،

ای شکیبای شکوهمند!

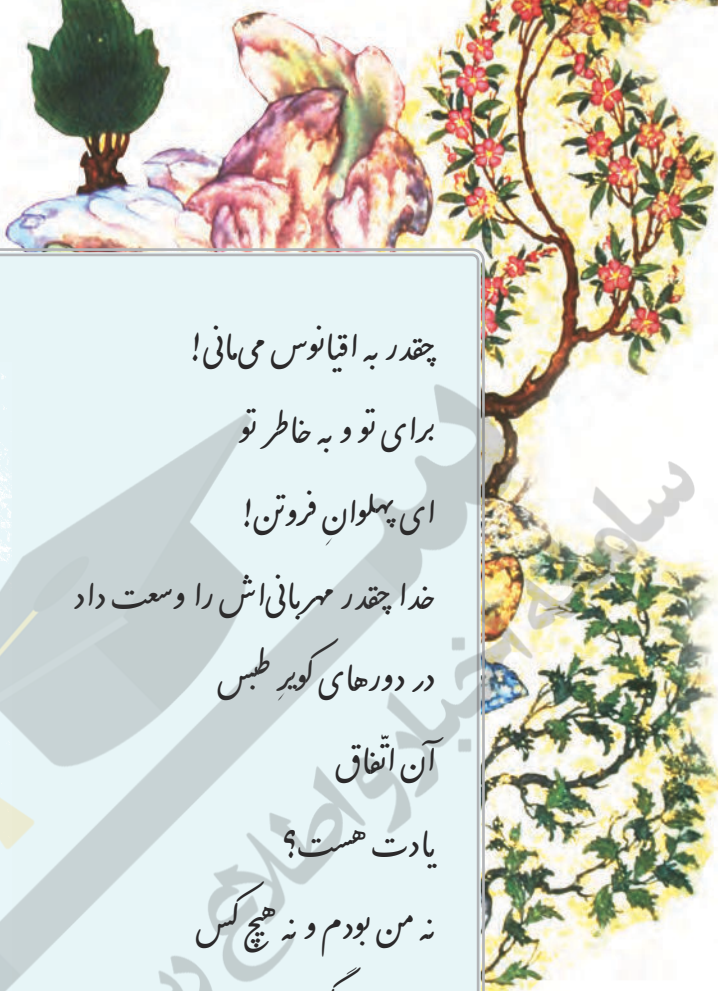
کجای زمین از تو عاشق تر است؟ ...

من از تو بر نمی گردم تا بمیرم

و مرگ در کنار تو زندگی است

تو را دوست می دارم ...





چقدر به اقیانوس می‌مانی!
برای تو و به خاطر تو
ای پهلوان فروتن!
خدا چقدر مهربانی‌اش را وسعت داد
در دورهای کویر طبرستان
آن اتفاق
یادت هست؟
نه من بودم و نه هیچ‌کس
خدا بود و کردباد...
وطن من، آه ای پویک مؤدب!
ای رویین تن متواضع!
ای متواضع رویین تن!
ای وطن من!

از آسمان سبز، سلمان هراتی

اسلام و انقلاب اسلامی

فصل پنجم

صبح صادق، قدرت کاذب هکست

رشنمای امام الزمین هکست



حمید سیزواری

شیرِ حق

۱۲

درس دوازدهم

شیرِ حق را دان مُنزه از دُغَل
 زود شمشیری برآورد و شافت
 افتخارِ هر نبی و هر ولی
 کرد او اندر غزایش کا علی
 وز نمودن عفو و رحم بی محل
 از چه اُفندی، مرا بگذاشی؟
 بنده حَقم نه مأمورِ تم
 فعلِ من بر دینِ من باشد گوا
 بُرد او را که بود اهلِ نماز
 تیغ را دیدم نهان کردن سزا

از علی آموز اخلاصِ عمل
 در غزا بر پهلوانی دست یافت
 او خدو انداخت بر روی علی
 در زمان انداخت شمشیر آن علی
 کشت حیران آن مبارز، زین عمل
 گفت: «بر من تیغ تیز افراستی
 گفت: «من تیغ از پی حق می زخم
 شیرِ حَقم، نیستم شیرِ هوا
 بادِ خشم و بادِ شمت، بادِ آز
 چون درآمد در میان، غیر خدا

۵

۱۰

مثنوی معنوی، مولوی

خود آرزیا بی

- ۱ در بیت اول، به کدام صفات حضرت علی علیه السلام اشاره شده است؟
- ۲ کدام بیت با مفهوم عبارت «**الاعمالُ بِالنِّیَّاتِ**» مناسبت دارد؟
- ۳ مولوی، در بیت نهم، بر چه نکته‌ای تأکید دارد؟

۴



به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ شما **کدام ورزش** را دوست دارید؟ ■ **چند کارگر** در کارگاه کار می‌کنند؟

در گروه‌های اسمی مشخص شده، واژه‌ای که قبل از اسم آمده است، «صفت پرسشی» است که درباره نوع، چگونگی یا مقدار اسم، پرسش می‌کند. صفت پرسشی، پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم به شمار می‌آید. اکنون به جمله‌های زیر، توجه کنید.

■ **چه باغ باصفائی** است! ■ **عجب سخن** ارزشمندی گفتی!

در هر یک از گروه‌های اسمی بالا، واژه قبل از اسم، «صفت تعجبی» است و احساس و عاطفه گوینده را درباره اسم، بیان می‌کند. صفت تعجبی پیش از اسم می‌آید و وابسته پیشین اسم، شمرده می‌شود.

اکنون در جدول زیر، به جایگاه وابسته‌های اسم، در گروه‌های اسمی، توجه کنید.

گروه اسمی		
هسته گروه	وابسته پیشین	
	صفت تعجبی	صفت پرسشی
ورزش	—	کدام
کارگر	—	چند
باغ	—	چه
سخن	عجب	—

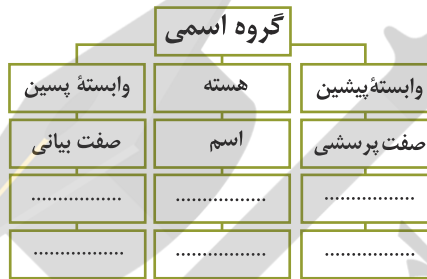


۱ حدیثی از پیامبر اسلام ﷺ بیاید که در آن به مفهوم مصراع «افتخار هر نبی و هر ولی» اشاره شده باشد؛ سپس در کلاس درباره آن گفت‌وگو کنید.

۲ درباره راه‌های درست مبارزه با خشم نابجا با دوستان خود گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ برای هر یک از واژه‌های زیر، دو هم‌خانواده بنویسید.
اخلاص، حق، مأمور
- ۲ معادل معنایی واژه «اسد» را از متن درس بیابید و با آن یک تشبیه بسازید و ارکان آن را مشخص کنید.
- ۳ جاهای خالی نمودار زیر را با نوشتن کلمات مناسب کامل کنید.



- ۴ گروه‌های اسمی مشخص شده در جمله‌های زیر را به هسته و وابسته تجزیه کنید و در جدول قرار دهید.

- چه انشای زیبایی، نوشته‌ای!
- عجب لباس گران قیمتی، به فقیر بخشیدی!
- چه پرسش دقیقی از معلم پرسیدی!

گروه اسمی		
وابسته‌پسین	هسته	وابسته‌پیشین
صفت بیانی	اسم	صفت تعجبی

برخی از واژه‌ها در زبان فارسی، به دو شکل نوشته و خوانده می‌شود؛ بی‌آنکه در معنای آنها تغییری ایجاد شود. در هنگام نوشتن آنها لازم است به تلفظ واژه و املاي درست آن دقت و توجه کافی داشت؛ مانند: «هوشیار، هشیار».

اِنْ شَاءَ اللهُ

حکایت

آورده‌اند که، مردی در راهی می‌رفت و درمی‌چند در آستین داشت و در عقیدتش خلل بود. یکی او را گفت: «کجا می‌روی؟» گفت: «درمی‌دارم؛ به خز فروشان می‌شوم تا خزی خرم.» گفت: «بلو! ان شاء الله!» گفت: «به ان شاء الله چه حاجت است؟ که زر بر آستین است و خز در بازار!» او بگذشت. در راه طزاری به وی بازخورد و آن زر به حیلت برد. چون آن مرد واقف شد که زر بردند، نخل وار بازگشت و به اتفاق، هم آن مرد به او بازخورد و گفت: «هان! خز خریدی؟» گفت: «زر بردند ان شاء الله.» گفت: «اشتباه کردی؛ ان شاء الله در آن موضع باید گفت تا فایده دهد!»

روح الارواح، سمعانی

ادبیات انقلاب

۱۳

درس سیزدهم

بهمن ماه ۱۳۵۷ در تاریخ معاصر ایران جلوه‌ای ویژه یافته است؛ چون از یک سو، هنگام فروپاشی نظام شاهنشاهی و از دیگر سو، آغاز رهایی و آزادی مردم و شکل‌گیری جمهوری اسلامی است. نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، سرانجام با انقلاب شورانگیز مردم، به رهبری امام خمینی (قدس سره) کنار زده شد. این انقلاب امیدبخش که پایه و اساس آن در سال ۱۳۴۲ شکل گرفت، سه ویژگی برجسته دارد:

■ خدا محوری و دین باوری

■ رهبری بر پایه اصل ولایت فقیه

■ وحدت و یک پارچگی مردم

ایمان و اعتقاد مذهبی، نخستین و اصلی‌ترین عامل پیوند رهبری و ملت و سبب استواری مردم بود. در حقیقت، دل سپاری «رهبر» و «مردم» به توحید و ایمان الهی، آن چنان این دو را به هم پیوند زد که دوگانگی از میان برخاست و «وحدت کلمه» پدیدار گشت.

مردم دین باور و انقلابی ایران به پیشوایی بنیان‌گذار فرزانه انقلاب اسلامی و با

تکیه بر تعالیم الهی، سه اصل اساسی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را از همان آغاز به عنوان هدف اصلی قیام خود به جهانیان اعلام کردند. چیزی که بر درخشش این انقلاب می افزاید، بهره گیری از تعالیم اسلامی و ارزش های فرهنگ ایرانی است؛ زیرا باطن هر ایرانی همواره ریشه در دو سرچشمه زیبا دارد؛ یعنی «دین» و «فرهنگ» و همین دو است که او را پاینده و استوار می دارد.

ادبیات انقلاب، انقلاب ادبیات

ادبیات به یاری ابزارها و عوامل گوناگون پدید می آید. نخستین ابزار پیدایش ادبیات، زبان است. زبان، عامل انسجام و وحدت همه اقوام یک سرزمین است. زبان هر جامعه در هر دوره ای، نماینده فکر و فرهنگ همان روزگار است. بهترین راه برای آشنایی با اندیشه ها و باورهای هر جامعه، روی آوردن به ادبیات آن جامعه است و مقصود از ادبیات، همه آثار نظم و نثری است که آینه فرهنگ و اندیشه یک جامعه است؛ به عبارت دیگر «ادبیات، بیان حال یک جامعه است.»

وقتی شما به یک اثر ادبی مانند شاهنامه، گلستان و مشوی مولوی رو می کنید، چهره انسان های آن جامعه و رفتار و منش اجتماعی اشخاص را پیش چشم خود دارید. اصولاً کلید شناخت هر ملتی، ادبیات آن ملت است.



پس از واقعه عظیم انقلاب اسلامی، بسیاری از بنیادهای فکری، فرهنگی و معیارهای ارزشی و اخلاقی جامعه ایران دگرگون شد. این

انقلاب دینی و فرهنگی در آثار نویسندگان پس از انقلاب اسلامی نیز جلوه گر شد.

انقلاب اسلامی، درهای تازه‌ای به روی ادبیات گشود و واژه‌ها و ترکیب‌هایی مانند: «استقلال، اسلام، قیام، شهادت، ایثار، شرافت، کرامت، مبارزه، تعهد، مردانگی، ایستادگی، ستم‌ستیزی، جانبازی، رزمندگی، بسیج، ولایت، شهید، برابری، برادری، حماسه، عدالت، رشادت و...» را با نگرشی جدید، در زبان مردم رواج و گسترش داد. در ادبیات انقلاب به آزاداندیشی توجه شد و فضیلت‌هایی مانند همدلی و صفا، ایثار، مقاومت و مبارزه در برابر ظالمان و روحیه جوانمردی و پهلوانی، پدیدار گشت.

بر پایه آنچه گفته شد، ادبیات انقلاب، انقلابی است که در درونمایه و محتوای آثار و افکار پدید آمده است و عشق و شور و رادمردی و دین‌باوری و ایثار در آن موج می‌زند. ادبیات انقلاب، آیین انقلاب است و کنجینه‌ای است که آرمان‌های انقلاب اسلامی را در خود جای داده است.

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، (با کاهش و تلخیص)

خودارزیابی

- ۱ سه ویژگی انقلاب اسلامی را بیان کنید.
- ۲ مقصود از عبارت «انقلاب اسلامی، تولدی دیگر» چیست؟
- ۳ به نظر شما چرا آثار فرهنگی، آیینی احوال و افکار جامعه است؟
- ۴

دانش ادبی

کنایه

به نمونه‌های زیر توجه نمایید:

- یکی را به سر بر نهد تاج بخت یکی را به خاک اندر آرد ز تخت (سعدی)
- با چشم ادب نگر پدر را از گفته او مپیچ سر را (ایرج میرزا)
- از مکافات عمل، غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو (مولوی)

در هر یک از بیت‌هایی که خواندید، شاعر با بیانی غیرمستقیم، مقصود خود را آورده است. «تاج بر سر یکی نهادن» به معنای «گرامی و بزرگ داشتن» است و «یکی را به خاک اندر آوردن» بر مفهوم «کوچک و پست شمردن» دلالت دارد.

با کمی تأمل در مصراع دوم شعر ایرج میرزا در می‌یابیم که شاعر با بیان جمله «سرپیچ» مخاطب خود را از «نافرمانی» بر حذر می‌دارد.

به نظر شما، قصد شاعر از بیان مصراع دوم بیت آخر چیست؟

هرگاه بخواهیم دربارهٔ مطلبی، به طور غیرمستقیم صحبت کنیم و دربارهٔ امری پوشیده سخن بگوییم، از «کنایه» بهره می‌گیریم.

«کنایه» سخنی است که دو مفهوم دور و نزدیک دارد و مقصود گوینده، معنای دور

آن است.

گفت و گو

- ۱ پس از مشورت و گفت‌وگو با اعضای گروه دربارهٔ «پیروزی انقلاب اسلامی ایران» گزارشی کوتاه به کلاس ارائه دهید.
- ۲ دربارهٔ راه‌های تقویت «خودباوری نوجوانان» در زمینه‌های مختلف علمی، اجتماعی و... گفت‌وگو کنید.

فعالیت‌های نوشتاری

- ۱ در متن درس، از میان گروه واژه‌های مهم املائی، دو نمونه برای هر یک از انواع ترکیب (اضافی - وصفی) بیابید و بنویسید.
- ۲ مفرد واژه‌های زیر را بنویسید، سپس آنها را با نشانه‌های جمع فارسی «ان» یا «ها» جمع ببندید.

- | | | |
|----------|---------|---------|
| ■ عوامل | ■ آثار | ■ فضایل |
| ■ مفاهیم | ■ افکار | ■ علما |

- ۳ در هر یک از گروه‌های اسمی زیر، وابسته‌ها را مشخص کنید و نوع هر یک را بنویسید.

- | | |
|-------------------|----------------------|
| ■ نخستین عامل مهم | ■ صبح صادق |
| ■ یک اثر ادبی | ■ این انقلاب امیدبخش |
| ■ همان ملت غیور | |

- ۴ از متن درس هفتم، دو کنایه بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

به این نمونه‌ها توجه کنید:

الف) نوايِ خوش، بويِ گل، بهايِ کتاب

ب) نورِ خورشید، باغِ زیبا، راهِ راست

در ردیف «الف» کلمات «نوا»، «بو» و «بها» به مصوّت «ا» و یا «و» ختم شده‌اند؛ این گونه واژه‌ها، در حالت اضافه، به «ی» میانجی نیاز دارند؛ اما واژه‌های «نور»، «باغ» و «راه»، در ردیف «ب»، به حرف (صامت) ختم می‌شوند و در حالت اضافه، به حرف میانجی «ی» نیازمند نیستند. به شکل درست این گروه‌واژه‌ها در املا نویسی دقت و توجه داشته باشیم.



یاد حسین علیه السلام



در سرودهٔ زیر، شاعر با لحنی سوگوارانه، حسرت و افسوس، و سوز و اندوه خود را نسبت به واقعهٔ کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش بازگو می‌کند. هنگام خوانش این اثر، به این حالت باید توجه کرد و با قرار دادن خود در آن حال و موقعیت، متن را با لحن مناسب خواند.

که ردیف نخش آمده یک سر، تشنه
خامه با سوز، رقم کرد به دفتر تشنه
بود آن خسرو بی لشکر و یاور تشنه
غرقة بحر بلا بود در آن بر تشنه
می‌تپیدی دلشان، سوخته در بر تشنه
نسل حیدر همه از اکبر و اصغر تشنه
آنکه سیراب کند در لب کوثر تشنه؟
ماند بر یاد حسین تا صف محشر تشنه
بر ورق کرد رقم، بس که مکرر تشنه

۱ شد پخان از تَبِ دل، کام سخور، تشنه
خنک گردید هم از دودِ دل و دیده، دوات
آه و افسوس از آن روز که در دشت بلا
با لب خشک و دل سوخته و دیدهٔ تر
۵ همچو ماحی که فُتد ز آب برون، آل نبی
آل احمد همه عطشان ز بزرگ و کوچک
تشنه لب کشته شود در لب شط از چه کنایه
بُرد عباس جوان، ره چو سوی آب فرات
کشت از کُلب «فدایی» چو دلش دود بلند

فدایی مازندرانی

خود ارزیابی

- ۱ در متن درس، به نام کدام حماسه‌سازان واقعه کربلا اشاره شده است؟
- ۲ چرا حضرت عباس علیه السلام یکی از اسوه‌های جوانمردی در واقعه کربلا شمرده می‌شوند؟
- ۳ به نظر شما چگونه می‌توان یاد شهدای واقعه کربلا را زنده نگه داشت؟
- ۴

دانش ادبی

ردیف

پیش‌تر با «ردیف» در شعر فارسی آشنا شده‌اید. یک بار دیگر شعر فدایی را بخوانید و بر واژه پایانی هر بیت تأمل کنید. کاربرد هنری ردیف، سبب زیبایی، گیرایی و گوش‌نوازی این شعر شده است. شاعر با بهره‌گیری از واژه «تشنه»، تصویری از حس و حال عمومی گسترده در واقعه عاشورای سال ۶۱ هجری ارائه کرده است.

تکرار مناسب این واژه، فریاد «العطش» را در سراسر فضای موسیقایی شعر نشان می‌دهد. طنین ردیف «تشنه»، تصویر مورد نظر شاعر را در ذهن و زبان خواننده و شنونده مجسم می‌نماید و بر بار عاطفی و احساسی کلام گوینده می‌افزاید.

بنابراین ردیف، علاوه بر آنکه نقش مهمی در افزایش موسیقی شعر دارد، در کامل کردن معنای هر بیت و انتقال پیام نهایی آن نیز مؤثر است.

گفت و گو

- ۱ درباره نقش نوجوانان در احیای اهداف قیام عاشورا در گروه گفت و گو کنید.
 - ۲ شعر عاشورایی زیر از محتشم کاشانی را در کلاس بخوانید و آن را با شعر یاد حسین علیه السلام از فدایی مازندرانی مقایسه کنید.
- باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟ باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟
 باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
 گویا طلوع می کند از مغرب، آفتاب کاشوب در تمامی ذرات عالم است
 گر خوانمش قیامت دنیا، بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است...

فعالیت های نوشتاری

- ۱ واژه های متضاد را از متن درس بیابید و آنها را کنار یکدیگر بنویسید.
- ۲ در مصراع اول بیت چهارم درس، گروه های اسمی را بیابید و نوع وابسته های هر یک را مشخص کنید.
- ۳ از متن درس، یک جناس بیابید.
- ۴ از متن درس، سه گروه اسمی بیابید که در آنها صفت اشاره به کار رفته باشد.



روان خوانی

شوق آموختن

نوشته زیر، خاطرات دوران اسارت یکی از آزادگان سرافراز میهنمان است. روایتی است که شوق آموختن و امید را بیان می‌کند.

حسین علی، یکی از بچه‌های خراسانی بود که اصل و نسبش برمی‌گشت به یکی از روستاهای اطراف قوچان. خودش هم بزرگ شده همان روستا بود. در اردوگاه‌های مخوف رژیم بعث، روحیه غالب اسرای ایرانی، روحیه مبارزه با سستی و تنبلی بود. تنبلی در آنجا به معنای تسلیم شدن به شرایط سخت اسارت و دست برداشتن از اصول و آرمان‌ها بود.

با وجود تمام محدودیت‌هایی که نیروهای صدام درباره ما اعمال می‌کردند، بچه‌ها برنامه‌های دینی و فرهنگی و ورزشی خوبی داشتند. حفظ کردن قرآن، دعا و حدیث، امری بود که همه به صورتی خودجوش دنبالش بودند. خود من با وجود اینکه در دوران درس و مدرسه، وضعیت نمره‌هایم هیچ تعریفی نداشت، توانستم شانزده جزء از قرآن شریف را حفظ کنم. برنامه دیگری که انجامش برای اکثر بچه‌ها به صورت امری واجب درآمد بود، یادگیری علوم مختلف، زبان عربی و دیگر زبان‌های خارجی بود.

حسین علی که از بچه‌های آسایشگاه ما بود، برخلاف خیلی از اسرا، تن به چنین برنامه‌هایی نمی‌داد. البته روحیه کسلی نداشت، ولی دل به آموختن و یادگیری نمی‌داد. یک روز که مأموران صلیب سرخ آمدند و طبق معمول به همه کاغذ دادند تا برای خانواده‌هایشان نامه بنویسند، حسین علی را دیدم که کاغذ به دست، گوشه‌ای ایستاده و به این و آن نگاه می‌کند. می‌دانستم سواد ندارد ولی رویش نمی‌شد به کسی بگوید برایش نامه بنویسد.





رفتم پیشش؛ گفتم: «چیه حسین علی؟ می خوای نامه بنویسی؟»

گفت: «ها»

گفتم: «برای پدر و مادرت؟»

گفت: «برای مادر بزرگم، «گل بی بی»، که خیلی دوستش دارم.»

حسین علی بچه صاف و صادقی بود. تمام دلخوشی او بی بی بود و حالا هم که اسیر شده بود،

باز نهایت مقصودش، گل بی بی بود. به او گفتم: «بابا بگذار اون بیچاره راحت باشه.» رنگش پرید و گفت: «برای چی؟»

گفتم: «آخه...»

فوراً گفتم: «آخه که چی! یعنی می گی مرده می شیم؟»

گفتم: «شاید بمیریم، شاید شهید بشیم، شایدم هزار و یک بلای دیگر سرمون بیاد.» یک دفعه قیافه اش جدی شد و مصمم گفت: «تو ممکنه هزار و یک بلا سرت بیاد ولی من مطمئنم که برمی گردم ایران.»

او از این نظر روحیه خوبی داشت. «حاج آقا ابوترابی» همیشه وجود چنین روحیه پر از امید را در بین اسرا، می ستود. خودش وقت هایی که توی محوطه راه می رفت، بند کتانی هایش را محکم می بست. بعد هم به در اردوگاه اشاره می کرد و می گفت: «به محض اینکه در باز بشه، من اولین نفری هستم که می رم ایران.»

به هر حال وقتی دیدم حسین علی مصمم است برای بی بی نامه بنویسد، کاغذش را گرفتم و گفتم: «بیا تا برات بنویسم.»

شروع کرد به گفتن. بعد از احوالپرسی و چاق سلامتی، گفت: «بنویس بی بی، من تو رو خیلی دوست دارم، منتظرم که یک روزی از اینجا آزاد بشم بیام و یک بار دیگر قصه های قشنگت را گوش کنم.»

اگر به لحاظ کاغذ در مزیقه نبودیم، فکر می کنم به اندازه یک کتاب حرف داشت که برای بی بی بنویسد. به هر حال آن نامه از طریق مأموران صلیب سرخ به ایران رفت. مدتی بعد، جواب نامه آمد.

خجالت می کشید بیاورد پیش من. ولی به خاطر بی سوادی اش مجبور بود این کار را بکند.

نامه را آورد.

وقتی خواندم، چنان گل از گل حسین علی شکفت و نیرو گرفت که گمان می‌کنم اگر همان موقع در اردوگاه را باز می‌کردند، تا دهاتشان یک نفس می‌دوید! گفتم: «مگه بی‌بی چی نوشته که این قدر خوش حال شدی؟»

جا خورد. گفت: «خودت که خوندی چی گفته.»

گفتم: «من برای تو خوندم، خودم که نشنیدم که اون چی گفته.»

باز گل از گلش شکفت. گفت: «راست می‌گی؟»

گفتم: «آره بابا، من که دقت نمی‌کنم ببینم اون چی گفته.»

به سبب سادگی زیادی که داشت، باز شروع کرد حرف‌های او را برایم گفتن. در این لحظه فکری به خاطرم رسید که دیدم بهترین فرصت است برای عملی کردنش. همین طوری گفتم: «من این خط آخر نامه رو برات نخوندم حسین علی!»

زود گفت: «بگو ببینم چیه؟»

گفتم: «بی‌بی نوشته من می‌دونم که اون نامه رو خودت ننوشتی، تو باید سواددار بشی

تا از این به بعد خودت بتونی برای من نامه بنویسی.»

همان‌جا فی‌المجلس از من خواست که به او خواندن و نوشتن یاد بدهم! من هم از خدا خواسته قبول کردم.

دیدم بهترین راه تأثیرگذاری روی او، از طریق همین گل بی‌بی است. در جواب نامه‌ای که از طرف حسین علی نوشتم به عنوان یکی از دوستان او، از بی‌بی خواستم در جواب نامه‌هایش، به او تذکرات دینی و مذهبی بدهد. مثلاً حسین علی اکثر اوقات، نمازش را آخر وقت می‌خواند. از بی‌بی خواسته بودم درباره فضیلت نماز اول وقت، برای او چیزهایی بنویسد و از او بخواهد این کار را بکند.

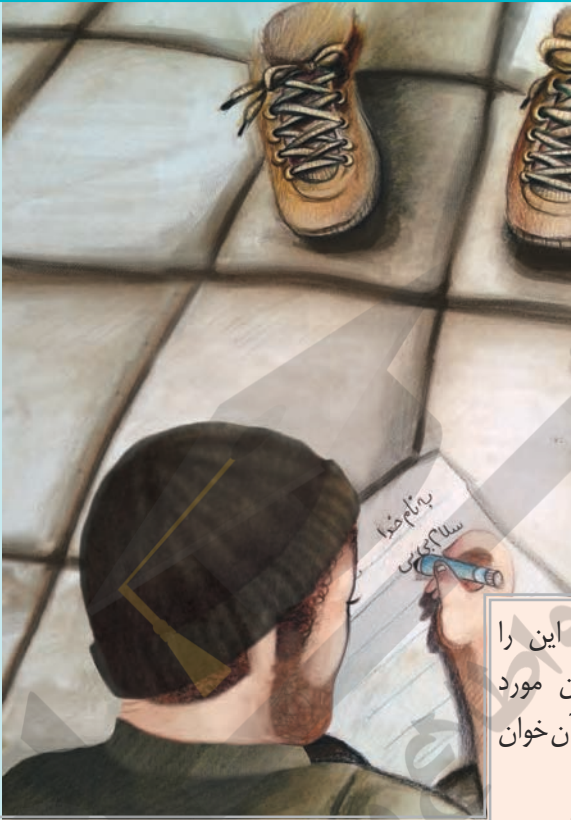
آمدن نامه بعدی بی‌بی همان و تغییر حسین علی همان؛ حتی یک نمازش را هم نمی‌گذاشت از دست برود؛ همه را اول وقت می‌خواند.

تذکرات لازم دیگر را هم از همین طریق به حسین علی می‌دادم؛ مثلاً به او می‌گفتم:

«بی‌بی گفته چرا با بچه‌ها شوخی می‌کنی و اونا رو می‌زنی؟» یا می‌گفتم: «بی‌بی گفته خیلی

خوبه که دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها را روزه بگیری.»





از همان لحظه‌ای که این را می‌شنید، رفتارش را در آن مورد اصلاح می‌کرد. او کم‌کم، قرآن خوان و حافظ قرآن هم شد.

جریان سواددار شدنش هم

حکایت جالبی داشت. برای اینکه عراقی‌ها به ما شک نکنند، تخته سیاه ما باغچه یا هر جای خاکی دیگری بود. من شکل حروف الفبا را با انگشت روی خاک‌ها می‌نوشتم و اسمش را به او می‌گفتم.

قرار بود که هر روز چهار حرف یاد بگیرد ولی چون حافظه خوبی داشت، سی و دو حرف را ظرف سه روز یاد گرفت. وسیله کمی دیگری که برای آموزش حسین علی به کار می‌گرفتم، نشریاتی بود که به زبان فارسی نوشته می‌شد. از آنها به جای کتاب استفاده می‌کردم.

ظرف یک ماه کارش به جایی رسید که با گذاشتن حروف در کنار هم، کلمه می‌ساخت و یا کلمات سخت و آسان را با هجی کردن حروفشان، به راحتی می‌خواند.

حدود سه ماه بعد بود که بالاخره موفق شد اولین نامه را با دست خودش برای بی‌بی بنویسد. در آن ایام حسین علی به قدری خوش بود که انگار اصلاً احساس نمی‌کرد در اسارت است. مدتی بعد، از هم جدا شدیم. او رفت اردوگاهی، من هم رفتم به اردوگاه دیگر.

یکی دو سال بعد، به دلیل حساسیتی که فرمانده اردوگاه نسبت به من پیدا کرده بود، مرا به تنهایی به اردوگاهی دیگر تبعید کردند. چنین تبعیدی، یکی از شکنجه‌های بد روحی بود. یک روز، سر در گریبان، گوشه‌ای نشسته بودم که دیدم یکی از مأموران صلیب سرخ از کنارم رد شد. یکی از اسرای مترجم هم پشت سرش راه می‌رفت. این مترجم داشت مثل بلبل با او انگلیسی حرف می‌زد. گفتم: «چقدر قیافه‌اش آشناست!»

یک آن از جا پریدم؛ گفتم: «نکنه حسین علی باشه.»

ولی باز با خودم گفتم: «حسین علی چاق بود، این لاغره.»

دنبالش رفتم. به او که رسیدم، دست زدم روی شانه‌اش.

برگشت طرفم. گفتم: «سلام علیکم.»

مرا شناخت. گفت: «سلام!»

بعد هم خیلی مؤذبانه و با کلاس ادامه داد: «هر چی می‌خواین به اون بگین، بفرمایین تا ترجمه کنم.»

منظورش آن مأمور صلیب سرخ بود. گفتم: «نه من با اینها کاری ندارم؛ من دنبال کسی به اسم حسین علی می‌گردم.» تا این را گفتم، زود مرا بغل کرد و داد زد: «حسین! خودتی؟»

مأمور صلیب سرخ برگشت و به او خیره شد. فهمید زیادی احساساتی شده. زد روی شانه‌ام و گفت: «بذار این بابا رو راه بندازم، الان می‌آم.»

آن روز فهمیدم که او کاملاً به زبان انگلیسی هم مسلط شده است. مدتی بعد از آزادی، یک روز یکی از دوستان حسین علی را دیدم. وقتی سراغش را گرفتم، گفت: «بابا اون این قدر نابغه شده که همه‌جا دنبالش!»

حکایت زمستان، با اندکی تصرف و تغییر

فرصتی برای اندیشیدن

۱ دو متن روان‌خوانی «آقا مهدی» و «شوق آموختن» را از نظر محتوا و پیام، با هم مقایسه کنید.

۲ چه عواملی می‌تواند شوق آموختن را در نوجوانان ایرانی، تقویت کند؟



ادبیات بومی (۲)

فصل آزاد

یادکاری کز آدمی زاده است

سخن است آن در همه بلاد است



سنایی

درس آزاد



Blank writing area with horizontal lines for text entry.

خود ارزیابی

۱

۲

۳

۴



دانش زبانی

.....

.....

.....

.....

.....



فعالیت‌های نوشتاری

.....

.....

.....

.....

.....



حکایت



شعرخوانی

ادبیات جهان

فصل ششم

ماه
روشنی اش را
در سراسر آسمان
می پراکند
و لکه های سیاهش را برای خود نگه می دارد.

تاگور (هندوستان)

پرنده آزادی



محمد در آغوش پدرش
چونان پرنده‌ای بيمناک
آشيان دارد،
از بيم دوزخ آسمان.
- آه اى پدر، پنهانم کن، پنهان
بال‌هاى من در برابر اين توفان
ناتوان است، ناتوان
در برابر اين تيرگى
و آنها که در بالا در پروازند.

محمد، فرشته‌بی‌پناهی است،
نزدیک به تفنگ صیادی سنگدل،
او در سایه خود تنهاست
چهره‌اش روشن است، چونان خورشید

مهم‌ترین کار یک خواننده، به هنگام خواندن شعر، ترکیب لحن‌ها با یکدیگر است؛ به گونه‌ای که آهنگ کلی شعر از آغاز تا پایان حفظ شود. در سرودهٔ زیر، لحن‌های حماسی، عاطفی و توصیفی درهم آمیخته شده‌اند.

شعری برای «محمدالدوره»، نوجوان فلسطینی که در سال ۱۳۷۸ هـ.ش (۲۰۰۰ میلادی) بر اثر هجوم بی‌رحمانهٔ نیروهای اشغالگر اسرائیل در آغوش پدرش به شهادت رسید.

قلبش سرخ و روشن است، چونان سيب
صیادش می تواند به شکارش دیگر گونه بیندیشد؛
با خود بگوید:

«اکنون او را رها می کنم،
تا آنگاه که بتواند فلسطینش را

بی غلط تلفظ کند...

و فردا چون سرکشی کند،

شکارش می کنم...»

«محمد الدوره»

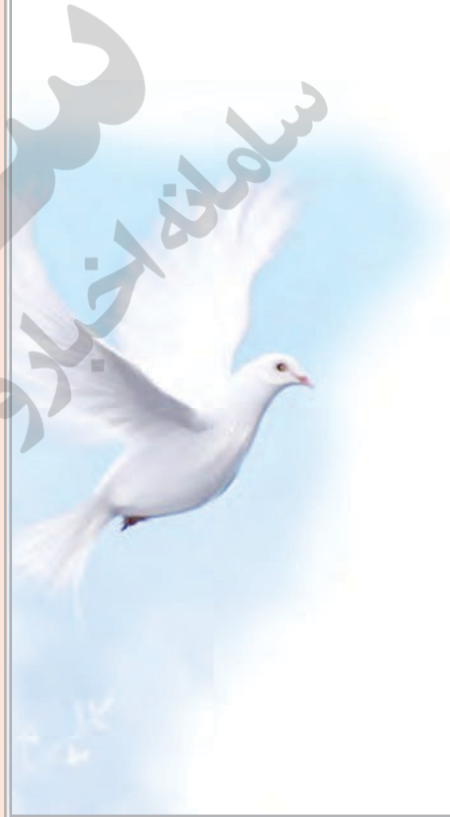
خونی است که از بعثت پیامبران

جوشیده است

پس ای محمد، صعود کن!

صعود کن تا سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى!

محمود درویش (شاعر فلسطینی)





کودکان سنگ

دنیا را خیره کردند
با آنکه در دستانشان جز سنگ نبود
چونان مشعل‌ها درخشیدند
و چونان بشارت از راه رسیدند
ایستادگی کردند، خروشیدند و شهید شدند.
آه، ای لشکریان خیانت‌ها و مزدوری‌ها!
هر قدر هم که تاریخ درنگ کند
بزدوی، کودکان سنگ، ویران‌تان خواهند کرد!
ای دانش‌آموزان عزه!
به ما بیاموزید



که چگونه سنگ در دستان کودکان،
حماسه می‌آفریند؟
ای فرزندان عزه!
با تمام توانتان بتازید و



در راهتان استوار بمانید
در گسترهٔ نبردهاتان پیش بروید.
ای دوستان کوچک ما، سلام!
برای چیدن زیتون مهتا باشید!
در لحظه‌هایی که درختان زیتون، بارور می‌شوند
و وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها
و اهقی دیگر نمایان،
چهرهٔ قدس، درختان و
رخسارهٔ فلسطین پرفروغ و تابان می‌شود.

نزار قبّانی، ترجمهٔ عبدالرضا رضایی نیا؛ با اندکی تغییر و کاهش

خود ارزیابی

- ۱ در بند اول شعر پرندۀ آزادی، تشبیه‌ها را بیابید.
- ۲ منظور شاعر از «کودکان سنگ» چیست؟
- ۳ نوجوانان فلسطینی برای آزادی سرزمین خود، چه کارهایی می‌کنند؟
- ۴

دانش زبانی

وابسته‌های اسم (۴) صفت مبهم

به جمله‌های زیر توجه کنید:

■ پدر نیما کتاب را از **فلان مغازه** خرید.

■ زینب، **چند مجله** از دوستش گرفت.

در گروه‌های اسمی «فلان مغازه» و «چند مجله» دو وابسته پیشین «فلان» و «چند» دیده می‌شود؛ این واژگان، «صفت مبهم» نامیده می‌شوند؛ زیرا نوع، چگونگی، شمار و مقدار اسم را به‌طور نامعین نشان می‌دهند. صفت مبهم، پیش از اسم (هسته) می‌آید و وابسته پیشین اسم محسوب می‌شود.

گفت‌وگو

- ۱ درباره «ادبیات پایداری» تحقیق کنید و نتیجه آن را در کلاس مطرح کنید.
- ۲ با راهنمایی معلم خود، درباره نماد سرزمین فلسطین تحقیق کنید و حاصل آن را در کلاس ارائه دهید.

فعالیت‌های نوشتاری

۱ پیشوند «ب» را به ابتدای فعل‌های زیر بیفزایید و شکل تغییر یافته آنها را بنویسید.

■ آمد ■ فروخته است ■ افکنده بودند

۲ در هر یک از جمله‌های زیر، گروه‌های اسمی را بیابید و هسته، وابسته‌ها و نوع هر یک را مشخص کنید.

■ هر سخن ارزشمند را پاس بدار.

■ هر روز، یک شعر زیبا بخوان.

■ دانش‌آموزان، چند درخت کاشتند.

۳ درک و دریافت خود را از این بخش شعر «کودکان سنگ» بنویسید.

«وطنی زاده می‌شود در چشم‌ها

و اُفقِ دیگر، نمایان ...».

هنگام افزودن پیشوند «ب» به فعل‌هایی که با همزه (ء) شروع می‌شوند، املای

واژه تغییر می‌کند و «ی» جایگزین همزه می‌شود؛

مانند: اندیشد ← بیندیشد

افتاد ← بیفتاد

انداخت ← بینداخت



راه خوشبختی



«شکسپیر» می‌گوید: «روزگار دریایی است که کشتی زندگانی ما بر روی آن به سوی ساحل مقصود می‌رود. این دریای بزرگ، همیشه در جزر و مد است. اگر امروز آرام باشد، مسلماً فردا توفانی خواهد شد؛ بنابراین وقتی آرام است، فرصت را غنیمت بشمارید. بسا اشخاص که در نتیجه غفلت از گذر عمر استفاده نکردند و به اعماق این دریا فرو رفتند.»

«گذشته» رفته و «آینده» نیامده است؛ بنابراین شما جز «حال» چیزی ندارید. فقط امروز در اختیار شماست. برخیزید و برای کار آماده باشید و از هیچ چیز بیم مدارید؛ تاب و تحمل داشته باشید. همیشه در کارها چنان باشید که گویا فردایی نخواهد بود. کاری را که امروز شروع می‌کنید، قسمتی از آن را به پایان می‌رسانید ولی اگر برای فردا بگذارید، ممکن است اصلاً فردا را نبینید.

این گفتار را در خاطر داشته باشید: «ای کسی که دوره نوجوانی را می‌گذرانی و از فرط غرور گمان می‌کنی روزگار درازی در پیش داری، حساب کار خود را داشته باش که روزگار چون باد و ابر، ناپایدار و گذراست. عمر خود را تلف مکن. در وقت خویش صرفه جویی کن. قدر امروز را بدان و کار امروز را به فردا میفکن.»

شما فقط امروز را دارید. اگر مسرور هستید، از برکات آن استفاده کنید و اگر غمگین هستید، با صبر و تحمل و توکل به خدا و امید به فردایی روشن، بار غم را به دوش بکشید. اهمیت زندگی به شمار روزها و شب‌ها نیست، بلکه مربوط به اعمال و افعال ماست؛ کسی که اوقات خود را به کارهای ناشایسته می‌گذراند، چنان است که زندگانی خویش را تلف کرده باشد.

لازم نیست در کارها عجول باشید. یعنی نباید بدون تفکر و تأمل به کاری اقدام کنید ولی همین که تصمیم گرفتید کاری را انجام دهید، بلافاصله شروع کنید و تعلل روا ندارید. کار امروز را به فردا میفکنید که جز پشیمانی سودی ندارد. باید برنامه خود را چنان مرتب کنیم که در هر ساعتی، کار معینی داشته باشیم و به انجام آن کار پردازیم و گرنه مقدار زیادی وقت ما پیموده تلف می‌شود.

نشاط و شتاب و اضطراب از ویژگی‌های نوجوانان و جوانان است؛ زیرا هنوز با زندگی چنان‌که باید آشنا نشده‌اند و از سرد و گرم روزگار خبری ندارند.

اگر کسی آنها را در راه زندگی راهنمایی نکند، ممکن است از راه راست منحرف شوند. برعکس، اگر عقل و متانت را شعار خود کنند و پیران سال خورده را که عمر درازتر و تجربه بیشتر دارند، در این راه پرخوف و خطر راهبر خود قرار دهند، زندگی را به راحت و آسایش خواهند گذرانید و ممکن است در ایام پیری بتوانند برای دیگران کارهای مفیدی انجام دهند.

کارهایی که ما می‌کنیم، فقط مربوط به خودمان نیست؛ بلکه به آیندگان نیز ارتباط دارد. به این جهت اگر در انجام وظایف خود تعقل کنیم، حق آنها را پایمال کرده ایم. وقت ما در سلسله کائنات جای مخصوص دارد و باید آن را برای کارهای مفید صرف کنیم و گرنه نظام آفرینش را به هم زده ایم و خطای بزرگی مرتکب شده ایم.

این یکی از عادات ماست که هرچه را داریم، پاس نمی‌داریم و همین که از دست رفت، متوجه خطای خود می‌شویم. انگشت ندامت به دندان می‌گزیم و سودی نمی‌بریم. بنابراین، همیشه باید به خاطر داشته باشیم که وقت، عزیز و گران بهاست. از تلف کردن آن جز حسرت و ندامت ثمری نخواهیم برد.

روزهایی پس از دیگری، از پی هم می‌گذرند و همین که سپری شدند، باز آوردنشان محال است؛ از گذشته درس بگیریم، حال را آگاهانه بگذرانیم و به آینده امیدوار باشیم.

خود ارزیابی

۱ شکسپیر، روزگار را به چه چیزی تشبیه کرده است؟

۲ این بیت حافظ با کدام قسمت درس، ارتباط دارد؟

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوست تر دارند جوانان سعادت مند پند پیر دانا را

۳ به نظر شما، راه رسیدن به خوشبختی چیست؟

۴

دانش ادبی

ترجمه

به این جمله‌ها توجه کنید:

تَوَاضَعُوا لِمَنْ طَلَبْتُمْ مِنْهُ الْعِلْمَ (امام صادق علیه السلام)

نسبت به کسی که از او علم می‌آموزید، فروتنی کنید.

همان گونه که می‌بینید، در ترجمه جمله عربی به فارسی، فعل در آخر جمله ترجمه شده آمده است. اکنون به این جمله‌ها توجه کنید:

I like my teacher.

من معلم را دوست دارم.

در ترجمه جمله انگلیسی، فعل جمله ترجمه شده، در کجا قرار گرفته است؟

جای اجزای جمله در زبان‌های مختلف یکسان نیست. مترجمان هنگام ترجمه به این نکته مهم توجه می‌کنند.

گفت و گو

۱ درباره راز موفقیت یکی از بزرگان زیر، در کلاس گفت و گو کنید.

فردوسی، ادیسون، ابوعلی سینا

۲ برای داشتن هفته‌ای موفقیت آمیز، چگونه برنامه‌ریزی می‌کنید؟



- ۱ در متن درس، واژه‌هایی را که نشانهٔ تنوین دارند، بیابید و بنویسید.
- ۲ در هر یک از جمله‌های زیر، وابسته‌های اسم را بیابید و نوع هر یک را مشخص کنید.
 الف) این دریای بزرگ، همیشه در جزر و مد است.
 ب) به آسمان پر ستاره بنگر، تا ببینی چه خلقت شگفت‌انگیزی است.
 پ) از هیچ چیز، بیم مدارید، تاب و تحمل سختی‌ها را داشته باشید.
- ۳ جدول زیر را کامل کنید.

مفرد	عمل		فاصله	برکت	عقل
جمع	اعمال	افعال	اوقات		وظایف

- ۴ جمله‌های زیر را ترجمه کنید.

■ رأسُ الايمانِ الاحسانُ إِلَى النَّاسِ

- I am a student. I live in
- I like my books and read them every day.



«تنوین»، یکی از نشانه‌های خطی زبان است که با صدای «ن» ساکن شنیده می‌شود. باید به شکل درست این نشانه، توجه داشت؛ مانند «حتماً، تقریباً، رسماً، مسلماً». نوشتن این گونه واژه‌ها، با حرف «ن» (حتمن، تقریبین، رسمن، مسلمن) نادرست است.



روان خوانی

آن سوی پنجره

در بیمارستانی، دو مرد بیمار در یک اتاق بستری بودند. یکی از بیماران اجازه داشت که هر روز بعد از ظهر یک ساعت روی تختش بنشیند. تخت او در کنار تنها پنجرهٔ اتاق بود اما بیمار دیگر مجبور بود هیچ تکانی نخورد و همیشه پشت به هم‌اتاقی‌اش روی تخت بخوابد. آنها ساعت‌ها با یکدیگر گفت‌وگو می‌کردند؛ از خاطرات خانواده، خانه، سربازی یا تعطیلاتشان با هم حرف می‌زدند.

هر روز بعد از ظهر، بیماری که تختش کنار پنجره بود، می‌نشست و تمام چیزهایی را که بیرون از پنجره می‌دید، با شور و احساس و بیانی صمیمی برای هم‌اتاقی‌اش توصیف می‌کرد. بیمار دیگر در مدت این یک ساعت، با شنیدن حال و هوای دنیای بیرون، جانی تازه می‌گرفت.

این پنجره، رو به یک بوستان بود که دریاچهٔ زیبایی داشت. مرغابی‌ها و قوها در دریاچه شنا می‌کردند و کودکان با قایق‌های تفریحی‌شان در آب سرگرم بودند. درختان کهن، به منظرهٔ بیرون، زیبایی خاصی بخشیده بودند و تصویری زیبا از شهر در افق دوردست دیده می‌شد. همان طور که مرد کنار پنجره این جزئیات را توصیف می‌کرد، هم اتاقی‌اش چشمانش را می‌بست و در ذهن خود به تماشای زیبایی‌های آن مناظر دل‌انگیز می‌پرداخت.

روزها و هفته‌ها این چنین سپری شد؛ اما صبح یک روز، هنگامی که پرستار برای مراقبت وارد اتاق آنها شد، ناگهان منظره‌ای شگفت را دید. حادثه برایش سنگین بود و پذیرش آن دشوار. آری، مرد کنار پنجره آن چنان به فضای بیرون دل باخته بود که مرغ روحش به هوای آن سوی پنجره پرکشیده و رفته بود!

مرد دیگر از پرستار خواهش کرد که تختش را به کنار پنجره منتقل کند. پرستار این کار را با رضایت انجام داد و پس از اطمینان از راحتی مرد، اتاق را ترک کرد.

آن مرد به آرامی و با درد بسیار، خود را به سمت پنجره کشاند تا اولین نگاهش را به دنیای زیبای بیرون از پنجره ببیند. بالأخره زمانی فرا رسید که او می‌توانست این دنیا را با چشمان خود ببیند.

در عین نابوری، او با یک دیوار مواجه شد!

مرد، پرستار را صدا زد و با حیرت پرسید چه چیزی هم‌اتاقی‌اش را وادار می‌کرده است که چنین مناظر دل‌انگیزی را هر روز برای او توصیف کند؟
پرستار پاسخ داد: «شاید او می‌خواست با این کارش به تو قوت قلب بدهد و امید به زندگی را در دلت زنده نگه دارد. آن مرد اصلاً نابینا بود و حتی نمی‌توانست دیوار را ببیند.»

«هفته داستان کوتاه کوتاه»، با اندکی تغییر

فرصتی برای اندیشیدن

۱ دربارهٔ ارتباط محتوای این داستان، با مصراع «تا شقایق هست، زندگی باید کرد»، توضیح دهید.

۲ چگونه می‌توان با وجود مشکلات خود، به دیگران امید به زندگی و قوت قلب بخشید؟

نیایش



مرا بنا به سوی خویش راحی
راحی بنا که جاگیرم به کویت
رفیق لطف بی اندازه ام کن
که از غفلت ناند در سرم خواب
شفیع آخرت، خیرالبشر کن

الهی، جانب من کن نگاهی
نگاهی کن که رو آرم به سویت
به ذکر خود، بلند آوازه ام کن
پیشان از وضو بر رویم آن آب
به چشم مرحمت سویم نظر کن

وحشی بافقی





واژه نامه

۱.ا

آبله: نوعی بیماری واگیر که به صورت تاول روی پوست بدن ظاهر می شود.
آخر: دیگر، دیگری، بعد
آخر: پایان
آداب: چ ادب، رسم‌ها، روش‌های پسندیده، عادت‌ها
آرمان: آرزو، امید
آز: طمع، حرص
آزادگی: جوانمردی، آزاد و آزاده بودن
آلایش: آلودگی

ارجمند: باارزش، گرانبها
ارمغان: ره آورد سفر، سوغات
اخلاص: عقیده پاک داشتن، پاکی نیت
آرادت: دوستی از روی اعتقاد و ایمان، میل
ارشاد کردن: راهنمایی، به راه راست راهنمایی کردن
از پی کسی رفتن: به دنبال کسی رفتن، پیروی
استبداد: خودرأیی، خودسری
استعداد: آمادگی، توانایی
استعمار: آبادانی خواستن، این واژه در مفهوم سیاسی به معنی تسلط کشوری قدرتمند بر کشوری ضعیف به قصد استفاده از منابع طبیعی و ثروت کشور ضعیف است.
استعمال: به کار بردن، معمول داشتن، استفاده
اسرار: چ سّر، رازها
أسطرلاب: ابزاری که دانشمندان علم ستاره‌شناسی در روزگار قدیم برای تعیین وضعیت ستارگان از آن استفاده می کردند.

اصلاح کردن: درست کردن، بهتر ساختن

اصول: ج اصل، ریشه‌ها، بنیادها

اعتبار: آبرو، قدر و ارزش

اعداد: دشمنان

اعماق: ج عمق، ته، ژرف

أغراض: ج غرض، خواست‌ها، نشانه‌ها، اهداف

افتادگی: تواضع، فروتنی

افعال: ج فعل، کارها

افغان: خروش و ناله

الهییت: خدایی

العطش: هنگام تشنگی گفته می‌شود،

تشنه‌ام! تشنه‌ام!

امیر: حاکم، فرمانده

اندر: در

انیس: همدم، انس گیرنده

ایثار: دیگری را بر خود ترجیح دادن

اینترنت: شبکه رایانه‌ای فراگیر

ب

بالین: بالش، آنچه به هنگام خواب زیر سر نهند.

بُحران: آشفتگی، آشوب

بخت: بهره، قسمت، اقبال

بِخرد: دانا، عاقل

بَر: پهلوی، سینه

بَر: بیابان، خشکی

بَر: میوه، ثمر

برکات: ج برکت، بسیاری نعمت، خیر و نیکی

بستان: باغ گل و میوه

بسیج: آمادگی

بَسنده: کافی، بس

بشارت: مژده دادن

بَصَر: بینایی، بینش، چشم

بعثت: برانگیخته شدن پیامبر ﷺ از جانب خدا

برای هدایت مردم.

بُغض: گرفتگی گلو از غصه، حالت گرفتگی

روحی که در گفتار و چهره نمایان می‌شود.

بلند آوازه: معروف، مشهور

بُن جان: صمیم دل، ته دل

بوریا: حصیری که از نی می‌بافند.

بنی آدم: فرزندان آدم ﷺ، انسان

بُهت: متحیر شدن، شگفتی

بی محل: نامناسب، ناشایست

پ

پاس داشتن: نگاه داشتن، مراقبت کردن،

احترام گزاردن

پُردل: شجاع

پرستار: فرمانبردار، مطیع (در بیت ۳ ستایش)

پشته: توده، انبوه

پَلَشْتی: آلودگی، ناپاکی

پندار: وهم، گمان، فکر

پوپک: هُدهُد، شانه به سر

پوزش پذیر: پذیرنده پوزش

پوکه: غلاف فشنگ بی سرب و باروت

پویدن: رفتن (نه با شتاب و نه به آرامی)

پیراسته: آراسته، پاکیزه

پیک: فرستاده، نامه‌رسان، قاصد

ت

تاب: توانایی، تحمل

تأکید: استواری در کار، پافشاری

تأمل کردن: اندیشیدن، درنگ کردن

تبار: اصل، نژاد

تبعید: دور کردن، راندن

تبلیغ: رساندن پیام یا خبر یا مطلبی به مردم

تپیدن: جنبیدن یا حرکت کردن پی‌درپی، بی‌قراری و اضطراب داشتن

تحریم: منع کردن، جلوگیری و محدود کردن چیزی

تذکر: به یاد آوردن، پند گرفتن، یادآورشدن

تراکم: انبوهی

ترسیم: رسم کردن، نگاشتن

ترویج: رواج دادن، روا کردن

تشتت: پراکندگی، تفاوت و اختلاف

تعالیم: ج تعلیم، آموزش‌ها

تعلل: بهانه آوردن، کوتاهی کردن

تعهد: پیمان بستن، به عهده گرفتن

تکاپو: کوشش، رفت و آمد همراه با شتاب

تکریم: گرمی داشتن، بزرگ شمردن

تلخیص: خلاصه کردن، چکیده، کوتاه کردن

تمثیل: ج تمثال، شکل‌ها و تصویرها

توصیف کردن: صفات چیزی را بیان کردن، وصف کردن

توطئه: نقشه کشیدن برای نابودی کسی یا

چیزی، ساخت و پاخت کردن

توفنده: پرخروش، خروشان، غوغاکننده

توکل: کار خود را به خدا واگذار کردن

تیره‌رای: بداندیش

ث

ثنا: ستایش، شکر

ج

جُثّه: بدن، پیکر

جزر: پایین رفتن آب دریا

جلوه: ظاهر، پیدایی

جمال: زیبایی، نیکویی

جود: بخشش، عطا

جولاهه: بافنده، نساج

جیب: گریبان، یقه

چ

چاپار: پیک، نامه‌بر، قاصد

چاشت: یک قسمت از چهار قسمت روز که در آن چیزی بخورند.

چرتکه: وسیله‌ای که در روزگار گذشته برای شمارش اعداد از آن استفاده می‌شد.

ح

حَبّ الوطن: میهن دوستی، عشق به سرزمین

حَدَقَه: مردمک چشم، کاسه چشم

حَرَم: داخل مکان زیارتی و مقدس یا کل

مجموعه آن و اطرافش

حُرْمَت: احترام، عزّت

حَرِيم: مکانی که دفاع از آن واجب باشد،

قلمرو، محدوده

حسرت: افسوس، دریغ

حصار: دیوار

حفر کردن: کندن، سوراخ کردن

حکمت: دانش و معرفت

خلاوت: شیرینی

حماسه: دلیری، شجاعت

حیلَت: فریب و نیرنگ

خ

خاستگاه: مبدأ، محلّ پیدایش

خاکدان: محلّ ریختن خاک روبه، در درس

«قلم سحرآمیز» مقصود از این واژه، «جهان

و دنیا» است.

خاکساری: فروتنی، تواضع

خامه: قلم

خَجَلِ وار: خجالت زده، شرمگین

خداوند: صاحب، مالک

خَدُو: آب دهان

خرسند: قانع، خشنود

خَرَف: کم عقل، تباهی خرد بر اثر زیادی سن

خَز: نوعی جانور مانند سمور که از پوست

آن لباس تهیه می کنند (خَز فروشان: بازار

پوستین فروشان)

خَس: خاشاک، شخص پست و فرومایه

خشت: آجر، آجرخام

خصم: دشمن

خلل: آسیب، تباهی

خمپاره انداز: نوعی سلاح جنگی شبیه توپ

خوف: ترس، بیم

خَيْرُ البَشَر: بهترین بشر

خیره روی: سرکش، گستاخ

خیرگی: حیرت، سرگستگی

خیل: جمع، گروه، دسته

خیمه: چادر، سراپرده

د

دانشور: صاحب دانش

دَدی: وحشی گری

درازنا: طول، درازا

در عین ناباوری: غیرقابل باور بودن، حالت

غیرقابل پذیرش

دِرَم: پول نقره یا طلا

درون مایه: اصل هر چیز، محتوا

دریغ ورزیدن: کوتاهی کردن، مضایقه

کردن، خودداری کردن از انجام کاری

دستگیر: یاریگر، مددکار

دعوی کردن: ادّعا کردن

دَعْل: فریبکاری، مکر و حيله، ناراستی

دفتَر: کتاب، مجموعه شعر و نوشته، دیوان

دفع: راندن، دور کردن

دلبنَد: دوست داشتنی، محبوب

دَلق: نوعی جامه پشمین که فقیران می پوشند.

دولت: نیک بختی، اقبال

دَهر: روزگار، زمانه

دیار: جِ دار، شهرها، خانه‌ها، سرزمین‌ها

ذ

ذات: حقیقت هر چیز، گوهر

ذکاوت: تیز هوشی

ر

رایحه: بو، بوی خوش

رُجحان: برتری، فزونی

رزق: روزی، غذای روزانه، روزی: خوراک

رژیم بعث: حکومتی که صدام حسین،

رییس جمهور معدوم عراق، ریاست آن را به‌عهده داشت.

رسا: بلند، رسنده، کلام شیوا

رسوب: ته‌نشین شدن

رشادت: دلیری، شجاعت

رشید: خوش قد و قامت، دلیر

رضا: خرسندی، رضایت، راضی، خشنود

روایت: بیان کردن مطلب یا خبر

روشن رای: نیک اندیش

رویین تن: آنکه بدنی نیرومند دارد و ضربه

اسلحه بر او اثر ندارد.

ریا: دورویی، نفاق

ز

زار: سوزناک

زایا: زاینده، آفریننده، خلاق

زَمْزَمه: نغمه، سرود خواندن زیرلب

زَنْهار: واژه‌ای است که برای آگاهی دادن و

هشدار به کار می‌رود، بپرهیز

ژ

ژرفا: عمق، گودی

س

سَبَا: نام سرزمینی در عربستان قدیم که ملکه

آن به نام بلقیس مشهور است.

سَپَند: مقدّس، ارجمند

سُتوار: مخفّف استوار، پایدار، ثابت

سِحْرآمیز: آمیخته به جادو، فریبنده

سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى: درختی در آسمان هفتم که

در سورهٔ نجم (قرآن) هم از آن، یاد شده است.

سده: قرن، دورهٔ صد ساله

سریع الانتقال: تیزهوش، کسی که زود

یاد می‌گیرد.

سُفتن: سوراخ کردن

ش

شرم: خجالت

شَط: رود بزرگ

شَفیع: شفاعت کننده، خواهشگر

شِکوه: شکایت، گله

شمایل: چهره، شکل، تصویر بزرگان دینی

شیوع: فاش شدن، آشکار شدن، همه گیر شدن

ص

صبا: بادی خنک که از جانب شمال شرقی می وزد.

صدراعظم: نخست وزیر

صفا: پاکی، پاک دلی، پاکیزگی، خلوص

صور تگر: نقاش، پدیدآورنده نقش

ض

ضرورت: نیاز، حاجت

ط

طایر: پرنده، پرواز کننده

طبع: سرشت، طبیعت

طراوت: شادابی، تازگی

طفولیت: کودکی، خردسالی

طلعت: درخشندگی

طنین: آهنگ، انعکاس صدا

ظ

ظفر مند: پیروز، فاتح

ع

عَجول: شتابان، آنکه کارها را با عجله

انجام دهد.

عرصه: میدان، قلمرو

عرضه کردن: نشان دادن، ارائه دادن

عزت: سرافرازی، ارجمندی

عطا: بخشش، انعام

عفو: بخشش

عنایت: احسان، توجه نمودن

عیان: آشکار، ظاهر

عیوق: پر نورترین ستاره صورت فلکی

غ

غزا: جنگ کردن در راه خدا، پیکار

غفلت: فراموش کردن، بی خبری

غلاف: پوشش، محل قرار گرفتن چاقو و

شمشیر

غلبه: پیروزی، چیره شدن

غنیمت: مناسب دانستن، بهره بردن

ف

فتوا: رأی عالم دینی در حکم شرعی

فراز: بلندی، بالا

فرازنده: افزاینده، بلند کننده، برپاکننده

فراغت: آسایش، استراحت

فَر: شکوه

کاهلی: سستی، تنبلی

کرامت: بزرگواری، جوانمردی

کردار: رفتار، عمل

کنه: پایان و حقیقت چیزی، ذات

کینه جو: ستیزه گر

گ

گرد: پهلوان، نیرومند

گل کامکار: نوعی گل بسیار سرخ و زیبا

گوا: گواه، دلیل، شاهد

گوهر: مروارید، اصل

گویش: گفتار، زبان های محلی که در کنار

زبان رسمی به کار می روند.

ل

لختی: اندکی، مقداری

لهجه: شکلی از زبان و گفتار که با نشانه هایی

از زبان محلی تکلم شود.

لیاقت: شایستگی

م

مایه: اصل هر چیز، اساس

مأوا: پناهگاه، جای امن، جایگاه

ماورا: پشت سر، آن سوی، درپی، آنچه در

پشت چیزی باشد.

ماهیت: حقیقت، ذات، چیستی

متانت: وقار، استوار بودن

متفق: هم فکر، هم رای، هم داستان

فرزانگی: دانایی، علم

فراق: دوری، جدایی، هجران

فراط: زیاده روی، در گذشتن از حد، شدت

فروتن: متواضع، افتاده

فروغ: روشنایی، نور

فرهنگ: دانش، تربیت، مجموعه آداب و سنن

دینی و ملی یک سرزمین.

فرهیخته: ادب آموخته، علم آموخته

فضایل: ج فضیلت، خوبی ها، برتری ها

فضیلت: برتری، ارزش های اخلاقی

فقیه: دانشمند، آنکه به احکام شرع عالم است.

فُلان: واژه ای است برای اشاره به شخص

غیر معلوم، بهمان

فلسفه: علم به حقایق موجودات به اندازه

توانایی بشر

فی المجلس: در مجلس، فوراً، همان دم

ق

قحط: نایابی، کم یابی

قند در دل کسی آب کردن: کسی را

خوش حال کردن

قیام: به پا خاستن، برخاستن، خیزش

ک

کائنات: ج کائن، موجودات، پدیده ها

کاشف: آشکار کننده، کشف کننده

کام: قسمتی از دهان، دهان

متواضع: فروتن، افتاده

متعالی: بلند، برتر، والا

مجمع الجزایر: مجموعه‌ای از چند جزیره که در کنار یکدیگر قرار دارند.

مُحاربه: با یکدیگر جنگیدن

مُحال: ناشدنی، غیرممکن

محتوا: حاوی، شامل، درون مایه

مُحنت: رنج، آزمایش، سختی

مَحْو: نابود کردن، نیست شدن

محوطه: جایی که گرداگرد آن را دیواری احاطه کرده باشد.

مخاطب: کسی که با او سخن گفته می‌شود.

مخوف: ترسناک، بیمناک

مَد: بالا آمدن آب دریا

مرجع تقلید: مجتهدی که در مسائل دینی از او تقلید کنند.

مرحمت: مهربانی، لطف

مُرشد: هدایت کننده، راهنما

مستمع: گوش دهنده، شنونده

مَسرور: شاد، خوشحال

مسلماً: قطعاً، یقیناً، بی‌گمان

مشتمل: حاوی، دربرگیرنده

مَشَقَّت: رنج، سختی

مصلحت: خیراندیشی

مصنم: پابرجا، استوار و ثابت

مضامین: جِ مضمون، مفهوم‌ها، معناها

مضيقه: تنگنا، سخت‌گیری کردن

مضایقه: خودداری کردن از انجام دادن کاری

یا انجام دادن چیزی

معترف: اعتراف کننده، اقرار کننده

معرفت: شناخت، دانش

معیار: اندازه، وسیله‌ای که با آن چیزی را بسنجند

مکث: درنگ کردن

مُنْتَهَا (مُنْتَهی): به پایان رساننده، آخر

منحرف: کج شده از راه راست

مُنزَه: پاک، بی‌عیب

مَنش: خوی، عادت

منشأ: محل پیدایش، اصل

منطقی: آنچه از روی منطق و تعقل باشد.

مَوَاج: خروشان، پر موج و متلاطم

مواجه: روبه‌رو شدن

موضع: جایگاه، محل

مؤثر: اثر کننده، اثر گذار

مهارت: ماهر بودن در کاری، استادی

ن

ندامت: پشیمانی، تأسف

نَزاده: اصیل، نجیب

نَزَنَد: اندوهگین، غمناک، سرد و بی‌روح

نستوه: خستگی ناپذیر

نشیب: سرازیری

نوازنده: آنکه نوازش و مهربانی کند.

نیت: قصد، آهنگ، عزم

نیرنگ: سحر، جادو

و

واسطه: میانجی

واقف: آگاه، مطلع

واکسینه: واکسن زده شده، مایه زده شده

والا: ارجمند، باشکوه

والایی: ارجمندی

ولایت: رهبری دینی، سرپرستی

ه

هان: آگاه باش

هدهد: شانه به سر، مرغ سلیمان عليه السلام

هرآینه: به یقین، مطمئناً، بی گمان

هلله: فریاد شادی

همگان: همگان، همه

هنجار: روش، رفتار، قاعده، معیار

هوا: میل و آرزو، خواسته و خواهش

ی

یل: شجاع، دلاور

اعلام

به تحصیل علوم دینی در شهر مشهد روی آورد. در تظاهرات مردم قم در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ حضوری فعال داشت و در پی تبعید حضرت امام خمینی (قُدَس سِرُّه) وی نیز به نجف رفت و سرگرم تحصیل شد و پس از شش سال به ایران بازگشت.

پیش از انقلاب، وی بارها مورد تعقیب ساواک قرار گرفت و به زندان رفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مسئولیت‌های مهمی را عهده‌دار شد و هم‌زمان با آغاز جنگ تحمیلی در کنار سردار شهید دکتر مصطفی چمران در جنگ‌های نامنظم به سازماندهی نیروهای مردمی می‌پرداخت و سرانجام در ۲۶ آذرماه ۱۳۵۹ در یکی از مأموریت‌ها به اسارت ارتش متجاوز صدام درآمد.

اشخاص

۱۱

آویبوری: (۱۹۱۳-۱۸۳۴ م) نویسنده معروف انگلیسی که در توصیف طبیعت و احساسات انسانی، بسیار چیره دست بود.

ابوترابی، سید علی اکبر: (۱۳۷۹-۱۳۱۸ خورشیدی) حجت‌الاسلام سید علی اکبر ابوترابی، در شهر قم دیده به جهان گشود؛ پس از اتمام تحصیلات دبیرستانی در زادگاهش،

عثمانی، مصر و سیاست استعماری انگلستان سپری کرد و پیوسته به شرق و غرب سفر می‌کرد. در پاریس روزنامه «عُرْوَةُ الْوَقْتِ» را منتشر کرد و به سیاست انگلستان در شرق حمله کرد. وی در سال ۱۳۱۴ هجری قمری در استانبول مسموم شد.

اسماعیل (شاه اسماعیل): (درگذشت ۹۳۰ ه.ق) پادشاه جوان و مؤسس سلسله صفویّه است. گذشته از شجاعت و جوانمردی، وحدت سیاسی ایران را از نظر ترویج مذهب شیعه عملی کرد. وی می‌خواست در سراسر کشور نفوذ بیگانگان را براندازد و دولتی مستقل از دیگر دولت‌های اسلامی تشکیل دهد. دوره حکومت شاه اسماعیل، پس از ۲۴ سال تلاش و کوشش به پایان رسید.

اقبال لاهوری: محمّد اقبال لاهوری (۱۳۱۶-۱۲۵۰ ه.ش) متفکر انقلابی و شاعر آزاداندیش پاکستانی است. وی علاقه و ارادت ویژه‌ای به «مثنوی مولوی» داشت و به دو زبان فارسی و اردو شعر می‌سرود. اقبال در استقلال پاکستان نقش مهمی داشته است. کلیات اشعار فارسی اقبال در ایران نیز بارها به چاپ رسیده است.

امیر کبیر، میرزاتقی خان: (مقتول به سال ۱۲۶۸ ه.ق) وی از بزرگ‌ترین مردان سیاسی

وی پس از ده سال اسارت در سال ۱۳۶۹ به میهن بازگشت و مسئولیت‌های ارزشمندی همچون نمایندگی مجلس شورای اسلامی در دوره‌های چهارم و پنجم و نمایندگی ولی فقیه در امور آزادگان را پذیرا شد.

این آزاده گرامی، سرانجام در دوازدهم خرداد ۱۳۷۹ درحالی که همراه پدرش، رهسپار شهر مشهد مقدّس بود، بر اثر تصادف، جان به جان آفرین سپرد.

ادیب‌الممالک فراهانی: (درگذشت ۱۳۳۵ ه.ق) میرزا محمدصادق امیری، معروف به ادیب‌الممالک، شاعر و روزنامه‌نگار عصر مشروطه بود. وی در سال ۱۲۷۷ ه.ق، در فراهان اراک زاده شد. پس از مهارت و شهرت در شاعری، مظفرالدین شاه به او لقب ادیب‌الممالک داد.

ادیسون: (۱۸۴۷-۱۹۳۱ میلادی) فیزیکدان امریکایی که اختراعات زیادی از جمله لامپ برق به نام وی ثبت شده است.

اسدآبادی، سید جمال: مردی آزادی‌خواه و دارای افکار و عقاید فلسفی، سیاسی، اجتماعی و طرفدار استقرار آزادی در کشورهای شرقی و ایجاد وحدت میان مسلمانان و تشکیل اتحادیه دولت‌های اسلامی بود. وی همه عمر خود را در مبارزه با استبداد پادشاهان ایران،

دوره قاجاریه است. پدرش آشپز قائم مقام بود و میرزاتقی خان نیز در خاندان قائم مقام تربیت یافت و در جوانی وارد دستگاه ولیعهد تبریز شد. پس از چندی سرپرستی ولیعهد به او سپرده شد. در تهران به صدراعظمی ناصرالدین شاه رسید. با اصلاحاتی که انجام داد، مخالفان او از پای ننشستند تا شاه را به برکناری او و تبعید وی به کاشان و صدور حکم قتل او وادار کردند.

امین پور، قیصر: (۱۳۸۶-۱۳۳۸ ه.ش) استاد دانشگاه و شاعر معاصر، وی از شاعران موفق پس از انقلاب به‌شمار می‌آید. از آثار او می‌توان «در کوچه آفتاب، تنفس صبح، مثل چشمه مثل رود، به قول پرستو و آینه‌های ناگهان» را نام برد.

بهلول: (وفات ۱۹۰ ه.ق) از اشخاص دانا و آگاه معاصر هارون الرشید، خلیفه عباسی، بود؛ وی نسبت به مسائل اجتماعی زمان خود دیدی انتقادی و طنزآمیز داشت.

ایرج میرزا: وی از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود. تحصیلاتش در مدرسه دارالفنون تبریز صورت گرفت. ابتدا شاعر دربار قاجاریه بود اما به زودی از شاعری دربار کناره گرفت. شعر ایرج ساده و روان و مشتمل بر کلمات و تعبیّرات عامیانه است و مسائل مختلف اجتماعی را با زبانی ساده و شوخی‌های نیشدار بیان می‌کند.

بیدل دهلوی، عبدالقادر: (درگذشت ۱۱۳۳ ه.ق) از شاعران بلند پایه ادب فارسی، هم‌روزگار صفویه بود. وی در هندوستان به دنیا آمد و همان‌جا پرورش یافت. بیشتر عمر خود را در تفکرات عرفانی و خلق آثار فراوان سپری کرد.

پ

پاینده، ابوالقاسم: (۱۳۶۳-۱۲۹۲ ه.ش) از نویسندگان چیره‌دست معاصر که در داستان‌نویسی و ترجمه، آثار گوناگونی پدید آورده است. مهم‌ترین اثر او ترجمه «قرآن

ب

باکری، مهدی: شهید مهدی باکری در سال

مجید» است.

ت

تاگور، رابیند رانات: شاعر و عارف پرآوازه هندی که اشعار وی سرشار از مفاهیم عرفانی و حس میهن دوستی است. تاگور جایزه ادبی نوبل را نیز دریافت کرد. وی در سال ۱۹۴۱ میلادی درگذشت.

ج

جامی، نورالدین عبدالرحمن: نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر و نویسنده معروف ایرانی در قرن نهم هجری است. وی به مناسبت محل تولد خویش «جام» و نیز به سبب دوستداری شیخ الاسلام احمد جام، جامی تخلص کرد. دیوان اشعار، هفت اورنگ (شامل هفت مثنوی به تقلید از خمسه نظامی)، نَفحات الانس و بهارستان از آثار اوست.

جنید: (حدود قرن دوم و سوم قمری) ابوالقاسم بن محمد بن جنید، عارف معروف و عالم دینی، وی در بغداد به دنیا آمد و از کسانی است که درباره علم توحید در بغداد سخن گفته است.

ح

حافظ: خواجه شمس الدین محمد، حافظ شیرازی، معروف به لسان الغیب، بزرگ‌ترین غزل‌سرای تاریخ ادبیات ایران است. وی در اوایل قرن هشتم در شیراز متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و مطالعه قوانین ادب و دیوان شاعران پرداخت و چون قرآن را از بر داشت، «حافظ» تخلص نمود.

حبله رودی (محمد): از نویسندگان بزرگ قرن یازدهم هجری است و اثر معروف «جامع التمثیل» از اوست.

حسن زاده آملی: استاد علامه حسن حسن‌زاده آملی، از عالمان برجسته جهان اسلام است که در سال ۱۳۰۷ خورشیدی در یکی از روستاهای لاریجان آمل به دنیا آمد. وی پس از طی مراحل تحصیل و کسب علوم دینی و معارف اسلامی و فضایل علمی و معنوی، به مدارج عالی در ریاضیات و نجوم نیز دست یافت.

حسن زاده، فرهاد: وی در سال ۱۳۴۱ در آبادان به دنیا آمد و اکنون در تهران ساکن است. در هفته‌نامه «دوچرخه» (ضمیمه نوجوان روزنامه همشهری) مسئول صفحه‌های ادبیات و طنز و از اعضای هیئت مؤسس انجمن نویسندگان کودک و نوجوان است.

س

سبزواری، حمید: (۱۳۹۵-۱۳۱۴ ه.ش)، حسین ممتحنی متخصص به حمید سبزواری. از شاعران خوش نام انقلاب که بیشتر سروده‌های او مربوط به فضای انقلاب است. از آثار او می‌توان به «سرود سپیده» و «سرود درد» اشاره کرد.

سعدی، شیخ مصلح الدین: (درگذشت حدود ۶۹۱ ه.ق) از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان ایران است. آموزش‌های مقدماتی را در زادگاه خود شیراز فراگرفت. برای اتمام تحصیلات به بغداد - از مراکز بزرگ علمی عصر خود - رفت. پس از ۳۵ سال به شیراز برگشت. بوستان به شعر و گلستان به نثر همراه با شعر و دیوان اشعار از او بر جای مانده است. مجموعه این آثار «کلیات سعدی» نامیده می‌شود.

سلیمان: سلیمان علیه السلام پسر داود علیه السلام و جانشین وی بوده است و در اسلام از انبیای بنی اسرائیل به شمار می‌آید. عقل و هوشمندی وی مشهور و زبانزد عموم است.

سنایی: شاعر و عارف بزرگ قرن پنجم و ششم هجری. وی در ابتدا شاعری مدیحه‌سرا بود اما پس از مدتی به سرودن اشعار عرفانی و اخلاقی روی آورد. «کارنامه بلخ» و «حدیقة الحقیقه» از آثار اوست.

حکیمی، محمود: حکیمی از جمله نویسندگان و پژوهشگرانی است که عمر خود را وقف پژوهش و مطالعه در حوزه معارف اهل بیت علیهم السلام کرده است. از آثار او می‌توان به: «زندگانی حضرت زینب علیها السلام»، «سیرت و شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله»، «زندگانی حضرت امام حسین علیه السلام»، «داستان‌های آموزنده برای کودکان»، «آموزش کودکان نابینا» و «حس ششم» اشاره کرد. همچنین در حوزه داستان، «وجدان»، «به سوی ساحل» و «پیام آور محبت» از آثار اوست.

خ

خلیل (حضرت ابراهیم علیه السلام): از پیامبران الهی است که مردم را به خدای یگانه دعوت کرد و خانه کعبه را به دست خویش ساخت. وی به فرمان نمرود به آتش افکنده شد ولی آتش به امر الهی بر او سرد شد و وی سالم ماند.

ر

رضایی نیا، عبدالرضا: (متولد ۱۳۴۳ ه.ش) از نویسندگان، شاعران و مترجمان معاصر است. برخی از آثار او عبارت‌اند از «نقد شعر معاصران»، «فرشته بفرستید»، «از حنجره‌های شرقی».

سینا، ابوعلی: (۳۷۰-۴۲۸ هـ.ق) از دانشمندان بنام قرن چهارم و پنجم است. در بخارا کسب علم کرد و در ده سالگی قرآن را از حفظ داشت. در جوانی پادشاه سامانی - نوح بن منصور - را معالجه کرد و از کتابخانهٔ گران بهای او بهره‌ها برد. در سفری در همدان در راه بیمار شد و در آن شهر درگذشت. از آثار او می‌توان به کتاب‌های شفا و قانون و نیز دانشنامهٔ علایی اشاره کرد.

ش

شیرازی، میرزا: (درگذشت ۱۳۱۲ هـ.ق) از علمای عالی‌قدر شیعه، مرجع بزرگ تقلید، بنیان‌گذار مکتب سامرا و مبارز نستوه، در شیراز به دنیا آمد و برای تحصیل به اصفهان رفت. سپس به عتبات عالیات رفت و نزد شیخ مرتضی انصاری به تحصیل پرداخت. او در زمان ناصرالدین شاه قاجار برای مبارزه با استعمار انگلیس، با فتوای مدبرانهٔ خود، مصرف تنباکو را تحریم کرد. مدتی در سامرا به تدریس و تعلیم مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۱۲ هجری قمری بدرود حیات گفت و پیکر مطهرش در نجف اشرف به خاک سپرده شد.

ص

صائب تبریزی، میرزا محمدعلی: (۱۰۸۶-۱۰۱۶ هـ.ق) وی در اصفهان دیده به جهان گشود. پدر صائب از بازرگانان شهر تبریز بود که برای تجارت به اصفهان مهاجرت

کرده بود. صائب در اصفهان به تحصیل علم و کمالات به‌ویژه خط و شعر و ادب و فضیلت پرداخت. در روزگار جوانی به مشهد و مکه هم سفر کرد. سپس به هند رفت و با شاعران بزرگ آن دیار آشنا شد. پس از هفت سال به میهن بازگشت و به حضور شاه عباس دوم صفوی در اصفهان رسید و عنوان «ملک الشعری» یافت. صائب از پرکارترین شاعران روزگار خویش است. اشعار او عموماً غزل، مثنوی و قصیده است.

ع

عباس علی: از فرزندان حضرت علی علیه السلام که پرچم‌دار سپاه امام حسین علیه السلام بود. وی به «ابوالفضل» و «قمر بنی هاشم» معروف است. در سال ۶۱ هـ.ق در واقعهٔ کربلا به شهادت رسید و مزارش در کربلا امروزه زیارتگاه مشتاقان است.

ف

فدایی مازندرانی، میرزا محمود: (حدود ۱۲۸۰-۱۲۰۰ هـ.ق) از شاعران و مرثیه‌سرایان بزرگ عاشورایی در عصر قاجار است که در منطقهٔ دودانگهٔ شهر ساری می‌زیست و واقعهٔ کربلا را بر پایهٔ اسناد معتبر تاریخی به نظم درآورده است. بخش نخست دیوان شعر او (مقتل منظوم) در قالب ترکیب‌بند سروده شده است که حدود ۴۲۰۰ بیت دارد.

ق

قائمی شیرازی: (حدود ۱۲۷۰-۱۲۲۲ ه.ق) میرزا حبیب‌الله شیرازی متخلص به «قائمی» از شاعران دوره قاجار است. هنر او در قصیده‌سرایی و انتخاب واژگان خوش‌آهنگ و توصیف‌های نیکو است. وی کتاب «پربشان» را به شیوه گلستان سعدی نوشت. آرامگاه او در جوار حضرت عبدالعظیم علیه السلام شهر ری است.

قائم مقام فراهانی: ادیب، منشی و شاعر دوره قاجار؛ وی در نظم و نثر فارسی تبخّر داشت و «ثنایی» تخلص می‌کرد. کوشش‌های بسیار وی برای اصلاح ایران موجب حسادت عده‌ای از جمله میرزا آقاسی شد و بدگویی بدخواهان شاه قاجار (محمدشاه) را برانگیخت تا او را به باغ نگارستان تهران احضار گرد و وی را در آنجا خفه کردند.

مجموعه نوشته‌ها و انشاهای قائم مقام فراهانی به نام **منشیات** است. قائم مقام در نوشتن این اثر، از شیوه گلستان سعدی پیروی کرده است.

قشیری، ابوالقاسم: یکی از عارفان معروف قرن پنجم هجری که کتاب «رساله قشیریّه» در شرح اصطلاحات و معرفی مشایخ عرفانی از آثار اوست.

بخش دوم نزدیک به سه هزار بیت است که در قالب‌های گوناگون به بیان مفاهیم ادبیات عاشورایی پرداخته است. شعر «یاد حسین علیه السلام» گزینشی از قصیده‌ای بلند و شکوهمند است که از طولانی‌ترین قصاید استوار عاشورایی به شمار می‌آید. هنر شاعری فدایی در تصویرآفرینی‌های بدیع است. کلیات سروده‌های وی با عنوان «سوگنامه عاشورایی» یا «مقتل منظوم فدایی» اولین بار در سال ۱۳۸۸ به چاپ رسیده است.

فردوسی: ابوالقاسم فردوسی، شاعر بزرگ حماسه‌سرای ایران، در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌زیست. اثر عظیم او شاهنامه است که بیش از سی سال برای سرودن آن تلاش کرد.

فیض کاشانی: (۱۰۹۰-۱۰۰۶ ه.ق) محمدبن مرتضی کاشانی ملقب به مولانا محسن فیض کاشانی از فقیهان و دانشوران دوره صفوی است. وی از شاگردان حکیم نامدار «ملاصدرا» بود و در تمامی علوم دینی، عرفان، فلسفه و ادبیات تبخّر و مهارت داشت. برخی از آثار او عبارت‌اند از: تفسیر صافی، کتاب وافی، شرح صحیفه سجّادیه، دیوان اشعار و شوق‌المهدی.

ک

کمال‌الدین، بهزاد: نقاش و مینیاتورساز مشهور اواخر عهد تیموری و اوایل دوره صفوی؛ لقب وی کمال‌الدین و از مردم هرات و شاگرد سید احمد تبریزی بود. شاه طهماسب اول نزد بهزاد نقاشی می‌آموخته است.

م

محمود درویش: (۲۰۰۸-۱۹۴۲ م) از بزرگ‌ترین شاعران معاصر عرب است که شعر او با انقلاب، مبارزه و پایداری پیوندی آشکار دارد. عشق به سرزمین فلسطین و استقلال آن از درون مایه‌های اصلی شعر او است.

مستوره کردستانی: (۱۲۶۴-۱۲۲۰ ه.ق) «ماه شرف خانم» فرزند ابوالحسن مستوره کردستانی، متولد ۱۲۲۰ قمری در شهر سنندج، شاعری است که به دو زبان فارسی و کردی شعر سروده است. او را نخستین زن تاریخ‌نویس کرد در ایران، شمرده‌اند. «دیوان شعر» و «تاریخ اردلان» از آثار اوست.

مطهری، مرتضی: (۱۳۵۸-۱۲۹۸ ه.ش) استاد شهید آیت‌الله مطهری در بهمن ماه ۱۲۹۸ هجری شمسی در فریمان خراسان به دنیا آمد. وی یکی از شاگردان برجسته

امام خمینی (قُدسِ سرُّه) بود که به مراتب علمی بالایی رسید. آثار او زمینه‌ساز بسیاری از مبانی فرهنگی و دینی انقلاب اسلامی است. این روحانی فرزانه در سال ۱۳۵۸ هجری شمسی به شهادت رسید. برخی از آثار وی عبارت‌اند از: خدمات متقابل اسلام و ایران، داستان راستان (برای نوجوانان)، تماشگاه راز، مسئله حجاب، پیرامون انقلاب اسلامی.

مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی:

(۶۷۲-۶۰۴ ه.ق) از شاعران و عارفان بزرگ ایران در قرن هفتم است. آثار گراندرد او عبارت‌اند از: مثنوی معنوی، دیوان شمس، فیه مافیه، مکتوبات و مجالس سبعه.

ن

نزار قبانی: (۱۹۹۸-۱۹۲۳ م) از بزرگ‌ترین شاعران و نویسندگان عرب، متولد شهر دمشق سوریه است. او به زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و اسپانیایی مسلط بود. سروده‌های او سرشار از عشق و عاطفه به انسانیت است.

نظامی: شاعر نامدار ایرانی در شهر گنجه، به دنیا آمد. در جوانی به تحصیل علوم اسلامی و فرهنگ و ادب، قصص و تاریخ همت گماشت. داستان‌پردازی در منظومه‌های او به اوج رسید. آثار نظامی عبارت‌اند از: مخزن الاسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر و

اسکندرنامه.

و

وحشی بافقی: کمال الدین وحشی بافقی در اواخر عهد شاه اسماعیل اول صفوی در قصبه بافق در ۲۴ فرسنگی یزد متولد شد. سپس به یزد آمد و بیشتر ایام زندگی را در آنجا گذراند. از آثار او می‌توان به مثنوی‌های «فرهاد و شیرین»، «ناظر و منظور» و «خلدبرین» اشاره کرد.

ه

هاتف اصفهانی: سیداحمد (درگذشت ۱۱۹۸ هـ.ق) از شاعران دوره افشاریه و زندیه است. در سرودن غزل از سعدی و حافظ پیروی می‌کرد. «ترجیع‌بند» عرفانی وی نیز معروف است.

هراتی، سلمان: سلمان قنبر هراتی (آذرباد) در سال ۱۳۳۸ هـ.ش در روستای «مَرَدشت» تنکابن، در خانواده‌ای مذهبی پا به عرصه وجود نهاد. دوران ابتدایی را در روستا گذراند و از همان ابتدای جوانی، به دلیل فقر مادی،

به شاگردی پرداخت و یا با چوپانان محلی «گالش‌ها» به چوپانی می‌رفت و از همین رهگذر با ترانه‌های محلی آشنایی پیدا کرد. از سال ۱۳۵۲ به نوشتن روی آورد و سرودن شعر را آغاز کرد. فوق دیپلمش را در سال ۱۳۶۲ در رشته هنر گرفت و سپس به کار تدریس هنر در یکی از روستاهای تنکابن مشغول شد. سلمان با شعر ارزشی انقلاب، پیوندی ناگسستگی داشت؛ صمیمیت، سادگی و بی‌پیرایگی در اشعارش موج می‌زند. از سلمان هراتی، سه مجموعه با نام‌های «از این ستاره تا آن ستاره»، «از آسمان سبز» و «دری به خانه خورشید» به چاپ رسیده است. سلمان در ششم آبان ماه ۱۳۶۵ هـ.ش در راه رفتن به مدرسه محل کار خود بر اثر تصادف، جان باخت. آرامگاه وی در حوالی شهر تنکابن واقع شده و بیت زیر بر سنگ مزارش نوشته شده است:

آه از پاییز سرد، ای کاش من
از تو باغی در بهاران داشتم

د

درآمدی بر ادبیات داستانی پس از**پیروزی انقلاب اسلامی:** نوشته فریدون

اکبری شلدره که در آن به سیر تاریخی ادبیات داستانی از روزگار مشروطه تا ۱۳۷۷ پرداخته شده است. محور اصلی کتاب، داستان نویسی پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

در جست و جوی خوش بختی: نوشته لرد

اویوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده است. این کتاب در هفده فصل نگاشته شده و نویسنده در آن به موضوعاتی مانند خوش بختی، امید، تربیت و ... پرداخته است.

ر

رساله قشیریّه: نوشته ابوالقاسم قشیری از

عارفان قرن پنجم است. اصل این کتاب به زبان عربی است و یکی از شاگردان قشیری آن را به فارسی برگردانده است. موضوع این کتاب، معرفی برخی از بزرگان عارف و شرح اصطلاحات و الفاظ رایج میان آنهاست. این اثر با تصحیح و تعلیقات استاد فروزانفر به چاپ رسیده است.

روح الارواح فی شرح الاسماء الملک**الفتاح:** نوشته شهاب الدین احمد بن منصور

سمعی، از عارفان و نویسندگان قرن ششم،

آثار

۱

از آسمان سبز: مجموعه شعری از «سلمان

هراتی»، شاعر دوره انقلاب اسلامی

اسرار التوحید: کتابی است تألیف «محمد

بن منور» در شرح حال و سخنان ابوسعید

ابوالخیر. محمد بن منور، یکی از نوادگان

ابوسعید است.

ب

بوستان سعدی (سعدی نامه): منظومه

مثنوی سعدی شیرازی است. این منظومه

به ده باب تقسیم شده است. بوستان سعدی

منظومه‌ای است اخلاقی و اجتماعی و عرفانی.

این کتاب تاکنون به زبان‌های مختلف از جمله

لاتینی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و ترکی

ترجمه شده است.

ایران از سوی دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی منتشر می‌شود. این نشریه در سه دوره ابتدایی، متوسطه اول و متوسطه دوم در دسترس دانش‌آموزان و دبیران قرار می‌گیرد.

ن

نهج البلاغه: گزیده‌ای از نامه‌ها و خطبه‌ها و سخنان و کلمات قصار امیرمؤمنان، حضرت علی علیه السلام است که عالم بزرگوار شیعی، «سید رضی» آن را گردآورده است.

ه

هفده داستان کوتاه کوتاه: این کتاب ترجمه سارا طهرانیان است که هفده داستان کوتاه از نویسندگان ناشناس جهان را در بردارد.

این کتاب، با نثر شیوا و ساده، به شرح و توضیح نام‌های خداوند پرداخته است.

س

سرگذشت شهید مهدی باکری: کتابی است نوشته حبیب یوسف‌زاده که به سرگذشت شهید مهدی باکری پرداخته است. شهید باکری از سرداران دلاور جنگ تحمیلی است. وی در میاندوآب متولد شد و در عملیات «بدر» به شهادت رسید.

گ

گلستان: کتابی است به فارسی آمیخته به نظم و نثر که در سال (۶۵۶ ه.ق) سعدی آن را نگاشته است. گلستان هشت باب دارد و اساس این کتاب بر بیان حکایت است و هدف آن تربیت انسان هاست.

م

مثنوی معنوی: کتاب منظوم و گران قدر مولوی، شامل حکایاتی است که مولانا با بیان آنها مسائل دینی و عرفانی و حقایق معنوی را به زبان ساده و از راه تمثیل بیان می‌کند. مثنوی، در ۲۶ هزار بیت و در شش دفتر سروده شده است.

مجله رشد: مجموعه مجلاتی است که هم‌سو با اهداف آموزشی و پرورشی دانش‌آموزان

چ

چالدران: یکی از شهرهای استان آذربایجان غربی است که جنگ معروف چالدران بین شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم، پادشاه عثمانی در این محل واقع شد.

خ

خراسان: خوراسان، شرق، هم‌اکنون سه استان کشور به این نام مشهورند: خراسان رضوی که مرکز آن مشهد مقدس است؛ خراسان شمالی که مرکز آن بجنورد و خراسان جنوبی که مرکز آن بیرجند است.

س

سبا: شهری در عربستان قدیم و ناحیهٔ یمن کنونی که ملکهٔ آن بلقیس نام داشته است.

ف

فرانسه: کشوری است در نیم کرهٔ شمالی و از کشورهای اروپای غربی است. فرانسه دارای حکومت جمهوری است و یکی از مراکز علم و ادب و هنر اروپا در قرون جدید به شمار می‌رود. پایتخت آن شهر پاریس است.

فراهان: یکی از شهرستان‌های استان مرکزی که در شمال شهر اراک واقع است و زادگاه قائم‌مقام فراهانی است.

فلسطین: کشوری مسلمان که بین رود اردن

مکان‌ها

ا

استانبول: این واژه به معنی «به سوی شهر» است و نام شهر و بندری در ترکیه است. سابقاً پایتخت دولت عثمانی بود و اکنون یکی از شهرهای مشهور جهان است.

افغانستان: همسایهٔ شرقی ایران است. پایتخت آن شهر کابل است و قندهار و هرات از شهرهای مهم آن به شمار می‌آیند. مردم این سرزمین فارسی زبان و مسلمان‌اند.

ت

تهران: پایتخت ایران است که بین کوه‌های البرز و کویر مرکزی قرار گرفته است. تهران در دشتی هموار و مسطح قرار گرفته که شیب آن از شمال به جنوب است. در عصر قاجاریه پایتخت ایران شد. تهران از نظر عمران و عظمت سیاسی و اقتصادی یکی از شهرهای مهم خاورمیانه است.

و دریای مدیترانه واقع است. همچنین این کشور بین جمهوری لبنان، سوریه و بحرالمت قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم به یاری استعمارگران کشوری به نام اسرائیل در آن تشکیل گردید. شهر معتبر بیت المقدس که قبلاً قسمتی از آن در دست مسلمانان بود، در حال حاضر تمام آن در تصرف اسرائیل اشغالگر است.

م

مصر: کشور مصر در شمال شرقی آفریقا واقع است. آبادی و وجود جمعیت در خاک مصر در نتیجه وجود رود نیل است که خاک مصر را حاصل خیز و ثروتمند کرده است. حکومت مصر جمهوری و پایتخت آن شهر قاهره است.

ی

یمن: کشور کوچک مستقلی است در جنوب غربی شبه جزیره عربستان که پایتخت آن شهر «صنعا» است.

فهرست منابع

- از بهار تا شهریار، حسنعلی محمدی، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ پنجم، س ۱۳۸۹.
- از صبا تا نیما. یحیی آرین پور، انتشارات زوآر، تهران، چاپ هفتم. س ۱۳۷۹.
- اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید (۲ جلد)، محمد بن منور، به تصحیح و اهتمام دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، علمی، ۱۳۶۸.
- امیرکبیر، فرهاد حسن‌زاده، انتشارات مدرسه، س ۱۳۸۵.
- امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار. اکبر هاشمی رفسنجانی، ناشر دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم س ۱۳۶۲.
- تذکره الاولیا، عطار نیشابوری، تصحیح محمد استعلامی، انتشارات زوآر، تهران، س ۱۳۶۸.
- حکایت زمستان، سعید عاکف، نشر ملک اعظم، مشهد، س ۱۳۹۱.
- خمسه نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، امیرکبیر، تهران، س ۱۳۷۲.
- داستان‌هایی از زندگی امیرکبیر، محمود حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ بیست و هشتم، س ۱۳۷۱.
- درآمدی بر ادبیات داستانی پس از انقلاب اسلامی، فریدون اکبری شلدره، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، س ۱۳۸۲.
- در جست‌وجوی خوش بختی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات ارمغان، چاپ اول، س ۱۳۶۹.
- دستور زبان فارسی، صادقی، علی اشرف و ارژنگ، غلامرضا، وزارت آموزش و پرورش، س ۱۳۶۳.
- دیوان ایرج میرزا، تصحیح محمد جعفر محجوب، چاپ زوآر، س ۱۳۵۳.
- دیوان حکیم قائی شیرازی، با تصحیح و مقدمه محمدجعفر محجوب، چاپ موسوی، س ۱۳۳۶.
- دیوان مستوره کردستانی، تصحیح احمد کرمی، انتشارات ماه، س ۱۳۶۲.
- دیوان وحشی بافقی، به کوشش حسین آذران، امیرکبیر، س ۱۳۸۰.
- دیوان وصال شیرازی، تصحیح و تنظیم محمودطاووسی، انتشارات نوید، ج ۱، س ۱۳۷۸.

- رساله قشیریه، (ترجمه فارسی) ابوالقاسم قشیری، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، س ۱۳۶۱.
- زوج الارواح، شهاب‌الدین احمد بن منصور سمعانی، به کوشش نجیب مایل هروی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ دوم، س ۱۳۹۰.
- زندگی و شعر ادیب‌الممالک فراهانی، به کوشش سیدعلی موسوی گرماردی، ۲ جلد، انتشارات قدیانی، چاپ اول، س ۱۳۸۴.
- سرگذشت شهید مهدی باکری، حبیب یوسف‌زاده، انتشارات مدرسه، س ۱۳۸۶.
- سرود سپیده (دیوان اشعار حمید سبزواری)، جلد دوم، با مقدمه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و استاد آیین‌وند، انتشارات کیهان، چاپ اول، بهار ۱۳۶۸.
- شوق مهدی (عج)، فیض کاشانی، تصحیح و مقدمه علی دوانی، انتشارات انصاریان، قم، س ۱۳۸۴.
- فرزند ایران، میرجلال‌الدین کزازی، نشر معین، تهران، چاپ اول، س ۱۳۹۱.
- فوت کوزه‌گری، مصطفی رحماندوست، ۲ جلد، انتشارات مدرسه، چاپ اول، س ۱۳۸۶.
- کلیات فارسی اقبال لاهوری، به اهتمام احمد سروش، انتشارات سنایی، س ۱۳۶۸.
- گزارش فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دفتر هفتم، به کوشش حسن قریبی، زمستان ۱۳۸۶.
- گلستان سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، س ۱۳۷۴.
- گنجینه (برگزیده متون کهن مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما) شماره ۳۳، آذر س ۱۳۸۲.
- گنجینه سخن (منتخب آثار نویسندگان پارسی‌گوی)، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، س ۱۳۶۳.
- مجموعه کامل اشعار، قیصرامین پور، انتشارات مروارید، چاپ نهم، س ۱۳۹۱.
- مقتل منظوم فدایی مازندرانی، تحقیق، تصحیح و تعلیقات فریدون اکبری شلدره، انتشارات فرتاب، تهران، چاپ سوم، س ۱۳۹۴.
- منشآت قائم مقام فراهانی، تصحیح جهانگیر قائم‌مقامی، انتشارات ابن‌سینا، تهران، س ۱۳۳۷.
- هزار و یک حکایت، محمود حکیمی، انتشارات قلم، س ۱۳۷۵.
- هفده داستان کوتاه کوتاه‌از نویسندگان ناشناس، ترجمه سارا طهرانیان، چاپ [نشر] کتاب خورشید، س ۱۳۸۱.
- یک عالم پروانه (بانک اطلاعات شعر کودک و نوجوان)، دفتر انتشارات کمک آموزشی، س ۱۳۸۱.





معلمان محترم، صاحب نظران، دانش آموزان عزیز و اولیای آنان می توانند نظراً اصلاحی خود را در باره مطالب

این کتاب از طریق نامه به نشانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه دسی مربوط و یا پیام نگار (Email)

talif@talif.sch.ir ارسال نمایند.

دفتر تالیف کتاب های دسی عمومی و متوسطه نظری

نیوز

سازمان

سازمان آشنایی و اطلاع رسانی دانشگاهی